

دوم خرداد، از حماسه تاتراژدی!

حسین رجب پور
 دکتری اقتصاد ۹۳



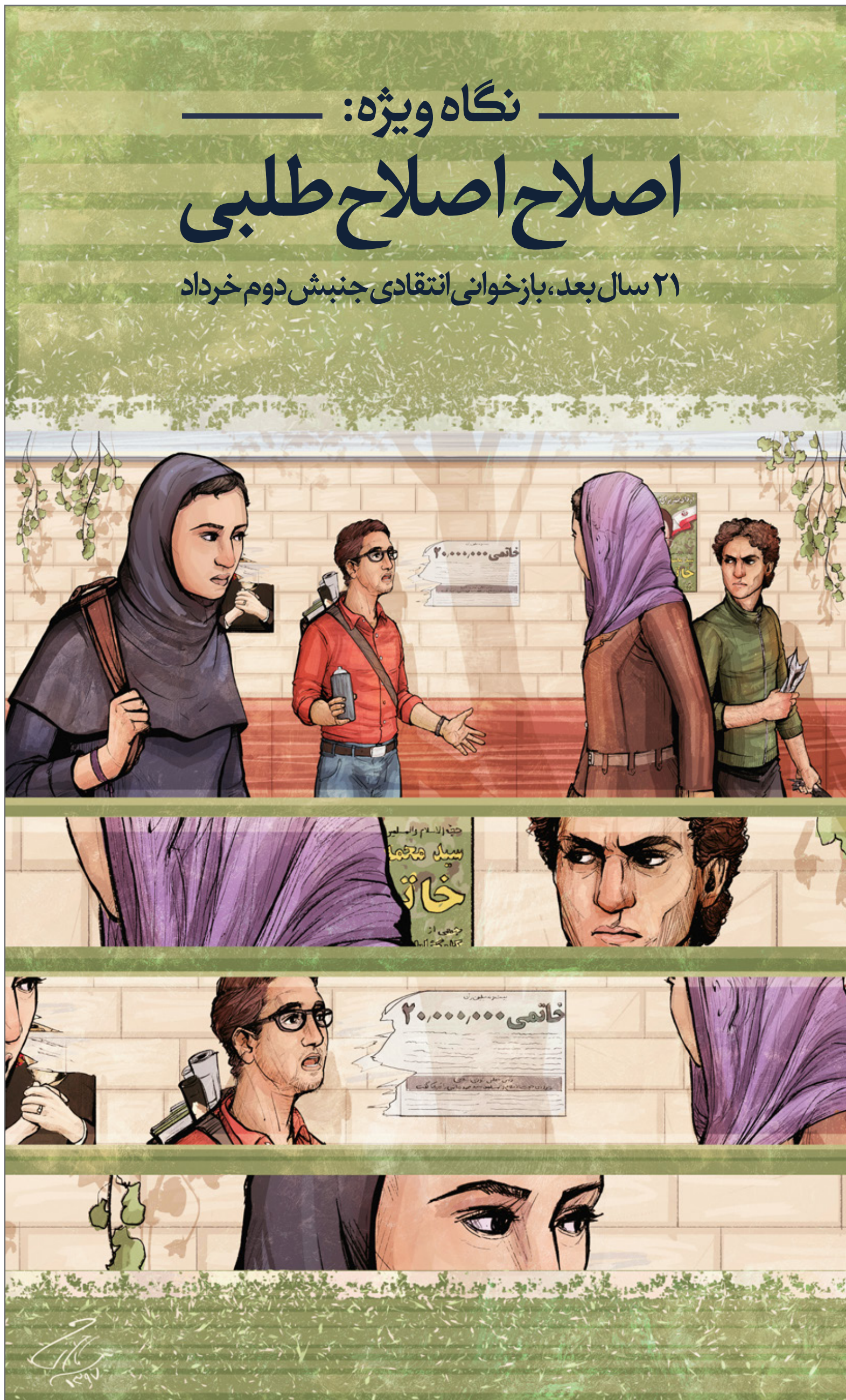
دو دهه پیش بود که «حماسه» رخ داد، صف‌های طویل رأی دهندگان، مردمی که در صف نامی را در گوش یک دیگر «تکرار» می‌کردند، چشم اندازی از تغییر، امیدی به تحول و انتظاری برای نامنظر و سرانجام تحقق خواست عمومی با رأی ۲۰ میلیونی! دو دهه پس از این «حماسه» کمتر کسی است که اندک درکی از سیاست در ایران داشته باشد و واژه «دوم خرداد» طنینی آشنا در گوشش ایجاد نکند، اما درست ۲۱ سال پس از همین دوم خرداد کمتر کسی نیز پیدا می‌شود که آن واقعه را بشناسد و جامعه امروز ایران را آراسته و پیراسته با شعارهای رنگین آن انتخابات ببیند! حال واقعیت چیست؟ آیا دوم خرداد موجی است مرده یا دریایی است که هر آن موج‌های تازه بر می‌انگیزد؟ فعالان پیروز در آن انتخابات که چندان حرارت آن رقابت سیاسی پر افت و خیز، برایشان گرمابخش و امید آفرین بود که خود را ابتدا «نیروهای دوم خرداد» و اندکی بعدتر «اصلاح‌طلب» نامیدند، مدام در برابر پرسش‌های کامیابی یا ناکامی دوم خرداد قرار گرفته و جمعی به برشمردن دستاوردها و جمعی دیگر به برشمردن امیدها مشغولند! اما از میانه این همه پرگویی و کم شنوی گاه فراموششان می‌شود که اگر دوم خرداد همچنان موجی خروشان بود، این یاران کشتی اصلاحات را در میانه امواج دریای متلاطم سیاست، کجا آرامش و آسایش گفتار و اندیشه ورزی در باب پیشینه و پیامد دوم خرداد باقی می‌ماند؟ اگر دقیقاً دو دهه پیش، در اولین سالگرد دوم خرداد، رئیس دولت اصلاحات در میان سوت و کف دانشجویان دانشگاه تهران، اصلاح‌طلبی را با بیان عبارتی از این دست که «شما می‌دانید که آزادی از ارجمندترین و گران‌سنگ‌ترین گوهرهایی بوده‌است که همواره بشریت به سوی آن رفته است...» تعریف می‌کرد، امروز حتی خودش برای خروج از منزل و شرکت در مجالس، چندان آزاد محسوب نمی‌شود! اگر دیروز اصلاح‌طلبان خواستار چیزی بودند و هویت خود را با «طلب»شان تعریف می‌کردند، امروز از یک منظر شاخصه اصلاح‌طلبان نه مطالبه‌گری که مسامحه‌گری‌شان است. آنان در پاسخ به هر پرسش از چگونگی تحقق مطالبات، از دور فلکی دیگری سخن می‌گویند، دوری که نه بر پایه سال‌ها بلکه بر پایه دهه‌ها، عمر و جوانی مان را بازیچه زمان و تاریخ می‌سازد. برخی نیز که اصلاً عالم و مافی‌ها را رها کرده و مستغنی از ناسوت، عارفانه! به مراقبه در عالم لاهوت پرداخته و هر روز با سکوتشان، مرزهای مطالبه‌گری را جابه‌جا می‌کنند! اگرها بسیاریند اما، آیا دوم خرداد کاملاً بی‌دست‌آورد بوده است؟ اگر نه، چرا دوم خرداد دیگر رویدادی تعیین‌کننده به نظر نمی‌رسد؟ آیا دوم خرداد به تاریخ پیوسته یا همچنان امکان تحقق مسیر تحولی که در دوم خرداد وعده داده می‌شد وجود دارد؟ این مقاله کنکاشی است کوتاه، حول و حوش این سه سؤال، سوالاتی غامض که البته قرار نیست جواب‌هایی جامع در پی داشته باشد، بنابراین آنچه در ادامه می‌آید تأملی است کوتاه بر آنچه مسأله عصر ما می‌توان نام داد.

دوم خرداد را دستاوردی بود؟ دو دهه پس از دوم خرداد، پس از تجربه سوم تیر ۸۴ و بیست و دوم خرداد ۸۸، در این مسأله چون و چرا زیاد می‌توان کرد، با این وجود در این جا می‌توان به سه دستاورد یعنی تغییر «فرهنگ سیاسی»، اهمیت یافتن «جمهور» و تحول «گفتمان سیاسی مسلط» اشاره کرد. دوم خرداد خالق یک فرهنگ سیاسی جدید بود. فرهنگی که ذیل آن عناصری از مبارزه بدون خشونت، تدریج‌گرایی، بهبودگرایی و دست آخر اصلاح‌طلبی به بار نشست. نسل ابتدای انقلاب هنوز خشونت‌های دهه شصت را فراموش نکرده بود که در چنین فضایی دوم خرداد معرف فرهنگ جدیدی برای کنش سیاسی بود. فرهنگ جدیدی که کنش بدون خشونت مدنی را مهمترین نوع کنش سیاسی معرفی می‌کرد. البته در مرزهای این کنش، یعنی نسبت آن با قانون همواره اختلاف وجود داشت، اما این فرهنگ سیاسی، تقاضای تغییر را با عدم خشونت پیوند می‌داد. این که مهمترین فعالان این دوره،

نگاه ویژه:

اصلاح اصلاح طلبی

۲۱ سال بعد، بازخوانی انتقادی جنبش دوم خرداد



یکی از بزرگترین آفات، کسانی هستند که به جای «دینداری»، «دین پرستی» می‌کنند



به نقل از پایگاه اطلاع رسانی و خبری جماران، حجت الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی، در دیدار با پیروان ادیان الهی یاد آور شد: همه ما قبل از این که مسلمان، مسیحی، یهودی یا زرتشتی باشیم، انسان و فرزندان حضرت آدم(ع) هستیم و همه هویت خودمان را اگر در قالب اندیشه‌های خودمان هم قرار دهیم اولین مسأله «انسانیت» است که وجه مشترک همه ما است. یادگار امام تأکید کرد: برای تمامی مذاهب این قاعده اصلی علم اخلاق شناخته می‌شود و میراث همه مکاتب بشری است که آنچه برای خودمان می‌پسندیم برای دیگران هم بپسندیم و آنچه که برای خودمان نمی‌پسندیم برای دیگران هم نپسندیم. وی با بیان این که جامعه جهانی امروز متکثر و پرافت و خیز است، افزود: انسانیت اولین نکته‌ای است که جامعه جهانی باید به آن توجه کند. دومین وجه مشترک ما این است که ایرانی هستیم و یک سرزمین کهن داریم که هیچ کدام از ما نمی‌توانیم ادعای مالکیت انحصاری آن را داشته باشیم. سید حسن خمینی تأکید کرد: نیاکان ما همه یک سرزمین به وسعت تاریخ غنی آن را حفظ کرده‌اند و لذا باید دست در دست هم آن را برای نسل‌های بعدی بسازیم. وی ادامه داد: یکی از بزرگترین آفاتی که در این میان پیدا می‌شود کسانی هستند که به جای دینداری، دین پرستی می‌کنند؛ افراط، آدم کشی و ظلم، دین ندارد و هیچ کس هم نباید نسبت به ظلم چشمش را ببندد. همان مقدار ظلم از یک مسلمان بد است که از یک یهودی بد است.

ادامه برجام در هاله‌ای از ابهام



بسیار منطقی ست که از سوی مقامات ایرانی اتخاذ شده است. اروپاییان برای مقابله با تحریم‌های آمریکا نیازمند ایجاد کانال‌های ارتباطی جدید با اقتصاد ایران می‌باشند که می‌تواند در موقعیت‌های مشابه احتمالی نیز به کار آن‌ها بیاید. اتفاقی که با توجه به شروط رهبری می‌تواند بخش عمده‌ای از خواسته‌های ایران را تضمین کند و سبب ادامه یافتن برجام شود. به هر حال آزمون ادامه برجام، آزمون بسیار سختی برای اروپا خواهد بود تا بتواند استقلال اقتصادی خود را در مقابل کهنه شریک راهبردی خود در مواقع لزوم حفظ نماید. همان طور که وزیر اقتصاد و دارایی فرانسه در اظهار نظری جالب توجه اعلام کرد: «اروپا نباید اجازه دهد که آمریکا همچون ژاندارم اقتصاد جهانی بخواهد با کشورهای اروپایی مانند کشورهای تحت سلطه خود عمل کند و منافع اقتصادی اروپا را تضعیف نماید. اروپا در جهت تحقق استقلال اقتصادی، باید جلوی اعمال اقدامات فرامرزی غیرقانونی آمریکا را بگیرد...». اکنون نشست کمیسیون برجام که با هدف بررسی توافق هسته‌ای در وین بدون حضور ایالات متحده برگزار می‌شود، آزمونی برای سنجش توانایی اتحادیه اروپا در اتخاذ تصمیمی دیپلماتیک و تجاری مستقل از واشنگتن خواهد بود. اروپاییان برای آن که بتوانند نظر طرف ایرانی را برای ادامه برجام جلب نمایند، ناگزیر خواهند بود تا با اتخاذ راهبردهایی، شرکت‌های معتبر پتروشیمی و غیر پتروشیمی را به ادامه حضور در ایران مصمم کنند و در غیر این صورت به نظر نمی‌رسد که افق روشنی پیش روی برجام باشد.

با پذیرش جهانیان مواجه می‌شود. البته پروضح است که تجارت با ایران آن قدر برای اروپا سودآور نیست که به خاطر آن رو در روی آمریکا قرار بگیرد بلکه بیشتر نگرانی‌های اروپاییان از عواقب تن دادن به این خواست آمریکا، احتمال تکرار این خواسته‌ها در ارتباط با سایر کشورهای جهان به ویژه روسیه و چین می‌باشد و به نظر می‌رسد که عزم اروپاییان در این زمینه بسیار هم جدی است. در همین زمینه یکی از مشاوران اقتصادی اتحادیه اروپا در مصاحبه با «دویچه وله» اظهار داشت که اتحادیه اروپا در پی اتخاذ تصمیمی می‌باشد که در صورت تحریم شرکت‌های اروپایی برای معامله با تهران، اروپا نیز اقدام به تحریم شرکت‌های اروپایی نماید. اروپاییان سعی دارند با این اقدامات حتی الامکان از وقوع یک جنگ گسترده در خاورمیانه جلوگیری کنند. جنگی که گستره آن می‌تواند از یمن تا اسرائیل را در بر بگیرد و خاموش کردن آتش یک چنین جنگی بسیار هزینه بر خواهد بود و کشورهای اروپایی به هیچ عنوان مایل نیستند تا منافع اقتصادی خود را قربانی این تقابل ببینند. واکنش‌های مقامات ایرانی و همچنین واکنش‌های نظامی ایران در سوریه نشان می‌دهد که ایران نیز به هیچ عنوان مایل نیست تا وارد بازی خطرناک ترامپ شود. مقامات ایرانی سعی دارند تا از این شکاف ایجاد شده میان واشنگتن و اروپا نهایت استفاده را ببرند و جایگاه خود، به عنوان یک مورد معامله قابل اعتماد را تثبیت نمایند. گرفتن تضمین‌های لازم از اروپاییان برای ادامه برجام که به خودی خود سبب تعمیق شکاف ایجاد شده می‌شود، راهبردی

است، این است که نقض برجام به معنای نقص آن نیست، بالعکس نشان دهنده این است که تیم مذاکره کننده هسته‌ای ایران با درایت و هوشمندی تمام به توافقی با قدرت‌های بزرگ جهانی دست یافته‌اند که کاملاً همسو با منافع ملی کشورمان بوده است و در مقابل تاجری مثل ترامپ آن را بر نمی‌تابد. متن برجام از نظر حقوقی آن قدر قوی و بدون اشکال نوشته شده است که ترامپ و پیپسو برای بهانه جویی حتی نتوانستند به یک بند آن استناد کنند و به همین خاطر مجبور شدند برای توجیه سیاست‌های خصمانه خود سراغ بهانه‌های دیگر نظیر فعالیت‌های بی‌ثبات کننده ایران در منطقه بروند. پس بهتر است همه نهادهای قدرت به جای تلاش برای متهم کردن تیم مذاکره کننده هسته‌ای کشورمان به یافتن راهکارهایی برای کم رنگ کردن خروج آمریکا از برجام و کاهش تأثیر آن پردازند. درست است که بسیاری از شرکت‌ها و بانک‌های بزرگ اروپایی و غیر اروپایی، تحت فشار و تهدیدهای دولت آمریکا حاضر به همکاری اقتصادی با ایران نخواهند بود، اما این دلیل نمی‌شود که ما به دست خود مسیرهای باز کنونی همکاری با دولت‌ها و نگاه‌های کوچک و متوسط خارجی را ببندیم. خاصه آن که اروپاییان نیز حاضر نیستند به این سادگی بازار ایران را از دست دهند به ویژه اکنون که دریافته‌اند، ایرادات و انتقاداتی که واشنگتن متوجه تهران می‌کند، بیشتر بهانه گیری سیاسی است تا مسائل نظامی و امنیتی و اروپا به هیچ عنوان حاضر نیست زیر بار اعمال تحریم‌هایی برود که نه پایه حقوقی دارد و نه

سجاد هوشمند
کارشناسی اقتصاد ۹۴

رفتار سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا از ابتدای پیدایش این کشور تا کنون، همواره و مستمر به تکروری و یک جانبه گرایی فزاینده تمایل داشته است. پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، این رویکرد تقویت شد و آمریکا به نظام بین المللی تک قطبی متصلب، بیش از پیش تمایل نشان داد. ایالات متحده آمریکا به طور روز افزون و علنی، در این مسیر حرکت کرد تا جایی که حتی در جهت کسب منافع بیشتر، تمام سازوکارها و ساختارهای بین‌المللی را که خود ایالات متحده مسبب ایجاد آن بوده است را نادیده انگاشت. اگرچه این رویکرد در ذهن و روان تمام بازیگران سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و دکترین‌های سیاست خارجی این کشور حاکم است اما دولت‌های مختلف، با استراتژی‌های مختلفی آن را دنبال می‌کنند. باراک اوباما، رئیس جمهور پیشین آمریکا، برای مثال، همواره می‌کوشید تا از طریق تعامل با سایر بازیگران بین‌المللی و هم سو کردن دیگر کشورها و متحدان آمریکا در تصمیم گیری‌های بین‌المللی و احترام به ساختار نظام بین الملل، بر قدرت آمریکا به عنوان مطرح‌ترین بازیگر بین المللی، بیفزاید. اینک اما مشاهده می‌شود که ترامپ با استراتژی دیگر و با رد استراتژی اوباما، سعی دارد تا با یک جانبه گرایی متداول آمریکایی، به باز تعریف الگوی کنشگری بین المللی آمریکا در سالیان اخیر بپردازد. او در همان ابتدای‌ترین روزهای استقرارش در کاخ سفید با خارج شدن از موافقتنامه «ترانس پاسیفیک» نشان داد که بدون توجه به همه نقدها، همچنان سیاست خود را که همان تأکید بر یک جانبه گرایی است، پیش می‌برد. خروج یک جانبه واشنگتن از برجام را نیز می‌توان در راستای همین رفتارها تحلیل کرد. اقدامی که با مخالفت صریح کشورهای اروپایی نیز همراه و اتحادیه اروپا رسماً خواستار ادامه یافتن برجام بدون حضور واشنگتن شد. در حالی که به باور تحلیلگران، این خروج ناگهانی برای واشنگتن، به عنوان بازیگر مهم جهانی، نقطه ضعف بسیار بزرگی تلقی می‌شود که می‌تواند بر کنشگری‌های آینده آمریکا در سطح جهانی تأثیر منفی ملموسی داشته باشد. در هر حال اینک طفل نوپای برجام در سخت‌ترین شرایط خود قرار دارد و چشم انتظار تصمیم گیری دولت‌های ذی نفع برای ادامه حیات خویش است.

در داخل ایران، مسئولین دولتی با هوشمندی تمام سعی دارند تا با حفظ برجام بتوانند آمریکا را مقصر اصلی این بدعهدی نشان دهند تا از تکرار روزهای تاریک انزوای بین المللی تهران جلوگیری کنند. آنچه واضح

تحول گفتمانی در انتخابات اخیر عراق و تغییر در معادلات سیاسی منطقه

عربستان در فرآیند دیوارهای ادامه پیدا کند، یأس و ناامیدی گریبان گیر تمام احزاب و جریان‌های سیاسی موجود در عرصه سیاسی عراق را در بر خواهد گرفت. جریان صدی پس از پیروزی اخیر در پارلمان، باید راهی برای اتحاد، پیشرفت و ترقی عراق و توسعه سیاسی و اقتصادی بگشاید. اما از آن جا که جریان صدی نتوانسته است اکثریتی بایسته برای تشکیل کابینه به دست بیاورد، به ناچار باید با سایر احزاب ائتلاف کند. نکته مهم اما این است که جریان صدی، برای ائتلاف فراگیر ملی، نباید صرفاً به سمت نیروهای مذهبی و جریان سابق حاکم بازگردد. مردم حاضر در پای صندوق‌های رأی در عراق با هر میزان مشارکت، از جریان حاکم بریده‌اند و به جریان صدر و اپوزیسیون گرایش پیدا کرده‌اند. بزرگ‌ترین خطای جریان صدی، بهره گیری کامل از نیروهای حاکم خواهد بود زیرا باعث گسستی دیگر در بدنه افکار عمومی با جریان پیروز انتخابات خواهد شد. همچنین حذف کامل برخی گروه‌ها، برای دولت ائتلافی بسیار خطرناک خواهد بود زیرا باعث کارشکنی و عدم موفقیت دولت جدید خواهد شد. لذا همان طور که جریان صدی در عرصه قدرت منطقه فرآیند اعتدال در پیش گرفته است، باید در عرصه قدرت داخلی نیز این نگرش میانه روانه را در پیش بگیرد. بر این اساس می‌توان عراق امروز را متماثل به ملی گرایی با حفظ هویت مذهبی ارزیابی کرد.

رده سیاسی عراق خارج شده بود، در پیش از انتخابات پارلمانی اخیر و با عمل به خواست عمومی در گسست از سیاست‌های پیشین، راه دیگری را در بدنه قدرت عراق باز می‌کنند. لذا این جریان در عین پایگاه مذهب شیعی خود، نگاه ملی گرایی به مصالح ملی عراق را در دستور کار خود قرار می‌دهد. جریان صدی راه نجات عراق را در ایجاد موازنه در قدرت منطقه‌ای ایران و عربستان می‌داند. سفر مقتدا صدر به عربستان در قالب سفر حج و دیدار با ولیعهد محمد بن سلمان را باید در چارچوب نزدیکی به عربستان قلمداد کرد. از سوی دیگر خود جناب صدر، نگاه ویژه‌ای به ایران و حوزه علمیه قم دارد. در تصور مقتدی صدر، ایران در یک دست و عربستان در دست دیگر و حفظ هر دو نفعی ملی برای عراق قلمداد می‌شود. در این تغییر گفتمانی، نگاهی درون گرا به عراق، گفتمان غالب این انتخابات می‌شود. نگرش ملی گرای صدر، تمام احزاب سکولار، چپ و لیبرال را در کنار جریان او قرار می‌دهد. در این انتخابات، به دلیل گستردگی عرصه حزبی و تنوع آراء و اندیشه‌هایی که بنا بر مصالح عراق به اتحاد رسیده‌اند را باید گفتمانی جدید در چارچوب قدرت در عراق دانست. حال این درایت و سیاست ورزی مبتنی بر نفع ملی، با توجه به پتانسیل اجتماعی و سیاسی به دست آمده، راه جدیدی برای پیشرفت عراق گشوده است. اما اگر شکاف‌های مذهبی و سکولار و یا قدرت ایران یا

صورتی که ایران در قامت متحدی راهبردی در زمانی که هنوز عراق استقرار کامل اقتصادی و امنیتی نیافته بود، در این کشور ایفای نقش کرده است. اما از بین رفتن حکومت مقتدر مرکزی در عراق به دنبال سقوط رژیم بعث صدام حسین و خروج عراق از بلوک عربی، باعث شکل گیری حکومت داعش در دل عراق شد. ای بسا که اگر عراق موازنه را در معادلات قدرت منطقه را حفظ می‌کرد، امکان شکل گیری این چالش بزرگ را از خود دور می‌کرد. به صورت کلی تغییر و تحول در عراق در فردای بعد از صدام با تحلیل شرایط و معادلات قدرت صورت نگرفت. از این رو هزینه بسیاری در راستای بازگشت امنیت و استقرار قدرت را عراقی‌ها با خون جوانان خود پرداختند. در این میان که جامعه در اندیشه دفاع از تمامیت ارضی و بازگشت امنیت بود، اخباری دال بر فساد در لایه‌های مختلف قدرت و نیروهای حزبی حاکم در افکار عمومی رد و بدل می‌شد. این امر به نوبه خود منجر به گسست در تفکر سیاسی مردم عراق شد. شیفت گفتمانی از اندیشه‌های سکولار و ناسیونالیسم به گفتمان مذهبی از نوع شیعی در دو تجربه نوری المالکی و حیدر العبادی در عراق، به شکست منجر شد. نتیجه این امر، جایگزینی گفتمان تعادل و توازن در معادلات قدرت با نگاه به عراق به جای گفتمان سابق است. جریان صدی که در ذیل گفتمان مذهبی، سرکوب و از

محمد عثمانی
دکتری علوم سیاسی ۹۶

عراق سرزمینی ست که به مدت چهار دهه پس از نظام پادشاهی، در ذیل گفتمان چپ و ناسیونالیسم عرب حزب بعث اداره می‌شد. این گفتمان در نمود عینی خود توسط رژیم صدام حسین به بدترین شیوه تحقق عملی یافت. بر این اساس در هجوم نیروهای آمریکایی، بسیاری از نیروهای اپوزیسیون، با آن همراهی کردند. سقوط رژیم سکولار و ملی گرای بعث، ملتی را که تشنه عناصر فرهنگی سرکوب شده بودند را به سوی مذهب و تأثیر گذاری اجتماعی آن سوق داد. لذا در اولین مشارکت عمومی توده‌ها در انتخابات پارلمان، نیروها و احزاب مذهبی با رهیافت شیعی، اکثریت پارلمان را در اختیار گرفتند. این تحول اولین تغییر در معادلات قدرت عراق بود، به صورتی که رویکردی متفاوت، جایگزین قدرت یک دست عربی با عنصر مذهب اهل تسنن، در عراق شد. این تغییر نیز به تبع، باعث عدم حضور پر رنگ و تأثیرگذار عراق در معادلات سیاسی جهان غرب شد. در مقابل بلوک قدرت شیعی با رهبری جمهوری اسلامی ایران در منطقه، عراق جدید را سازماندهی می‌کرد.

سازماندهی جدید عراق با عنصر شیعی و در اتحاد با ایران، نفع بسیاری برای عراق به دنبال داشته است به

راهکار در جمهوری اسلامی است؛ نه یک کلام بیشتر، نه یک کلام کمتر

به گزارش مشرق نیوز، «سحر مهرابی» نماینده مدیران مسئول در شورای مرکزی ناظر بر نشریات دانشگاهی وزارت علوم، در دیدار رضانی جمعی از دانشجویان با رهبری که روز دوشنبه ۷ خرداد انجام شد، گفت: «ایران امروز درگیر بحران‌های متعددی است؛ در داخل کشور، عواملی موجب ایجاد بحران شده است. تضعیف ساختارهای قانونی از طریق ایجاد نهادهای موازی سیاسی-امنیتی، مداخلات غیرقانونی نیروهای نظامی-امنیتی در وظایف نهادهای منتخب ملت، تضعیح حق انتخاب مردم با رذصلاحیت‌های سلیقه‌ای و دخالت‌های فراقانونی قوه قضاییه در وظایف دیگر قوا، ناخواسته نتیجه‌ای جز تضعیف روزافزون حق حاکمیت ملت نداشته است. تحدید حقوق و آزادی‌های شهروندی برای تشکیل انجمن‌های سیاسی و سندیکا‌های صنفی و سمن‌ها، نقض حق بر گزاری اجتماعات، تعرض مکرر به حق آزادی بیان، محدودسازی روزافزون حق دسترسی آزاد به اطلاعات با اعمال فیلترینگ غیرقانونی و برخورد با مطبوعات، همه و همه فضایی را به وجود آورده که اعتراض مدنی و قانونی به عنوان انتخابی ساده و ممکن، از دسترس شهروندان خارج شده است. گزینش‌های سلیقه‌ای برای تحصیل و اشتغال، برخوردهای خلاف موازین شرعی با زنان به بهانه ارشاد آن‌ها، نقض حق دادرسی عادلانه در خلال رسیدگی در دادگاه‌های ویژه و یا نقض مکرر حقوق متهمان مانند حق دفاع و یا دسترسی به وکیل خصوصا در پرونده‌های سیاسی و محدودیت خودسرانه آزادی اشخاص مانند هشت سال حصر غیرقانونی، تنها نمونه‌هایی از تعرض به حقوق اولیه انسانی است که صیانت از آن، وظیفه بیدیهی هر حاکمیتی، به ویژه حاکمیت دینی است.»



از قضا سرکنگبین صفرافزود...

تا حدی منع می‌شوند و از طرف دیگر نمی‌توانند با کانون‌های فرهنگی و هنری دانشگاه برنامه مشترکی را اجرا کنند. نفوس جداسازی کانون‌های فرهنگی و تشکل‌های اسلامی نیز تا حدودی چنین هدفی در پی داشته است اما هیچ‌گاه علت اجرای این سیاست مطرح نشده است. در نمونه‌ای دیگر، همکاری بین سازمان‌های دانشجویی و تشکل‌های اسلامی نیز در برخی برنامه‌ها ممکن نیست. به‌طور مثال سازمان دانشجویان جهاددانشگاهی و انجمن‌های اسلامی از برگزاری برنامه مشترک منع می‌شوند.

اعتراضات تنها به انجمن‌های اسلامی دانشگاه محدود نمی‌شود و از جانب تشکل‌هایی با تفکرات نزدیک به اصول‌گرایی نیز گله و شکایت بلند است. بسیاری از مواقع رخ داده که پوستری در مراکز اطلاع‌رسانی تشکل‌های مذکور درج شده که با تیتراژ «بسته شدن دهان‌ها» حکایت از عدم صدور مجوز لازم برای برگزاری برنامه مذکور است. شنیده‌ها از جلسه برگزار شده میان تشکل‌های دانشجویی و هیئت نظارت دل بر این است که برخی از چهره‌های مشهور و پر تب و تاب طیف راست از حضور در دانشگاه منع شده‌اند و علت آن «ضد انقلاب بودن» عنوان شده‌است. دلیلی که بیشتر بوی دخیل بودن سلبات شخصی در تصمیم‌گیری‌ها می‌دهد. این تشکل‌ها نیز در برخی موارد توانایی گذر از سد راه هیئت معین ندارند اما برای برگزاری برنامه به هر نحوی، راه‌های دیگری در مقابلشان وجود دارد. گاهی برنامه‌هایی که از سوی مجموعه‌های دانشجویی طیف راست، موفق به اخذ مجوز نشده‌اند، توسط نهادهای دیگر دانشگاه برگزار می‌شوند؛ با همان فرم همان میهمانان اما با لوگوی متفاوت و متولی دیگری.

یکی از راه‌های احقاق حق مجموعه‌های دانشجویی و اعتراض به رأی هیئت معین نظارت بر فعالیت‌های دانشجویی در هنگام عدم صدور مجوز به برنامه‌ای، پیگیری حقوقی موضوع ابتدا در دانشگاه و سپس از طریق وزارت علوم است. توضیح آن که مطابق آئین‌نامه تشکل‌های اسلامی، هیئت معین نظارت بر فعالیت‌های دانشجویی هر دانشگاه، موظف است تا چرایی عدم

میزگرد، متولی برگزارکننده مجبور به آن شده است که میهمانان برنامه را به گونه‌ای انتخاب کند که حتماً از دو ریشه فکری متفاوت باشند. این تغییرات به همین جا ختم نمی‌شود و میهمانان بایستی هم تراز با یکدیگر و حتی در برخی موارد تعداد آن‌ها برابر باشد. بدین شکل یک میزگرد که محل ارائه تحلیل و یک نظر جامع جهت بررسی موضوعی به صورت کارشناسی است، تبدیل به «مناظره» و محل برخورد نظرات می‌شود.

موضوع بعدی که می‌توان به آن اشاره کرد، اجرای برنامه به صورت تک سخنران است. چارچوب ارائه شده توسط هیئت نظارت به دنبال ملاحظاتی، دل بر این است که اگر میهمان دعوت شده برای سخنرانی، شخصیتی تراز اول و ملی باشد، امکان سخنرانی در دانشگاه را دارد. یک ویژگی بسیار کلی که از قضا دست هیئت نظارت در رد یا پذیرش میهمان را باز می‌گذارد. در این مسأله هم باز، گوی سبقت توسط برخی مجموعه‌های دانشجویی رفته‌است. گاهی مشاهده شده که کارشناس مسائل خانواده یک شبکه رادیویی برای یک موضوع بسیار حیاتی و مهم که دانشگاه به عنوان متولی بحث و آموزش آکادمیک وظیفه تحلیل و بررسی آن را بر عهده دارد، انتخاب می‌شود اما بسیاری از کارشناسان به نام، در مسأله مذکور واجد شرایط نیستند و تنها با حضور یک میهمان مخالف فکری هم تراز اذن حضور در دانشگاه را پیدا می‌کنند. در دایره شخصیت‌های ملی، گاهی نمایندگان حال حاضر مجلس شورای اسلامی هم قرار نمی‌گیرند. در واقع دایره شخصیت‌های ملی آن چنان محدود است که به سختی می‌توان شرایط حضور آنان به دانشگاه را فراهم کرد. اگرچه لازم به ذکر است که برای برگزاری نشست‌های سخنرانی، اخیراً در دانشگاه گشایش‌هایی حاصل شده است و در برخی موضوعات آن هم مشروط به پرسش و پاسخ، می‌توان جلسه سخنرانی را ترتیب داد.

عدم صدور مجوز به برنامه‌هایی که متولی آن دو یا چند مجموعه دانشجویی است نیز از دیگر مشکلات پیش روی مجموعه‌های دانشجویی است. برای مثال، از طرفی تشکل‌های اسلامی از برگزاری برخی برنامه‌های فرهنگی



علیرضا میرزاییه
کارشناسی اقتصاد ۹۵

در میان اکثر مجموعه‌های دانشجویی، انتقاد و گله از هیئت معین نظارت بر فعالیت‌های دانشجویی دانشگاه وجود دارد و شاید در نگاه نخست این گله و انتقاد به سبب ذات اجرای قانون توسط هیئت معین نظارت باشد، اما با کمی دقت، پیداست که عمده انتقادات، به یک اشکال بزرگ هیئت نظارت اشاره دارند که چندان هم بی‌پایه نیست. هیئت معین، در حقیقت شورایی ست که گذر هر فعال دانشجویی که در پی برگزاری یک برنامه عمومی در سطح دانشکده است، به آن می‌افتد. در وهله نخست چنین به نظر می‌رسد که هیئت نظارت، بر اساس یکسری ضوابط و قوانینی مشخص، اقدام به رد یا عدم کسب مجوز برگزاری یک برنامه می‌کند، اما قصه از آن جا آغاز می‌شود که گاهی قوانین کلی موجود، تحت سیطره سلبات شخصی قرار می‌گیرند تا جایی که نظرات شخصی، خود به منزله قانونی نانوشته بدل می‌شوند!

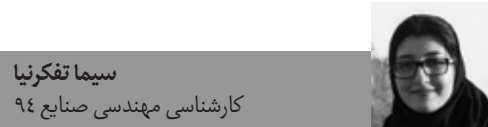
به نظر نگارنده آنچه از بررسی موضوعات برنامه‌های دانشگاه و مجوزهای صادره هوداست، این است که نگاه هیئت معین نظارت - یا برخی از افراد صاحب رأی در این شورا - بیش از آن که معطوف به محتوای برنامه‌ها باشد، متوجه مجموعه‌های دانشجویی برگزارکننده برنامه‌هاست. در این نگاه، گاهی فرم اجرایی برنامه نیز به فراخور متولی برگزاری برنامه تغییر خواهد کرد. شاهد مثال، قالب «میزگرد» برای برگزاری برنامه‌های پیرامون موضوعات مختلف در دانشگاه است. میزگرد آن طور که از نامش پیداست، محلی برای ارائه نقطه نظرات، تکمیل و تصحیح آن‌ها و بررسی جامع یک موضوع از تمامی جهات است. یک برنامه در قالب میزگرد، با تمام توصیفات مذکور، برای برخی مجموعه‌های دانشجویی خاص و با تفکری معین مجوز اخذ می‌کند، اما زمانی که نوبت به تشکل‌هایی دیگر و تفکراتی متفاوت می‌رسد، فرم اجرای برنامه نیز دچار تغییر می‌شود. در بسیاری از برنامه‌هایی در قالب

درنگ بر بازنشستگه استاد پرحاشیه



سالگی تدریس کند. فلذا با توجه به بخشنامه‌هایی که از وزارت علوم و شورای عالی انقلاب فرهنگی صادر کرده‌اند، بازنشستگی زیباکلام خلاف قانون نبوده است اما به نظر نگارنده، این عمل بسیار مکانیکی انجام گرفته است زیرا مبحث بازنشستگی یک استاد دانشگاه، نمی‌تواند تابع یک فرمول مشخص باشد و جدا از قاعده‌ها و آیین‌نامه‌ها، غالباً رئیس دانشگاه و گروه‌های آموزشی در این باره نظر می‌دهند. اما در رابطه با صادق زیباکلام، به گفته خودش، توانایی تدریس و پژوهش، رضایت دانشجویان لیسانس و دکتری از او و توانایی اش در مدیریت کلاس در نظر گرفته نشده و مدیریت دانشگاه از گروه آموزشی استعمال نکرده است. زیباکلام همچنین به این نکته اشاره کرده است که: «اساتید می‌توانند در پایان سال تحصیلی، یک پایه یا گروه بگیرند که تعداد این اساتید خیلی کم است زیرا علاوه بر آموزش باید مقاله و تحقیقات وجود داشته باشد. من هر سال گروه و پایه را گرفته‌ام. این

علوم، دانشگاه تهران، شورای عالی انقلاب فرهنگی و سایر پیش‌قراولان فرهنگ و تمدن برخورد می‌کنند.» برای بررسی کم و کیف برخورد با صادق زیباکلام در کسوت استاد دانشگاه، بر آن شدم تا به قوانینی که در زمینه بازنشستگی اعضای هیئت علمی وجود دارد، نگاهی بیفکنم. طبق آخرین تغییرات اعمال شده در شرایط بازنشستگی در رابطه با قانون، می‌توان گفت که پیش از سال ۸۴، بازنشستگی اساتید بر اساس ۶۵ سال سن بود. اما پس از اصلاح قانون و از سال ۸۴ به بعد، برای بازنشستگی اعضای هیئت علمی، شرایط علمی و مراتب مختلفی ذکر شده است و اکنون در آیین‌نامه جدید، سن بازنشستگی بالاتر رفته است، به طوری که یک عضو هیئت علمی با مرتبه استادی، بدون در نظر گرفتن خدمت وی، تا ۷۰ سالگی می‌تواند خدمت کند و اگر استاد نمونه باشد، می‌تواند تا ۷۲ سالگی فعالیت کند. حتی با مجوز هیئت امنای دانشگاه، یک استاد می‌تواند تا ۷۵



سیما توفقیانیا
کارشناسی مهندسی صنایع ۹۴

چندی پیش خیر بازنشسته شدن صادق زیباکلام از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، پس از آن که از دانشگاه آزاد اسلامی اخراج شده بود، بحث برانگیز شد. او در رابطه با زمان این تصمیم واکنش خود را ذیل نامه‌ای این گونه مطرح کرده است: «ظاهراً همان زمان که عذر من را از دانشگاه آزاد خواستند، از دانشگاه تهران هم بازنشسته ام می‌کنند. حکم بازنشستگی ام را در اسفند ماه صادر کرده‌اند اما نه به خودم اطلاعی دادند و نه به دانشکده حقوق و نه گروه آموزشی در جریان این تصمیم قرار گرفته بودند.» و سپس در اعتراض به دکتر نیلی احمدآبادی، ریاست دانشگاه تهران، نوشته است: «آقای دکتر عسکرخانی تلفنی در مورد بازنشستگی اساتید سؤال کردند. گفتم در جریان نیستم. با تعجب گفتند چطور در جریان نیستید خود شما هم بازنشست شده‌اید. امروز پیگیری کردم و دیدم که در اسفند ماه سال گذشته بازنشست شده‌ام. جالب است که در دانشکده هم کسی نمی‌دانست. در اتوماسیون نامه‌ای به تاریخ ۲۰ اسفند اشاره به بخشنامه یک روز قبل از طرف وزارت علوم می‌نماید که چون سن من به ۷۰ سال و سنوات خدمت‌م در دانشگاه به چهل سال رسیده، لذا باید بازنشسته شوم. من اعتراضی به بازنشستگی اجباری ام ندارم. یعنی فی الواقع اگر اعتراضی هم داشتم چیزی تغییر نمی‌کرد. پرسش من آن است که به نظر جناب‌عالی، آیا وقتی دانشگاه می‌خواهد یک همکاری را بعد از ۴۰ سال بازنشسته نماید جای آن ندارد که با علم و اطلاع و یک احترام صوری به وی و دانشکده اش صورت بگیرد؟ یک بخاری نفتی علاءالدین را بعد از گاز کشی پرت نمی‌کنند در انبار، آن را دودستی کنار انباری می‌گذارند. جوامع توسعه یافته که جای خود دارند، فکر نکنم در حبشه هم با اساتیدشان این گونه برخورد کنند که امثال دکتر فرهاد رهبر، وزارت

نشان می‌دهد که هنوز دارای توانمندی‌هایی هستیم. اما رییس دانشگاه تهران بدون تعلل به دستور عمل کرده‌است.»

به نظر می‌رسد تصمیم به بازنشستگی زیباکلام، بیش از آن که به توانایی علمی او ارتباط داشته باشد، در گرو ملاحظات دیگری است. چنین نحوه برخوردی با یک استاد باسابقه دانشگاه، این شائبه را ایجاد کرده است که شاید مربوط به کنشگری او در فضای سیاسی کشور و عقاید متفاوتش درباره تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران باشد. زیباکلام برخلاف روایت رسمی از تاریخ معاصر ایران، نظرات متفاوتی درباره حوادث و شخصیت‌های تاریخی مطرح کرده است. اما نظرات خلاف جریان رسمی زیباکلام، تنها محدود به تاریخ معاصر ایران نمی‌شود. به عنوان مثال او معتقد است که علوم انسانی در صورتی که قرار است به شکل علوم اسلامی در دانشگاه‌ها مطرح شود، از حالت علم خارج می‌شود و شکل ایدئولوژیک به خود می‌گیرد و تابعی از امر و نهی‌های حکومتی می‌شود. در طی این سال‌ها، زیباکلام با حضور پرشمار در مناظرات سیاسی و دیگر و فعالیت‌های اجتماعی، به یک برند تبدیل شده که هر یادداشت و مقاله اش در رسانه‌های مختلف، با استقبال زیادی مواجه می‌شود. به نظر نگارنده، اخراج زیباکلام از دانشگاه و بازنشستگی او از دانشگاه تهران چنان که گویی از مدت‌ها پیش در انتظار این لحظه بودند در ادامه احضار قضایی و محکومیت او در دادگاه بدوی، قابل تحلیل است و شاید علت این روند، همان موضع‌گیری‌ها و اظهار نظرهای متفاوت وی باشد. اما پرسش اینجاست که اگر زیباکلام و زیباکلام‌ها، از درون ساختار سخن‌نویسند، پس چه کسی بگوید؟ واقعا چند چهره آکادمیک معتبر داخلی، در سطح رسانه‌های منطقه‌ای و جهانی وجود دارد که هم مقبولیت عمومی داشته باشند و هم تحلیل‌هایشان، بیانه‌ای سیاسی - ایدئولوژیک نباشد؟ برخورد‌های این چنینی با شخصیت‌هایی چون صادق زیباکلام، موجب ظهور صدایی جدید نخواهد شد بلکه سرآغاز بی‌صدایی است.

بهترین دولت بعد از انقلاب اسلامی دولت اصلاحات است



محمدرضا خباز، در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی ایلنا، با اشاره به سالگرد حماسه دوم خرداد گفت: در آن زمان شرایط بسیار خاصی وجود داشت، بنا بود رئیس‌جمهور پر قدرتی مانند مرحوم هاشمی از صحنه برود و حتماً باید فردی جایگزین ایشان می‌شد که دارای قدرت باشد؛ از طرفی هم دولت در پنهان‌کاندیدایی داشت که به دنبال رای آوری آن بود و از سوی دیگر حجت‌الاسلام ناطق‌نوری هم در میدان حضور داشتند و خود آقای خاتمی هم می‌گفت که پنج میلیون رأی بیشتر ندارد. وی خاطر نشان کرد: مسعود رجوی آن روزها اعلام کرد که انقلاب اسلامی ایران با انتخاب سیدمحمد خاتمی بیست سال بیمه شد، زیرا می‌دانستند ایشان با منطق صحیحی که دارد خواهد توانست شرایطی خوبی را فراهم کند. امروز بعد از گذشت چندین سال ثابت شده است که بهترین دولت بعد از انقلاب اسلامی دولت اصلاحات است که با فروش نفت بشکهای ۱۲ دلار مملکت را اداره می‌کرد. این فعال سیاسی اصلاح‌طلب در پاسخ به سؤال دیگری مبنی بر این که گفتمان اصلاح‌طلبی از سال ۷۶ تا به امروز چه تغییری کرده و با چه مشکلاتی مواجه بوده است، گفت: متأسفانه گروه‌های فشار نگذاشته‌اند آرمان‌های دوم خرداد در جامعه محقق شود. این اتفاق باعث شده است گفتمان اصلاحات آن‌طور که باید و شاید محقق نشود.

دوم خرداد، از حماسه تا تراژدی!

ادامه از صفحه ۱

دانشجویان و روزنامه‌نگاران و نه چریک‌ها بودند، خود نشان می‌دهد که سلاح مبارزه در این دوره نه سلاح گرم، که سلاح نقد بود. البته این معرفی به معنی داوری در باب حسن و قبح این فرهنگ جدید نیست اما به هر حال کنش سیاسی اعتراضی در ایران دیگر رنگ خشونت (مبارزه مسلحانه، ترور و...) به خود نگرفت.

اهمیت یافتن **جمهور** و رأی عمومی دیگر دستاورد دوم خرداد بود. اگرچه عمق میدان رقابت‌های انتخاباتی در ایران اندک بوده است و «نظارت استصوابی» با تلقی احراز صلاحیت کاندیدها - و نه صرفاً احراز عدم سوء پیشینه کاندیدها بر طبق گزارش مراجع چهارگانه - نقش مهمی در کم و زیاد کردن این عمق میدان و دامنه رقابت سیاسی دارد، میدان رقابت سیاسی بر سر کرسی‌های پارلمانی یا ریاست‌جمهوری، چندان داغ شد که هر از چندگاه کمپین‌های انتخاباتی چهره شهرها را دگرگون کند. اگرچه جناح‌ها و احزاب حاضر در صحنه انتخابات هیچ‌گاه به وسعت دامنه احزاب فعال در عرصه سیاسی پیش از سال ۶۰ و از جمله به تنوع پایگاه‌های حزبی نمایندگان مجلس اول نرسید اما به هر حال رقابت سیاسی درون جناحی در ایران، از حالتی تکلیف‌گونه به رقابتی نفس‌گیر بدل شد. شکست محافظه‌کاران در چهار انتخابات ۷۶، ۷۷، ۷۸ و ۸۰ و پیروزی نسبی آن‌ها در سایه عدم مشارکت گسترده عمومی و رد صلاحیت گسترده در سال‌های ۸۱، ۸۲ و ۸۴ اهمیت یافتن صندوق را نشان می‌دهد. صف بندی نیروهای سیاسی حول دو اردوگاه، صف‌بندی که در ۸۸ با رنگ بندی انتخاباتی شمایی حتی عینی‌تر هم یافت، شاید دیگر پیامد دوران ساز دوم خرداد باشد.

سوم این که **گفتمان** دوم خرداد، برای جامعه ایرانی، سپهر دیگری ترسیم کرد. گفتمانی که دوم خرداد حول مفهوم آزادی، حقوق بنیادین انسان و قانون‌گرایی بسط داد و نسبت همه عناصر اجتماعی از جمله سیاست، فقه و فرهنگ را با آن سنجید، سوبیه‌های دیگری از امکانات زیست اجتماعی را فراهم آورد. زیست اجتماعی که گذار از «امت» به «ملت» را ممکن ساخت و به جای پرداختن به جغرافیای جهان اسلام، از «ایران برای همه ایرانیان» صحبت می‌کرد. اگرچه این گفتمان از حدود ترویج در لایه‌های غیررسمی - صفحات کتاب‌ها و روزنامه‌ها، پرده سینماها و سمینارهای دانشگاهی - فراتر نرفت و عمده طرح‌هایی که در مجلس ششم با این زاویه تهیه شده بود با ایرادات فقهی و شرعی شورای نگهبان، هیچ‌گاه در قالب صورت بندی قانونی رخ‌نمایی نکرد اما به هر رو ذهن و ضمیر ایرانیان، به خصوص طبقات شهری را به نوع دیگری از زیست اجتماعی آشنا کرد و نظم اجتماعی دیگری را به عنوان آلترناتیو نظم موجود به جامعه ایرانی شناساند. مفاهیمی از قبیل جامعه مدنی، تکثرگرایی، گفت و گو، مدارا، هویت ملی و... اگرچه برخی شاید برای دهه‌هایی قبل‌تر حضوری فعال در زیست سیاسی ایرانیان داشتند، اما در دوم خرداد احیا شدند، بخش دیگری از مفاهیم نیز که کاملاً تازه بود در پرتو این رویداد همه گیر شد.

اما چرا دوم خرداد دیگر رویدادی تعیین کننده به نظر نمی‌رسد؟ در پاسخ به این سؤال نکته‌های بسیاری می‌توان گفت اما در پس شور و شری که دوم خرداد برانگیخت و گوش‌ها را شیفته و چشم‌ها را خیره ساخت، کاستی‌های بنیادی پنهان بود. کاستی‌هایی که راهگشایی موعود دوم خرداد را با بن بست وضع موجود مواجه کرد و امیدها را ناامید، فعالان را منفعل و پروژه را ناتمام باقی گذاشت. در بیان کاستی‌های دوم خرداد، اقلام، افراد و اتفاقات ریز و درشت بسیار زیادی می‌توان مشاهده و محاسبه کرد، با این وجود در این مجال صرفاً بر سه کاستی تأکید می‌شود، سه کاستی که آن را می‌توان «بی‌قدرتی»، «بی‌برنامگی» و «بی‌تدبیری» نام نهاد.

بی قدرتی وصف جامع همه جنبش‌های تحول خواه چهار دهه اخیر است. در دوم خرداد نیز چندان که اصلاح‌طلبان از شکافی که در ساختار قدرت وجود داشت بهره گرفتند و گزینه نامطلوب حافظان وضع موجود را به سیستم تحمیل کردند، از آن پس گامی پیش‌تر نتوانستند بردارند. اصلاح‌طلبی ذیل

ساختار دوگانه قدرت در ایران کنونی، تلاشی بود برای تحمیل اراده جمهور، هم آنچه با هویت دوم خرداد درآمیخته و با داغ شدن تنور انتخابات در سه پرده بعدی - ۷۷، ۷۸ و ۸۰ - رقابتی داغ بر سر کرسی‌های شورای شهر، مجلس و ریاست جمهوری را برانگیخت. این تلاش اما در تمام این دوره ناکام ماند. از شورای شهر اگر بگذریم، نمایندگان مجلس در تصویب قوانین با معضلات جدی روبرو بودند، دولت در اعمال اراده اش مشکلات جدی داشت و حتی اگر اصلاح‌طلبان منظور خود را از اصلاحات، اصلاح رویه‌ها - و نه ساختارها - می‌خواندند، باز هم ساختارها مانع از اصلاح رویه‌ها شد. دولت اصلاحات که برآمده از دوم خرداد بود، اگرچه رأی میلیونی و ۷۰ درصدی پشت سر خود می‌دید اما در مواقع حساس نه کنترل نیروی انتظامی را داشت، نه کنترل سیاست خارجی و نه حتی کنترل فضای اجتماعی! نیروهای به اصطلاح خودسر که در خیابان، حکمرانی و با دانشجویان و روشنفکران برخورد می‌کردند، دولت توانی برای مقابله با آنان نداشت! از میان سه منبع مهم قدرت، یعنی اهرم‌های قضایی - امنیتی؛ اهرم‌های اقتصادی و اهرم‌های رسانه‌ای، دولت اصلاحات اساساً بر هیچ کدام از این سه کنترل موثری نداشت! عدم کنترل بر دستگاه‌های قضایی - امنیتی دولت اصلاحات را فاقد کنترل بر ستون خیمه دولت یعنی امنیت نشان می‌داد. چه در قتل‌های زنجیره ای (۱۳۷۷)، چه در کوی دانشگاه (۱۳۷۸)، چه در انتخابات شورای شهر دوم و لیست‌های «هو المطلوب» (۱۳۸۱)، دولت فاقد قدرت فائقه بر نیروهای نظامی، انتظامی، امنیتی و اطلاعاتی دیده می‌شد. اساساً دولت بدون اقتدار امنیتی، کمی بی‌معنی است و دولت اصلاحات، بیشتر مفهومی بوروکراتیک به نظر می‌آمد تا مفهومی سیاسی! از منظر منابع اقتصادی نیز دولت فاقد توان حساب‌کشی از بنیادها و نهادها و نظارت بر آن‌ها بود. سیطره این بنیادها و نهادها بر بیش از یک سوم اقتصاد ایران در آن دوره و عدم نظارت دولت بر دخل و خرج آن‌ها، گردش مالی عظیمی را ایجاد می‌کرد که منبعی برای تغذیه مخالفین بود اما دولت فاقد توان کنترل آن محسوب می‌شد. در نهایت به نظر می‌رسید که خواست اصلاحات از مجرای رسانه‌ها در جامعه طنین انداز شده است اما تعطیلی بیش از ۱۹ روزنامه و مجله در بهار ۱۳۷۹ که سعید مرتضوی دادستان وقت شعبه ۱۴۱۰ دادگاه مطبوعات حکم آن را صادر کرد، منبعی مستعجل از کار درآمد! کشمکش اصلاح‌طلبان و صداوسیما به عنوان منبع دیگر قدرت رسانه‌ای به کشمکش بر سر بودجه صداوسیما در سال ۸۱ و بعد گزارش تحقیق و تفحص مجلس درباره وجود صورت‌حساب‌های مشکوک معاونت مالی صداوسیما - که علی‌کردان ریاست آن را بر عهده داشت - انجامید اما بی‌نتیجه ماندن این گزارش تلاش ناکام مجلس را برای بازپس‌گیری قدرت رسانه‌ای خود بازتاب می‌دهد. در فقدان منابع قدرت، شرایط ساختاری حکم می‌کرد که چانه زنی صرفاً به بیان آرزو بدل شود.

اما چندان که شرایط ساختاری، بی‌قدرتی را به دولت اصلاحات تحمیل می‌کرد، **بی‌برنامگی** نیز بر انبوه مشکلات می‌افزود. بی‌برنامگی نیز خود در سه سطح کارگر افتاد، اول فقدان استراتژی، دوم فقدان سازمان سیاسی منسجم و سوم فقدان رهبری سیاسی موثر. آن‌گاه که اصلاحات با شوک بهار ۷۹ در کما رفت و به قولی «جنبش اصلاحات در احتضار» افتاد، تنها پاسخ، «آرامش فعال» بود. رویکردی که تجربه تاریخی نشان داده بی‌نتیجه است. تعریف دقیق‌تر، این است که ایدئولوژی اصلاح‌طلبی، الگوی اصلاحات از بالا را دنبال می‌کرد، اگرچه گاهی صورت بندی «فشار از پایین، چانه زنی از بالا» کنش‌نخبگان را در سایه عمل‌توده‌ها متعین و معطوف دیده و ساختی از پایین به بالا به این ایدئولوژی می‌بخشید اما اصلاح‌طلبان در پرهیز از بسیج سیاسی، دعوت به «آرامش فعال» و مقید ساختن نیروها به صرف مشارکت پای صندوق رأی، اگرچه اصلاح‌طلب بودن خود را در تقابل با «محافظه‌کاران» تعریف می‌کردند، اساساً ایدئولوژی

«لیبرال محافظه‌کار» داشتند که اصلاحات را از بالا و از طریق گفت و گو و چانه زنی بدون پشتیبانی جنبشی اجتماعی دنبال می‌کرد. اگرچه اصلاحات به بسط فرهنگ سیاسی حامی عدم خشونت منجر شد، اما این فرهنگ قابل ترجمه به شیوه‌های مختلفی از کنش سیاسی است. مشارکت انتخاباتی، نافرمانی مدنی، راهپیمایی و تظاهرات بدون حمل سلاح، تحصن و اعتصاب، همگی اشکالی از مبارزه بدون خشونت هستند. اما در دوم خرداد، اصلاح‌طلبان در هراس از بروز خشونت در خیابان و رادیکال شدن شعارها، شیوه‌های دیگر کنش اعتراضی را نفی کردند. چنین راهبردی در شرایطی که بازیگران کلیدی سمت مقابل هیچ تمایلی به وفاق از خود بروز ندادند، اصلاحات را در بن بست ساختاری اسیر شد. در نهایت از «آرامش فعال» اصلاح‌طلبان، چیزی جز بی‌عملی حاصل نشد! پس از فقدان استراتژی، فقدان سازمان سیاسی نیز از جمله عوامل دیگری بود که بی‌برنامگی اصلاح‌طلبان را تشدید می‌کرد. جبهه نیروهای دوم خرداد، پیش از آن که ائتلافی از نیروهای خواهنده تغییر باشد، به قولی نامی بر «شب نشینی سیاسی» جمعی از فعالان بود که هر از چند گاهی بر سر کسب کرسی‌های سرخ مجلس یا کلید پاسور با یکدیگر به مجادله برمی‌خواستند. نتیجه اما چون دعوای «شورای شهر اول» نامیدکننده ظاهر شد. رهبری ناموثر نیز از دیگر عوامل بی‌برنامگی اصلاح‌طلبان، محسوب می‌شد که هیچ نقشی در جهت دهی اقدامات ایفا نمی‌کرد. اصلاحات جنبشی بدون رهبر به نظر می‌رسید. اصلاحات در یک تعبیر، «بازی بزرگان» بود، اما هیچ کدام از بزرگان نقش رهبر این مجموعه نیروهای سیاسی را بر عهده نگرفته بود. خاتمی بیشتر خود را رئیس دولت و یک بوروکرات برجسته می‌دید تا رهبری سیاسی. از این رو در تجمیع کنش نیروهای مختلف همواره ضعیف ظاهر شد، اعضا ستادهای او نیز که بعدها «حزب جبهه مشارکت» را تشکیل دادند، سودای ساخت جبهه داشتند اما نهایتاً به حزبی که حضورش به نوعی منشاء افتراق نیروها بود، بدل شدند. هاشمی رفسنجانی نیز که در میانه دو جناح، فضایی برای کنشگری می‌جست، به سرعت با شکست در انتخابات مجلس ششم از صحنه سیاسی خارج شد اما دیگر گزینه‌ای که بتواند نقش او را ایفا کند، هرگز ظاهر نشد!

در نهایت باید گفت که **بی‌تدبیری** پاشنه آشیل نهایی اصلاحات شد. اگر وضعیت ساختاری و بی‌قدرتی، به مدد بی‌برنامگی به نوعی بن بست و بلاموضوع شدن سیاست منجر شده بود، چندان که گروهی، چارچوب رقابت سیاسی را فاقد توان تحرک بخشی عنوان کردند و خواهان تحریم آن شدند، بی‌تدبیری و عدم درک درست بحران‌های اقتصادی پیش از دوم خرداد و لزوم پاسخ عاجل به آن، زمینه ساز تحول ارتجاعی دیگری شد. دوم خرداد واجد پیامی اقتصادی نیز بود، تورم‌های ۳۰ و ۴۰ درصدی (سال‌های ۷۴-۱۳۷۳) که پس‌اندازهای عمومی را تحلیل برد و سفره طبقه محروم را کوچک‌تر کرد، بحران بدهی‌های خارجی که کشور را گروگان دولت قبل ساخت و در نهایت به صحنه آمدن انبوه بیکاران مولود دو دهه قبل، چاره جویی‌های عاجل می‌طلبید. اما پیام اقتصادی دوم خرداد نه به لحاظ «تغییر بازیگران»، نه به لحاظ «تغییر برنامه‌ها» و نه به لحاظ «تغییر اولویت‌ها» سوبه‌ای از تحول نشان نمی‌داد. دولت اول خاتمی در میانه نزاع با جناح مقابل، چندان که فراکسیون اقلیت مجلس را کارگزاران تشکیل می‌دادند، اکثریت کابینه را با کارگزاران تشکیل داد، اما در تیم اقتصادی دقیقاً بازیگرانی را که مجلس در آن‌ها دخل و تصرف نداشت یعنی بانک مرکزی و سازمان برنامه را به کارگزاران بخشید. شکاف میان وزارت اقتصاد و دو نهاد قبلی در این دوره بسیار مشهود است. شکافی که در دوره دوم تا حدی تعدیل شد و مشارکت در جای کارگزاران در سازمان برنامه نشست اما وزارت اقتصاد به اقتصاددانی مانند صفر حسینی و بانک مرکزی بعد از فوت دکتر نوربخش، به یک مهندس یعنی طهماست مظاهری سپرده شد! در چارچوب برنامه هم، برنامه سوم توسعه‌ای که کارگزاران در سازمان برنامه تهیه کرد، تقریباً همان رتوس

برنامه دوم - پیش از تغییرات اساسی در مجلس - را بازتاب می‌داد و اصلاً محورهای دهگانه آن تقریباً همان محورهای دهگانه‌ای بودند که برای بسته اجماع واشنگتنی - بسته توصیه شده بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای اصلاحات اقتصادی به کشورهای در حال توسعه - طراحی شده بود. بسته‌ای که تورم‌زا از کار درآمد، حال آن که دوم خرداد، خود تا حدی متأثر از واکنش به آن بود! اگرچه رشد درآمدهای نفتی و تغییر بازیگران، پیامدهای اجرای این برنامه (۸۳-۱۳۷۹) را کاهش داد و عملکرد اقتصادی دولت نسبت به دوره قبل بهتر شد، اما شعارهایی که احمدی نژاد در انتخابات ۸۴ بر آن‌ها دست گذاشت، یعنی فقر گسترده و محرومیت، نشان می‌دهد هم شاخص‌های ارزیابی عملکرد این برنامه و هم مقدار دستاوردهای نسبتی آن، با وضع جامعه ایرانی و میزان اضطراری بودن اصلاح‌طلبان اولویت‌های اقتصادی خود را متفاوت از دولت قبل طراحی نکرده بودند. اصلاح‌طلبان برنامه‌های جدی برای اصلاح مالیه دولت و تدبیر یا اراده‌ای برای بستن گلوگاه‌های رانت و فساد در ایران نداشتند. اصلاح‌طلبان، اصلاحات را در بستر رقابت با جناح مقابل تفسیر و تصویر می‌کردند، در حالی که می‌بایست عزمی جدی در آغاز اصلاحات از درون دولت می‌داشتند. همچنین تمرکز اقتصادی آن‌ها همچنان بر مبنای رشد و نه فقرزایی قرار داشته و برنامه خصوصی سازی و آزادسازی - اصلاح بازار و نه دولت - محوریت برنامه‌های آن‌ها بود در حالی که اقتضات جامعه درگیر فقر و بیکاری ایران که سیاست را هر لحظه آبدستن شوک اقبال فقرا به چهره‌های متفاوت می‌ساخت و چشم اندازی از بی‌ناتی سیاسی در آن نهفته بود، در نظر اصلاح‌طلبان به صورت تهدیدی جدی جلوه‌گر نشد. در مجموع در تلاقی این سه ضعف، یعنی بی‌قدرتی، بی‌برنامگی و بی‌تدبیری یا به عبارت بهتر ضعف‌های ساختاری، راهبردی و ایدئولوژیک، دوم خرداد را به جنبشی از توش و توان افتاده در ۸۴ بدل ساخت، جنبشی که نه می‌توانست حامیان سیاسی خود را توجیه کند، نه این که شعارهای خود را با بدنه اجتماعی و اقتصادی حامی پیوند دهد. اگرچه دوم خرداد با فرهنگ سیاسی که ایجاد کرد هم‌چنان سمت و سوی کنش‌های اعتراضی را مشخص می‌سازد، اما فاقد توان چه برای چانه‌زنی در بالا و چه برای اقناع در پایین جهت تداوم راهبرد سیاسی خود بود. در چنین شرایطی کنش‌های فعلی به یادگاری نویسی بر تن ساختار موجود بدل شد! اما چشم انداز وضع موجود چیست؟ آیا دوم خرداد به تاریخ پیوسته یا هم‌چنان امکان تحقق مسیر تحولی که در دوم خرداد وعده داده می‌شد وجود دارد؟ به نظر می‌رسد، صرف نظر از توجهاتی که درباره تداوم تأثیرگذاری دوم خرداد عنوان می‌شود، به جز فرهنگ سیاسی اعتراض و نقد، تحول نه به کنش نیروهای فعلی بلکه به تحولات ساختاری وابسته است. دوم خرداد در منگنه ساختارها اسیر بود، اصلاح‌طلبان فاقد هوشیاری لازم برای عبور از تنگناهای ساختاری بودند و تداوم حیات این ساختارها موجب بی‌جان شدن و بی‌رمق شدن اصلاحات شده است. تحول وضعیت موجود، نیازمندی تحولی در ساختارها است، تحولی که یا از تغییرات توزیع حقوق و قوانین پایه‌ای بازی سیاسی ناشی می‌شود یا از تغییر تصمیم‌گیرندگان کلیدی. در واقع مجموعه‌ای از فشارهای بیرونی و ناکارآمدی‌های درونی نشان می‌دهد که تغییر در تصمیم، چشم‌اندازی محتمل در افق میان مدت - ۳ الی ۵ سال آتی - دارد. به نظر می‌رسد دوم خرداد که هم محصول و هم مقهور ساختار موجود بود، در پس این تغییر ساختاری، نقشی تعیین کننده در جهت دادن به شرایط بعدی بر عهده نداشته باشد اما نیروهای دوم خرداد هنوز امکان کنشگری دارند. دوم خرداد از طریق فرهنگ سیاسی و گفتمان خود، تأثیرگذار خواهد بود هر چند دیگر آن جبهه بندی‌های سابق، امکان تکرار نداشته باشد. در انتها باید گفت که دوم خرداد اکنون بیش از آن که یک جنبش باشد، خاطره‌ای است از گذشته‌های نه چندان دور، خاطره‌ای اگرچه شیرین اما عبرت‌آموز!

خواست مردم تحقق آرمان‌های دوم خرداد است

محمدرضا تابش، نماینده مردم اردکان در دهمین مجلس شورای اسلامی، به مناسبت سالگرد انتخابات دوم خرداد، یادداشتی را در اختیار ایسنا قرار داده است. وی در این یادداشت، دوم خرداد را آغاز فصلی نو در تاریخ پرفراز و نشیب ایران و خرداد حماسه‌ای پرشور و شعور و منبعث از رشد فکری و تاریخی و سیاسی و اجتماعی مردم دانست و گفت: امروز خواست مردم تحقق آرمان‌هایی است که در ۲ خرداد ۷۶ به آن رأی دادند به همین دلیل لزوم احترام به خواست مردم با توجه به تحولات جمعیتی و اراده نسل امروز امری مهم محسوب می‌شود. مدنی‌ترین، مسالمت‌جویانه‌ترین و قانونمندترین شکل ممکن در راه اعمال خواست و نظر یک ملت و تحقق اراده آن در یک نظام مبتنی بر جمهوریت، حضور در صحنه انتخابات است و این امر در دوم خرداد ۷۶ به معنای واقعی کلمه و در باشکوه‌ترین شکل ممکن بروز و ظهور یافت. در چارچوب نظام جمهوری اسلامی و از دل انتخاباتی که همین نظام برگزار کننده آن بود، اقشار گوناگون مردم به صحنه آمدند و از میان نگاه‌ها و برنامه‌های مختلف، یک منش و روش و یک گفتمان را با رأی خود برای اداره کشور برگزیدند و به برنامه‌ها و شعارهای نامزد منتخب خود، در قالب گفتمان اصلاح‌طلبی، با صلابتی مثال زدنی آری گفتند. آنچه مسلم است پس از دوم خرداد و حضور چشمگیر مردم در انتخابات، بسیاری از تهدیدات علیه ایران و نظام جمهوری اسلامی از میان رفت و فرصت‌های فراوانی برای کشور در جهت رشد و آبادانی و پیشرفت فراهم آمد.



احسان شریعتی: دوره‌های طلایی که اصلاح‌طلبان ترسیم می‌کنند، سراب است

جامعه مدنی فعال نیاز به تغذیه فکری دارد. بسیاری از این آگاهی بخشی‌ها باید توسط جامعه روشنفکری تضمین شود، در حالی که در روشنفکری امروز با دو مشکل مواجهیم: برخی روشنفکران متناسب با سیستم عرضه و تقاضای امروز، در جهت دیگری حرکت می‌کنند و از سوی دیگر، مباحث تخصصی و آکادمیک به عموم مردم راه نمی‌یابد و تنها یکسری جدال‌های فکری در سطوح بالا و بین نخبگان در جریان است.

چه راهکاری در این مورد ارائه می‌کنید؟

این مشکلی است که در طیف روشنفکران چه مذهبی و چه سکولار با آن مواجه هستیم. به همین خاطر است که درمندی اجتماعی کمتر در آثار روشنفکران احساس می‌شود. ما باید متفکرین ملی، مذهبی و محلی داشته باشیم که بتوانند راهنمای جامعه باشند و برنامه‌های مطابق با تمام نیازهای امروز جامعه ایران، ارائه دهند. راه حل این است که باید بدون این که دچار احساس‌گرایی شویم، درد جامعه را مد نظر قرار دهیم. سپس تمرین کنیم که بتوانیم به ساده‌ترین شکل، برنامه جامع تغییر و تحول را تفهیم عمومی کنیم و آگاهی ملی و عمومی ایجاد کنیم. پیش از این که به طور شتاب زده وارد حوزه سیاسی شویم، باید رویکرد اصلاحی را معطوف به حوزه فرهنگی و اجتماعی کنیم. نهادهای غیردولتی اعم از سازمان‌های مردم نهاد، تشکل‌های دانشجویی و... باید بر روی برنامه جامع تغییر و تحول کار کنند. تفاوت جنبش اصلاحی با جنبش انقلابی در همین است که جنبش اصلاحی گام به گام و تدریجی عمل می‌کند. البته گاهی ممکن است جهش یا گسست‌هایی لازم باشد ولی اصل بر حرکت گام به گام است. منظور از آگاهی بخشی نیز صرفاً بحث‌های تخصصی و ذهنی نیست، بلکه گفت و گوی اجتماعی با مردم مد نظر است.

اشاره کردید برای اصلاحات ساختاری به برنامه و طرح مشخص نیاز داریم اما جریان چپ در ایران، در ابتدا تمرکزش را بر مسائل اقتصادی مبتنی بر عدالت محوری قرار داد اما در دهه ۷۰ به بعد، به سمت جامعه مدنی و توسعه سیاسی رفت، در حالی که درک درستی از هیچ کدام نداشت. چگونه می‌توان ایدئولوژی مشخصی برای جریان اصلاحی در کشور تدوین کرد؟

مجموعه برنامه‌هایی که مد نظر است باید در چارچوب خاصی طرح شود و به صورت برنامه علمی و عملی باشد نه آرمانی و دست نیافتنی. علاوه بر این، برنامه‌ها باید متوازن و متناسب با شرایط فعلی جامعه ایران باشند. در حال حاضر کمبود چنین برنامه‌های احساس می‌شود. بایستی تحلیل عینی از شرایط صورت گیرد و بر اساس میراث فکری و فرهنگی، برای آینده برنامه ریزی کرد. ابتدا بر اساس محدودیت منابعی که با آن مواجه هستیم، باید چشم اندازی ترسیم کنیم که به لحاظ نظری روشن باشد و سپس جامعه را به آن دعوت کنیم. در حال حاضر برخی شعارهایی که از جانب اصلاح‌طلبان ارائه می‌شود، برای مردم تخیلی به نظر می‌رسد. لذا دوره‌های طلایی که اصلاح‌طلبان ترسیم می‌کنند، سراب است. برای مثال، طبق تحقیقاتی که صورت گرفته است، مردم دانمارک خود را خوشبخت می‌دانند. وقتی علت آن را بررسی می‌کنیم در می‌یابیم همه حقوق ابتدایی آنان تضمین شده است و میان عدالت و آزادی، توازن ایجاد کرده‌اند. این موارد تخیلی نیست و جامعه باید آن‌ها را بشناسد. در این زمینه دانشجویان و روشنفکران باید بخش علمی آن را بر عهده گیرند و بخش عملی باید از طرق مختلف بررسی شود. برای مثال بهره‌گیری از سازمان‌های مردم نهاد و... باید حرکتی از پایین به بالا باشد و نه مانند دوره اصلاحات، تجویزی و از بالا به پایین. از حاکمیت نیز صرفاً باید انتظار مانع نشدن و محدود نکردن این جریان را داشت. تا کنون، همواره نگاه اصلاح‌طلبان بر حاکمیت بوده است و به همین دلیل دنباله رو جناح حاکم هستند، در حالی که پیش از انقلاب، گروه‌های اصلاحی، مستقل بودند. اصلاحات را باید از خودمان آغاز کنیم تا بتوانیم چشم اندازی از پایین به بالا داشته باشیم. این‌ها نکاتی است که تاکنون مورد غفلت قرار گرفته است و اگر به همین صورت پیش برود، به شکست جریان اصلاح‌طلبی می‌انجامد. شکستی که لزوماً به معنای فردای بهتری نیست و امکان ایجاد انحراف بیشتر وجود دارد.



این سیستم نیاز به اصلاح دارد چراکه هر چه از ابتدای انقلاب فاصله گرفته‌ایم، منافع خصوصی بر منافع عمومی تقدم پیدا کرده است، در درون اصلاح‌طلبان نیز وضع به همین ترتیب است و به تدریج گرایش منفی میان آنان بر گرایش مثبت، پیشی می‌گیرد. این‌ها به دلیل عدم بینش ساختاری سیاسی و اقتصادی در زمینه تضمین اجتماعی و عدالت است که حتی در نظام‌های سرمایه داری هم مورد توجه قرار می‌گیرد. **با توجه به اشاره‌ای که به دو گرایش مثبت و منفی در جریان اصلاح‌طلبی داشتید، آیا می‌توان گفت تقسیم بندی دوگانه سیاست امروز ایران به اصول گرا و اصلاح‌طلب دیگر کارایی ندارد؟ چراکه بسیاری اصلاح‌طلبان را می‌بینیم که رفتار محافظه کارانه در پیش گرفته اند. آیا نیاز به جریان سومی داریم؟**

هر چند من نمی‌گویم که اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان، تماماً یکسان هستند و تفاوتی وجود ندارد ولی نیاز به جریان سومی داریم که بتواند با جریان اصلاح‌طلب بنیادین یا همان گرایش مثبت در میان اصلاح‌طلبان، هم‌سو شود. اصول‌گرایان از نظر اقتصادی صاحب قدرت هستند و در برابر تغییرات بنیادین در اقتصاد و سیاست مقاومت می‌کنند. لذا جریان سومی در کنار اصلاح‌طلبان بنیادین باید وجود داشته باشد تا با خواست توأمان عدالت و آزادی، بتواند مجموعه‌ای که امروزه قدرت اقتصادی و سیاسی را در اختیار دارد، مورد نقادی قرار دهد. جریان سوم، با ارائه برنامه‌های کارا و علمی در جامعه و اجرای آن توسط نیروهای سالم -دانشجویان و جوانانی که هنوز آلوده فساد نشده‌اند- اجرا شود. متأسفانه این نیروها در جامعه پراکنده هستند اما وجود دارند. این نیروها باید بسیج شوند و فقط در این صورت است که تغییر و تحول میسر می‌شود. **اگر جریان سوم با همکاری گرایش مثبت جریان اصلاح‌طلبی بخواهند پروژه‌ای را پیش ببرند، چگونه باید ابتدا در فهم عامه مردم، میان تفکر اصلاح‌طلبی و اصلاح‌طلبان امروز مرز قائل شوند؟**

این بخش بر عهده نیروهای جوان و سالم و رسانه‌های مختلف است که به لحاظ نظری، چشم انداز عملی و علمی به جامعه ارائه دهند. جامعه باید بداند نباید به گذشته بازگردد بلکه باید به آینده بهتر روی آورد و به وعده‌های تحقق نیافته مثل آزادی‌های مدنی و عدالت و رفاه دست یافت. در نتیجه ابتدا باید آگاهی عمومی محقق شود و سپس جنبشی ملی و مدنی شکل گیرد. مادامی که اذهان عمومی برای تغییر و تحول آمادگی نداشته باشد و نتواند مرزبندی میان گروه‌های مختلف را تشخیص دهد، هیچ جنبش مدنی نمی‌تواند بدیل مناسبی برای مبارزه با وضع موجود ارائه و از جامعه در برابر خطرات پیش رو محافظت کند. طبق گفته دکتر شریعتی، باید جامعه‌ای قوی، با افراد متقی و ساده زیست داشته باشیم تا بتوانیم راهی به پیش ببریم. اما امروز متأسفانه، ساده زیستی نه یک انتخاب فردی بلکه به دلیل فقر، رکود اقتصادی و بیچارگی است! **لزوم آگاهی بخشی، ایجاد جامعه مدنی فعال است و**

محقق نشد بلکه چهره‌هایی مثل طالقانی نیز به حاشیه رانده شدند. آنچه که در دهه ۷۰ پیش آمد، ضرورتی اصلاحی برای تحقق آرمان‌های انقلاب بود که در خود نظام جمهوری اسلامی احساس شد. در واقع در دهه ۷۰ از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیاز به بازگشت به آرمان‌های اول انقلاب ایجاد شد و می‌توان گفت از همان دهه تا کنون این نیاز باقی است. در نتیجه اشتراکات در جهت عمومی اصلاحی برای تجدیدنظر در ساختارهای سیاسی و مدیریتی است. جنبه افتراقی اما در این است که در جنبش اصلاحی، تئوری‌ها و نظریه پردازان گوناگونی دارد و فقط نواندیشان قدیم در این زمینه مطرح نیستند. بسیاری از نظریه پردازان جنبش اصلاحی، در بستر خود انقلاب رشد کردند، مثل دکتر عبدالکریم سروش، محمد مجتهدشیرازی، محسن کدیور، مصطفی ملکیان و... بینش نواندیشان قدیم عمدتاً بر محور سوسیال دموکراسی بود اما با ظهور نواندیشان جدید، این بینش رقیب جدی پیدا کرد و بینش لیبرال دموکرات از نظر اقتصادی و اجتماعی جایگزین آن شد. بینش لیبرال در بُعد اقتصادی از زمان دولت سازندگی به زعامت هاشمی رفسنجانی آغاز شد و در دولت خاتمی، بُعد سیاسی آن فعال شد. این دو بُعد اگرچه در دوره‌ای با سکنه مواجه شد اما می‌بینیم که با شدت و ضعف در دولت روحانی تداوم یافته است. آن سکنه و توقف مقطعی نیز جز نتیجه شکست بینش لیبرال دموکراسی حاکم نبود. آزادی دادن به بخش خصوصی در همه حوزه‌ها شکست خورد و این شکست منجر به ظهور جریان پوپولیستی احمدی نژاد شد. این مسأله جز در رهگذر بی‌توجهی اصلاح‌طلبان به مسأله عدالت اجتماعی و مشکلات معیشتی مردم، قابل تحلیل نیست.

در خصوص جنبه افتراقی که اشاره کردید، آیا می‌توان گفت گمشده اصلاح‌طلبان در روزگار کنونی، عدالت است؟

بله؛ هم عدالت و هم راه رشد که متناسب با مناسبات انسانی، قانون مداری، محیط زیست، میراث فکری و فرهنگی و... باشد.

نقد درون گفتمانی و خودانتقادی، موجب رشد و اصلاح آن گفتمان شود. اما امروزه می‌بینیم برخی احزاب اصلاح‌طلب، زمانی که به برخی از مواضع آنان انتقادی وارد می‌شود، به سختی در برابر انتقادات واکنش نشان می‌دهند. آیا می‌توان گفت مناسبات امروز قدرت در ایران در طی یک فرمایشیون اجتماعی، اصلاح‌طلبان را به جریان متفاوتی تبدیل کرده است؟

جریان اصلاح‌طلبی کنونی، دو گرایش منفی و مثبت دارد که من از آن‌ها تعبیر به گرایش اعتدالی و اصلاحی می‌کنم. نقد ما نیز متوجه جریان اعتدالی است که با تأکید بر مصلحت‌اندیشی، نمونه جدیدی از محافظه‌کاری را ارائه می‌کنند. حال آن که ساختار به شکل بنیادین و پایه‌ای باید اصلاح شود چراکه از نظر سیاسی و اقتصادی دو گروه کاملاً متفاوت در جامعه شکل گرفته است. منظور من از ساختار آن مناسباتی است که باعث پدید آمدن وضع کنونی شده است.

فرناز محمدیان
کارشناسی ارشد حقوق خصوصی ۹۵

پیش مصاحبه: اگرچه همواره زیر نام پدر خود قرار داشته اما کوشیده است که الگویی به روز شده از اندیشه او را برای نیازهای امروز جامعه ایران تجویز کند. احسان شریعتی با پیش زمینه مطالعات فلسفی خود، در تلاش است تا انگاره‌های ذهنی غلط جامعه ایرانی را اصلاح کند و بدین سان هیچ ابایی از نقد دو جریان سیاسی اصلاح‌طلب و اصول‌گرا ندارد. در مصاحبه پیش رو، از نسبت روشن فکری دینی و نسبت آن با اصلاح‌طلبی پس از دوم خرداد و خصوصاً اشتراکات و افتراقات پروژه فکری شریعتی با این جنبش سخن گفته است. شریعتی، عدالت را گمشده جریان اصلاح‌طلبی امروز ایران می‌داند و معتقد است باید جریان سومی برای پیشبرد اصلاحات، به کمک گرایش مثبت اصلاح‌طلبان بیاید. شریعتی در خلال نقد به اصلاح‌طلبان، بر این نظر است که باید برنامه‌ای برنامه‌های عملی و علمی مبتنی بر مقتضیات روز جامعه ایران تدوین کرد و اصلاحات جز بدین ترتیب، محقق نخواهد شد. آنچه در ادامه می‌خوانید، خلاصه‌ای از گفت‌وگوی تفصیلی با این استاد دانشگاه است.

روشنفکری دینی، سابقه کهن‌تری نسبت به اصلاح‌طلبی پس از دوم خرداد دارد اما در ارتباط تنگاتنگی با آن است. چگونگی تعامل روشنفکری دینی با جنبش دوم خرداد به چه صورت است و چه سازماندهی از آن می‌توان ارائه داد؟

اصلاح‌طلبی سیاسی یک رابطه با اصلاح‌گری فکری دین پیرایانه دارد. در عالم اسلام از زمان سید جمال الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری، جنبش‌های اصلاح یا احیاء وجود داشت که خواستار این بودند که فرهنگ و تمدن اسلامی مورد بازبینی بنیادین فلسفی و نظری قرار گیرد و همانند تغییرات پارادایمی و دورانی که در چند قرن گذشته در غرب حاصل شده است، بتواند از بن بست و رکود تاریخی خارج شود و حیاتی دوباره بیابد. سر خط این جنبش فکری توسط اسدآبادی و اقبال از نظر فلسفی و ایدئولوژیک مشخص و به خصوص در هیئتی در نزد دکتر شریعتی تدوین شد. این هیئت فکری از نظر سیاسی و اجتماعی در ایران پیش از انقلاب، امیدی را در طبقه متوسط شهری و اقشار آگاه و پیشگام برای جوانان و روشنفکران ایجاد کرد که پیش‌قراول انقلاب ضد استبدادی علیه رژیم پهلوی بودند. پیش از انقلاب این چشم انداز و افق اصلاح دینی بود که جامعه را به حرکت درآورد. در دهه ۷۰ در ایران، جنبش اصلاحی، پس از جنگ ایجاد شد چراکه ساختار حاکم نیازمند بازبینی بود. انقلاب اسلامی با سرعت زیادی به پیروزی رسیده بود و زمینه‌های ذهنی جالفادهای نداشت. درگیری‌های پس از انقلاب و به خصوص جنگ هشت ساله، مانع تدوین مبانی دولت دموکراتیک دینی شد. در نتیجه می‌توان گفت که اصلاح ساختار سیاسی و تلاش برای بسط دموکراسی و آزادی‌های فردی که از جمله آرمان‌های جنبش خرداد بود، در ادامه یک فرمایشیون دینی به منصفه ظهور رسید. این مسأله خاص ایران نیست و به طور کلی در تاریخ جهان نیز فرمایشیون فکری و دینی بر دوره گذار دموکراتیک اثر گذار بوده است. مثلاً در کشورهای پروتستان شمالی اروپا، گذار به دموکراسی مانند کشورهای کاتولیک با خشونت و دوگانگی دین و دولت همراه نیست بلکه هم‌سویی میان نهضت فرم و نهضت دموکراتیزاسیون وجود دارد. در سرزمین‌های اسلامی هم نهضت نوآندیشی دینی بر تمامی جنبش‌های اجتماعی اثر گذار است. نهضت اصلاحی دهه ۷۰ هم به نهضت نوآندیشی فکری مرتبط است.

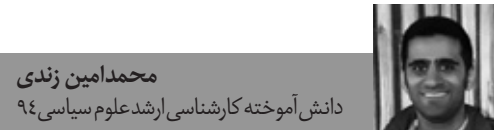
به صورت خاص اگر پروژه فکری مرحوم شریعتی را مد نظر قرار دهیم و مناسبت جنبش دوم خرداد با این پروژه فکری را در نظر بگیریم، چه اشتراکات و افتراقاتی را می‌توان یافت؟

ایده نظام جمهوری اسلامی ایران تا مرحله پیروزی و استقرار، با افکار نواندیشان دینی از جمله شریعتی، طالقانی و... پیش رفت. انتظار جامعه این بود که افق تازه‌ای توسط این ایده‌ها ایجاد شود و جامعه به سمت استقلال، آزادی و جمهوری و از نظر اقتصادی و اجتماعی هم به عدالت اجتماعی هم طراز عدل علوی حرکت کند. ولی در دهه ۶۰ به دلیل درگیری‌های گروه‌های سیاسی برای تصاحب قدرت، نه تنها این آرمان‌ها



مصطفی معین، وزیر علوم دولت اصلاحات در گفت و گویی با روزنامه اعتماد بیان کرد: حماسه دوم خرداد فقط متعلق به اصلاح‌طلبان نیست بلکه با پیشاهنگی نسل جوان و دانشجو، این خود مردم بودند که با آراء آگاهانه خود حماسه دوم خرداد را خلق کردند. آن‌هایی که مدام از مرگ اصلاحات یا پایان کار اصلاح‌طلبان دم می‌زنند، خودشان کجا هستند، چه عملکردی داشته‌اند و مسئولیت اجتماعی آن‌ها چه بوده است؟ اصلاح‌طلبی که ابداع یک شخص یا گروه یا متعلق به آقای خاتمی و من یا جاریان و امثالهم نیست، اصلاح‌طلبی مبنا دارد. مبانی آن در فرهنگ دینی، ملی و تاریخ حداقل یکصد و پنجاه سال گذشته ما ریشه دارد، دارای مبنای علمی، اخلاقی و سیاسی است. بدون تردید این فرآیند دموکراتیک با تلاش و آینده‌نگری جامعه جوان ایرانی همچنان ادامه خواهد داشت. درباره مخالفت با اصلاح‌طلبی در داخل کشور از سوی برخی جریان‌ها و عناصر سیاسی، باید بگویم آنچه عیان است چه حاجت به بیان است! اما درباره اپوزیسیون خارج نشین به این نکته اشاره می‌کنم که اصلاحات و اصلاح‌طلبان جدی‌ترین مانع برای براندازی و فروپاشی نظام منتخب مردم هستند. با وجود گفتمان اصلاح‌طلبی، برنامه‌های اپوزیسیون برانداز نقش پرآب شده است و بوق‌های خبری بیگانه‌ای چون بی‌بی‌سی یا رادیو فردا و فضای مجازی هم نتوانسته است کمک چندانی به آن‌ها بکند. عناصر فعال این جریان می‌دانند که تا وقتی امید به اصلاحات در ایران و بین مردم وجود دارد، آن‌ها به هیچ‌کدام از اهدافشان نخواهند رسید.

آسیب‌شناسی نسبت دفتر تحکیم وحدت و جریان اصلاحات



محمدامین زندی
دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی ۹۴

هنگامی که سخن از جنبش دانشجویی و نسبت آن با اصلاحات به میان می‌آید، هر گفتاری، سوگیری‌های مختلفی را نشان می‌دهد، عده‌ای به تندروی تحکیم، عده‌ای به مشکلات آن با ساختار نظام سیاسی حاکم و عده‌ای به جانفشانی‌های آن اشاره می‌کنند. اما اگر بخواهیم از دریچه نسبت آن با اصلاحات نگاه کنیم، موضوع به چه صورت است؟ هم‌زمان با انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم بعد از گذشت زمان اندکی شکل گرفت و بعد از وقوع انقلاب فرهنگی، داعیه دار گفتمان انقلاب به عنوان تنها تشکل موجود در دانشگاه بود. اما در این برهه، رابطه‌ای بسیار نزدیک با گروه‌های خط امام سابق - برخی از اصلاح‌طلب‌های فعلی - پیدا کرد و تا سال ۱۳۸۱ جزء احزاب ۱۸ گانه اصلاحات بود. دفتر تحکیم تنها یک گروه متشکل سیاسی در کنار سایر گروه‌های موجود نبود بلکه اثرگذاری آن گاه فراتر از چندین گروه سیاسی پیش می‌رفت. از جمله اثرگذاری‌های دفتر تحکیم، در این برهه می‌توان به انتخابات مجلس دوم و به خصوص مجلس سوم با مطرح کردن شعار «جنگ فقر و غنا» اشاره کرد. اثرگذاری تحکیم در این دوره به حدی بود که در بسیاری از حوزه‌ها، با مطرح کردن این شعار، مانع از ورود بسیاری از چهره‌های نظام به مجلس شورای اسلامی می‌شد.

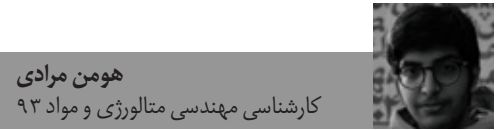
هم‌زمان با فوت امام خمینی (ره) و تغییر نگرش در جامعه و به تبع آن در تحکیم، مشی دفتر تحکیم وحدت تغییر کرد. شاید نقطه عطف برای دفتر تحکیم وحدت در دهه ۷۰، حضور در انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن

سید محمد خاتمی بود. از این برهه به بعد، برای تعیین نسبت اصلاحات و جنبش دانشجویی (دفتر تحکیم وحدت)، باید مسائل مختلفی را بررسی کرد. این نکته را نیز باید توجه کرد که بحث بر روی آسیب‌شناسی دفتر تحکیم و اعمال آن، بحثی جدا از این موضوع را طلب می‌کند که از این مسأله مجزاست. هم‌زمان با روی کار آمدن خاتمی، این نگاه در میان بسیاری از سیاسیون دو جناح و همین‌طور بسیاری از اعضای دفتر تحکیم وحدت شکل گرفت که پیروزی خاتمی در انتخابات ۷۶، ماحصل فعالیت دانشجویان بود و اگر دانشجویان از وی حمایت و برای رأی آوریش تلاش نمی‌کردند، وی به هیچ‌وجه به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب نمی‌شد. این نگاه درست یا غلط، خود به خود نگاه‌ها را به دفتر تحکیم وحدت تغییر داد و آن را به عنوان یک تشکیلات رئیس‌جمهورساز مطرح کرد. از جانب جریان اصول‌گرا، دفتر تحکیم، دیگر یک اتحادیه یا یک تشکل دانشجویی صرف نبود و از جانب دیگر، گروه‌های سیاسی اصلاح‌طلب نیز همین نگاه را از جنبه‌ای دیگر داشتند. گویی یکی از جناح‌های سیاسی به دفتر تحکیم به عنوان یک رقیب و دیگر جناح به آن به عنوان یک راهکار برای رسیدن به اهدافش می‌نگریست. از دوم خرداد ۷۶ تا ۱۸ تیر ۷۸ تا متأثر از فضای انتخابات، می‌توان دوره ثبات و صلح نسبی بین دفتر تحکیم وحدت و اصلاح‌طلبان عنوان کرد. شاید بتوان یکی از مهمترین اتفاقات در این برهه را حضور دفتر تحکیم در انتخابات مجلس و شورای شهر داشت که با توجه به فضای جامعه، رأی آوری گروه‌های نزدیک به آنان، حتمی بود. نوع نگاه‌ها از این برهه به تحکیم تغییر کرد، دفتر تحکیم وحدت که در انتخابات دوم و سوم مجلس شورای اسلامی، همسو با گروه‌های اصلاح‌طلب لیست

ارائه کرده بود، هیچ‌گاه از جانب اصلاح‌طلبان نقد نشد که چرا در انتخابات حضور پیدا کرده‌اند. اما در انتخابات مجلس ششم، دیگر با دفتر تحکیمی همسو با اصلاح‌طلب‌ها مواجه نیستیم و دقیقاً از همین برهه، کم و بیش نگاه انتقادی به فعالین دانشجویی تحکیم وحدت آغاز می‌شود. در این میان فقط و فقط انتقادات حول این محور است که شرایط انتخابات مجلس دوم و سوم، شرایطی انقلابی بوده است اما اکنون چنین نیست، حال این که این مسأله توجیهی بیش نبود. دفتر تحکیم که به واسطه فعالیت‌های دانشجویی اش، بیشتر به عنوان یک گروه ذی نفوذ در سیاست شناخته می‌شد، در قامت یک حزب حتی از جانب اصلاح‌طلبان به رسمیت شناخته شد و تا زمانی که همسو با تفکرات آنان بود، حضورش در عرصه سیاست، به عنوان یک مسأله مهم و ضروری شناخته می‌شد، اما از برهه‌ای که به عنوان یک منتقد قد راست کرد، به عنوان یک مزاحم شناخته شد. چنان که حتی در این میان، اشتباهات سیاسیون دیگر به چشم نمی‌آمد اما اشتباه چند جوان بسیار بزرگ و سرنوشت ساز قلمداد می‌شد. اشتباه اگر از جانب جوانانی ۲۰ تا ۳۰ ساله انجام شود، امری طبیعی است و اصلاً کارویژه فعالیت دانشجویی نیز اصلاح همین اشتباهات در ساختار کوچک‌تر است. اما وقتی که این اشتباهات در سطوح فعالین سیاسی اصلاح‌طلب حتی به مراتب بزرگ ترانجام می‌شود، این مسأله حیاتی‌تر می‌شود، چراکه آنان خود را داعیه دار فعالیت سیاسی می‌دانند و هر تصمیمشان تبعات سنگین تری به دنبال دارد. بیشترین نقد به تحکیم، در مسأله «عبور از خاتمی» است، حال این که هیچ منتقدی به تئوری «آرامش فعال» سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اشاره نمی‌کند،

در صورتی که این طرح جوابی به رویکرد عبور از خاتمی بود. اصلاح‌طلبان در این برهه رفتار متناقضی با دانشجویان در پیش گرفتند. به عنوان مثال، اگر یک فعال سیاسی بازداشت می‌شد، همه دانشجویان باید از این مسأله ابراز انزجار می‌کردند، اما اگر یک فعال دانشجویی بازداشت می‌شد، این اتفاق اصلاً واجد اهمیت نبود! یا در نمونه‌ای دیگر، اگر در مجلس ششم تحصن صورت می‌گیرد، در نظر اصلاح‌طلبان، دانشجویان باید از این اقدام حمایت کنند، اما زمانی که واقعه کوی دانشگاه پیش می‌آید، دانشجویان باید سعه صدر پیشه کنند. این نمونه‌ها، هیچ‌کدام نقض صحبت‌های طرفین و یا معامله متقابل نیست، بلکه دقیقاً مصداق‌هایی برای گویاتر کردن مسأله است. دانشجویان با محوریت دفتر تحکیم، در طول دوران اصلاحات، بدون توجه به مواضع گروه‌های سیاسی و این‌گونه رفتارهای متناقض، تنها مبتنی بر تشخیص خود از شرایط اجتماعی، فعالیت‌هایشان را انجام دادند اما از طرف دیگر، اصلاح‌طلبان، تنها نگاهی حزبی به دفتر تحکیم در راستای اهداف خود داشتند. بدین ترتیب می‌توان گفت که خواسته یا ناخواسته، فضایی شکل گرفت که در این میان، بیشترین ضربه به دفتر تحکیم وحدت وارد شد. گویی که اصلاح‌طلبان فراموش کرده بودند که دو بال موفقیت آنان در انتخابات ۷۶ و سال‌های اولیه دولت اول خاتمی، دانشجویان بودند. اصلاح‌طلبان از این مهم غافل بودند تضعیف دانشجویان با اقداماتی نظیر ایجاد دو دستگی میان آن‌ها، تیشه به ریشه اصلاحات نه به عنوان یک حزب بلکه به عنوان یک جریان فکری است. این یکی از بزرگ‌ترین آسیب‌هایی بود که جامعه مدنی در دوران اصلاحات، متحمل شد.

اصلاح طلبی در گروگان اصلاح طلبان



هومن مرادی
کارشناسی مهندسی متالورژی و مواد ۹۳

پیش مصاحبه: کارشناسان بسیاری تا کنون در خصوص ضرورت اصلاح اصلاحات، سخن گفته‌اند و قلم زده‌اند. برای بررسی این مسأله، جویان شدن نظر صاحب‌نظران و انعکاس نظرات بیشتر، تنها دو مسأله را با آنان طرح کردیم. از میان صاحب‌نظرانی که مسأله را با آنان طرح شد، تنها دکتر فاطمه صادقی به سؤال‌ها پاسخ داد. فاطمه صادقی، دکترای علوم سیاسی و سابقه تدریس در دانشگاه تهران و موسسه رخداد تازه را دارد. از صادقی تا کنون تألیفات و ترجمه‌های بسیاری در زمینه زنان منتشر شده است. صادقی از جمله پژوهشگرانی ست که جریان اصلاحات را مورد نقادی قرار داده و از بین رفتن نقش میانجی آنان را عاملی در رادیکال شدن فضای عمومی جامعه می‌داند. در همین زمینه، میزگرد او با سعید جاریان که در شماره ۱۵۲ هفته‌نامه صدا منتشر شد، بسیار خواندنی است. آنچه در ادامه می‌خوانید، دو سؤال طرح شده و پاسخ‌های ایشان به آن است.

۱. چرا پس از ۸ سال تجربه دولت اصلاحات، در سال ۸۴ دولتی اصول‌گرا با محوریت محمود احمدی نژاد به قدرت می‌رسد که از نظر آرمان‌های سیاسی کاملاً مغایر شعارهای دولت اصلاحات نظیر قانون‌گرایی، جامعه مدنی و حقوق شهروندی، آزادی مطبوعات و... در سیاست داخلی و صلح‌گرایی، اعتمادسازی و گفت‌وگوی تمدن‌ها در سیاست خارجی است؟ آیا این به معنای شکست گفتمان اصلاح طلبی است؟ اگر بلی، علل این شکست چیست و اگر خیر، چگونه این مسأله قابل تفسیر است؟

بله. به نظر من این وقایع تا حدی به معنای شکست گفتار اصلاحات بود، اما این شکست هم تا حدی به عناصر درونی گفتار اصلاح‌طلبی بازمی‌گردد و هم به ناکارآمدی و شکست عملی آن که ریشه در فقدان استراتژی و حتی تاکتیک برای پیشبرد اهداف آن داشت. اما به نظر می‌رسد اکثریت اصلاح‌طلبان هنوز هم تحلیل درستی در مورد وقایع ۱۵ سال اخیر ندارند و عمدتاً ناکامی‌ها را به کارشکنی هسته سخت قدرت و عوامل بیرونی نسبت می‌دهند. خود این وضع نشان‌دهنده یک نقص جدی در این گفتار است. البته من به هیچ‌وجه رو نمی‌کنم که کارشکنی عامدانه در کار بوده و موفق عمل کرده است، اما نفس موفقیت این

کارشکنی، اثبات‌کننده ناکارآمدی و ناتوانی اصلاح‌طلبان است. برای ایجاد، فعلاً نقصان‌های استراتژیک را کنار بگذارم و به ناسازواری درونی اصلاح‌طلبی بپردازم؛ هرچند این به هیچ‌وجه معنای بی‌اهمیتی عوامل دسته اول نیست. تا جایی که به نفس گفتار اصلاح‌طلبی برمی‌گردد، باید از تضاد درونی عمیقی یاد کرد که در ناتوانی عمیق آن در تحلیل و برخورد با مسائل اجتماعی و سیاسی نمود می‌یابد. من همین چندی پیش در مقاله‌ای با عنوان «همراهان آزادی در جنبش اقتدار» که در اینترنت قابل جسترس است، در مورد مواضع آقای دکتر جاریان به این عدم انسجام اشاره کرده‌ام. ذکر این نکته لازم است که تازه به نظر من ایشان به لحاظ نظری در قله اصلاح‌طلبی ایستاده است. با این حساب تکلیف بقیه روشن است. عنوان مقاله، گویای نقصان و تضاد مهمی است که در دل این گفتار وجود دارد: اصلاح‌طلبان از جامعه مدنی، آزادی نقد، حق اعتراض، محو سرکوب و غیره صحبت می‌کردند و می‌کنند، اما در عمل، پایبندی چندانی به آن‌ها ندارند و موقعی که پای انتخاب میان منافع عمومی و منافع نظام در میان باشد، حتماً دومی را بر می‌گزینند. نمونه تاریخی آن برخورد آن‌ها با اعتراضات دانشجویی سال ۷۸ و نمونه اخیرش برخورد آن‌ها با اعتراضات دی ماه گذشته است. در هر دو مورد، مواضع نسبتاً یکسان بودند. دلایل این است که بیشتر اصلاح‌طلبان در حفظ وضع موجود به انحاء مختلف منفعت دارند؛ خواه اقتصادی یا سیاسی، اجتماعی و منزلتی، بنابراین اگر قرار باشد شرایط به نحوی تغییر کند که این منافع از دست بروند، طبعاً تمایلی به این تغییر نخواهند داشت. به همین دلیل برخی از اصلاح‌طلبان با اینکه می‌خواهند نقش روشنفکر ارگانیک را ایفا کنند، در نهایت به فعال سیاسی و پادوی یک جناح خاص تبدیل شده‌اند که پشت پرده منافع صاحبان قدرت را تأمین می‌کنند. مثل اعلای این وضع بیانیه‌ای بود که آن‌ها برای انتخابات شورای شهر در حمایت از لیست انتخاباتی به اصطلاح «امید» در اردیبهشت ۹۶ صادر کردند. در آن مقطع افرادی که خودشان را روشنفکر و حتی صاحب فکر می‌دانند، کاملاً در خدمت منافع برج‌سازان و اصحاب قدرت قرار گرفتند. جالب این که ظاهراً بسیاری از آن‌ها در جریان زد و بندها و پول‌ها و قول و قرارهای رد و بدل شده قرار داشتند، اما نه تنها سکوت، بلکه حمایت کردند. به نظر من پیش از مواضع آن‌ها در مورد اعتراضات دی ماه آن بیانیه و موضع‌گیری نشان از مرگ و پایان محتوم اصلاح‌طلبی داشت، خلاصه کنم:

اصلاح‌طلبی تا زمانی که در گروگان اصلاح‌طلبان و منافع آن‌ها است، به لحاظ تاریخی منقض شده و حرف چندانی برای گفتن ندارد.

۲. چه راهکاری برای اصلاح اصلاحات در ایران امروز پیشنهاد می‌کنید؟ اصلاح طلبان چگونه می‌توانند اعتماد عمومی جامعه ایران را جلب کنند و با پیشبرد پروژه اصلاح طلبی، به حل برخی مشکلات بپردازند و با سیاست‌هایی موثر، از رادیکال شدن جامعه جلوگیری کنند؟



من بعید می‌دانم که اصلاح‌طلبی در شرایط فعلی بتواند خود را به نحوی بازسازی کند که تبدیل به مشی‌ای برای تحول سیاسی بشود. دلیل اصلی‌اش همان‌طور که اشاره کردم، این است که فعلاً اصلاح‌طلبی را اصلاح‌طلبان نمایندگی می‌کنند و منفعت آن‌ها نیز در حفظ وضع موجود است؛ نه تغییر وضع. اما دلیل دیگری هم برای این شکست وجود دارد که خیلی ساده به کوهلت و شرایط سنی و فیزیکی برمی‌گردد. ما در شرایط فعلی با یک گذار نسلی مواجهیم. نسل دوم انقلاب که اصلاح‌طلبی حاصل تلاش آن‌ها بود، دچار افول شده و در حال ورود به دوره کوهلت است. طبعاً در این وضع، به نظر نمی‌رسد که توان یا میل و رغبتی برای بازسازی و نوسازی وجود داشته باشد. این در حالی است که جامعه ما امروز با مسائلی روبرو است که تفکر بیست سال پیش به سختی قادر است پاسخگوی آن باشد؛ چه رسد به دیدگاه‌های به غایت مهجور امروزی. برای مثال می‌توان دیدگاه اصلاح‌طلبی نسبت به دموکراسی را مثال زد. حتی بیست سال پیش هم آن‌ها در این مورد بسیار عقب‌مانده می‌اندیشیدند و عمل می‌کردند، چه رسد به امروز که هم‌چنان همان دیدگاه‌ها را تکرار می‌کنند و به لحاظ نظری به هیچ‌وجه بهبود نیافته‌اند. مثلاً همان زمان برداشتی کاملاً انتزاعی از دموکراسی داشتند که عمدتاً مقبوس از نظریه‌پردازان نولیبرال و دست راستی مثل هانتینگتون و فوکویاما بود. حتی امروز هم همین تصور از دموکراسی در میان آن‌ها دست بالا را دارد که نشانگر آن است که از برآمدن احمدی‌نژاد هیچ درسی نگرفته‌اند، الا کنار آمدن با قدرت. همین تصور از دموکراسی و غفلت از مسائلی همچون فقر و نابرابری یکی از مهمترین دلایل برآمدن احمدی نژاد بود. در حالی که صحبت از دموکراسی بدون مسأله اجتماعی، فقر، نابرابری طبقاتی، نابرابری جنسیتی، قومیتی، زبانی، مذهبی، نژادی، زیست‌محیطی و جز این‌ها بی‌معنی

است. حتی فرایندهای انتخاباتی یعنی گردش مسالمت‌آمیز قدرت و انتخابات سالم و منصفانه که مهمترین استراتژی سیاسی اصلاح‌طلبان از ابتدا تا کنون بوده است، از ۸۴ و به ویژه از ۸۸ به بعد سرنوشت غم‌انگیزی پیدا کرد. بنابراین اصلاح‌طلبان حتی در مورد فرایندهای انتخاباتی نیز که این همه به آن‌ها مباحثات می‌کردند، دستاوردی نداشتند. امروزه بیشتر کسانی که زمانی در شکل‌دادن به این گفتار نقش ایفا کردند و شاکله آن را ساختند، آردها را بیخته و الک‌ها را آویخته‌اند. بیشترشان طبعاً از جنبه نظری هم هیچ حرفی برای گفتن ندارند. سخنان و مواضعشان تکراری و ملال‌آور و نشان‌دهنده یک بی‌بینگی عمیق است. بسیاری از آن‌ها از مباحث نظری جاری در علوم انسانی معاصر بی‌اطلاع‌اند، بیشترشان مثل خیلی از آدم‌ها در جامعه ما، کتاب نمی‌خوانند و عمدتاً مشغول سخن‌پرانی در تلگرام‌اند، به جای فکر کردن پراگویی می‌کنند و... به تعبیر دیگر با این که بیشتر میان اصلاح‌طلبان و اصلاح‌طلبی تمایز گذاشتم، اما حال اضافه می‌کنم که این دو در واقع یکی شده‌اند. طبعاً در این وضعیت نمی‌توان امید چندانی به نسل اول آن‌ها بست. اما مسأله این است که همان نسل‌های اول به صورتی عامدانه حتی کادرسازی هم نکردند. یعنی نیروهایی را پرورش ندادند که جایگزین آن‌ها بشوند و بتوانند با غلبه بر نقصان‌های نسل‌های قبلی به نحو بهتری عمل کنند. این هم یکی دیگر از قصورهای آن‌ها است و باز هم نشان‌دهنده ضعف سازماندهی و نیز فقدان اراده برای ایجاد نیروهای اجتماعی و سیاسی است که بتواند اصلاح‌طلبی را سخت بتوانند اعتماد عمومی را جلب کنند. لذا جامعه باید بر ظرفیت‌های خودش اتکا و آن‌ها را به رسمیت بشناسد و آزاد کند. من به این ظرفیت‌ها خیلی چشم امید دارم؛ به شرطی که کسانی که حامل آن‌ها هستند، بند ناف خود را با جناح‌های سیاسی موجود قطع کنند و تلاش کنند تا از نیروهای اجتماعی استفاده کنند. بازگشت به جامعه، تنها انتخاب استراتژیکی است که در شرایط فعلی می‌توان متصور بود. برای مثال می‌توان به جای رأی انفعالی به لیست‌های انتخاباتی اصلاح‌طلبان و همراهی با سیاست‌های جناحی آن‌ها که بر رفاقت و زدوبند متکی است، به ساختن و سازماندهی نیروهای سیاسی جایگزین اندیشه کرد که بر جماعت‌های سیاسی مرامی خودجوش، ابتکارات محلی و منطقه‌ای و سیر همبستگی‌های اجتماعی تکیه کنند.



اصلاح طلبان نباید خود را اسیر شعار «اصلاح طلب، اصول گرا، دیگه تموم ماجرا» کنند



به نقل از پایگاه خبری تحلیلی انتخاب، عباس عبدی فعال سیاسی اصلاح طلب گفت: تویتر جایی نیست که خیلی نیاز به استدلال باشد. با ۱۴۰ کاراکتر که کسی نمی‌تواند استدلال کند. یک چیزی می‌گوید و اگر هم بپرسند که چرا توضیح نمی‌دهی، پاسخ می‌دهد که جایی برای پاسخ دادن نیست. خیلی از افراد در تویتر فیک هستند. خیلی به آن‌ها نباید اهمیت داد. جریان اصلاحات نباید خیلی کاری به کار اپوزیسیون برانداز داشته باشد. آن‌ها خیلی اهمیتی در شرایط کنونی ندارند. اگر اصلاح طلبان خط مشی روشنی برای برون‌رفت از بحران داشته باشند، این جریان‌ها هیچ اهمیتی ندارند. اگر مهم بودند، سعی نمی‌کردند با کارهای فیک و تویتر بازی اصلاحات را تخریب کنند. شعار «اصلاح طلب، اصول گرا دیگه تمومه ماجرا» نیز به خودی خود خیلی مهم نیست، بلکه فراگیری و پذیرش آن در جامعه باید بررسی بشود. این شعار کاملاً سلبی است و خوب فرضاً تمومه ماجرا! شما چه چیزی برای گفتن دارید؟ نباید قضیه را از طریق شعار جدی گرفت، بلکه باید به مسائل اساسی‌تری پرداخت که مسائلی جدی است و زمینه‌های این شعارها را تشکیل می‌دهد. امروز یک شعار داده می‌شود و فردا هم شعار دیگری. در جریان حوادث سال ۸۸ هم تعداد زیادی شعار به گونه‌های مختلفی داده شد که متأسفانه آن زمان خیلی جدی گرفته شد و بعداً هم به سرعت فراموش شد. اصلاح طلبان نباید خود را خیلی دربند این شعارها بکنند. باید برای خود خط مشی روشن داشته باشند و مسائل کشور و راه‌های برون‌رفت آن را نیز بگویند.

اکبر اعلمی: فعالیت‌های حزبی فعلی اصلاح طلبان، بیشتر جنگ قدرت است تا تلاش برای مردم

و محدود شدن ارتباطات ایشان به چند نفر محدود که بخش قابل توجهی از آن‌ها نیز اساساً شایستگی استفاده از عنوان اصلاح طلبی را ندارند، نه تنها زمینه ساز درک محدود ایشان از وقایع جاری می‌شود، بلکه با رویکرد اصلاح طلبی نیز سازگار نیست.

شما به عنوان اصلاح طلبی که در کارنامه فعالیت‌های خودتان دو دوره نمایندگی مجلس از جمله مجلس ششم را دارید، امروزه کاملاً از محافل و احزاب اصلاح طلب فاصله گرفته‌اید. علت این تصمیم چیست؟

من از همان ابتدا نیز در این محافل نبوده‌ام. پیش از دوم خرداد، تنها محفل ما مجمع روحانیون مبارز و ارگان مطبوعاتی آن، روزنامه سلام بود. محافل ما به بعد از انتخابات ۷۶ و علی‌الخصوص سال ۷۸ و مجلس ششم بازمی‌گردد. زمانی که من در مجلس بودم، اگر شما از من به عنوان یک فرد اصلاح طلب و به عنوان کسی که برای آسیب شناسی وضع موجود تحلیلی دارد، سؤال می‌کردید که راه نجات کشور را در چه می‌بینی، من می‌گفتم تبدیل شدن نظام موجود به یک نظام حزبی. هنوز هم پاسخ من به سؤال‌های مشابه به همین ترتیب است. من در مجلسی بودم که نه نظام آن حزبی بود و نه پارلمان آن پارلمان حزبی. حتی خود من نیز توسط حزبی وارد مجلس نشده بودم که خودم را اخلاقاً و بر اساس ضوابط حزبی تابع خاستگاه حزب و برنامه‌های حزب بدانم. محدودیت‌هایی که قانون اساسی به عنوان نماینده مجلس بر ما تحمیل کرده بود و ما در بدو ورودمان به مجلس قسم خورده بودیم بر اساس آن چیزی که در سوگندنامه نمایندگی است عمل کنیم نیز، مانع از تعهد حزبی و جناحی نماینده می‌شود. طبق سوگندنامه نمایندگی، باید دارای استقلال بود و بر اساس تشخیص خویش عمل کرد. همه این‌ها بر اساس تشخیص فردی است. من در مجلس نیز در هیچ کدام از این گروه‌های سیاسی نبودم و تنها در عنوان کلی فراکسیون اصلاح طلبان عضویت داشتم. از این جهت فراکسیون نمی‌توانست چیزی به ما تحمیل کند. من از همان دوران نمایندگی قسم خورده‌ام که باید بر اساس تشخیص خودم عمل کنم و به همین دلیل تکلیف من از ابتدا مشخص بود. علاوه بر این احساس می‌کنم که فعالیت‌های حزبی فعلی اصلاح طلبان، بیشتر جنگ قدرت است تا تلاش برای مردم و اجرایی کردن آرمان‌های اصلاح طلبی. به همین خاطر فکر می‌کنم دوری و دوستی بهتر است.

به این اشاره کردید که اصلاحات پس از جنبش دوم خرداد، به یکسری شخصیت‌ها وابسته شده است، امروز حتی اگر گفته شود که اصلاح طلبی، از یکسری شخصیت‌ها عبور کرده است، باز هم جریان اصلاحات، در چند حزب خاص محدود شده است. در واقع می‌توان گفت اصلاح طلبی در درون خودش دچار یک نوع انحصار طلبی شده است. چگونه می‌شود بر انحصار طلبی موجود غلبه کرد تا اصلاح طلبی به گونه‌ای دیگر پیش برود؟

یکی از عوامل شکست جریان اصلاحات که می‌خواستیم به آن اشاره کنم همین بحث انحصار طلبی و تمامیت خواهی در درون این جریان است. مادامی که مبانی اصلاحات را مشخص نشود، اصلاح طلبی به اعتبار دوری و نزدیکی اشخاص تعیین می‌شود. در وهله اول باید مفاهیم و مبانی اصلاح طلبانه را کاملاً تعریف و تبیین کرد و سپس بر اساس آن مصادیق را تعیین شود. اما اکنون در ابتدا مصادیق مشخص می‌شود و سپس مواضع و عملکرد آنان به پای اصلاحات گذاشته می‌شود. مفهوم و مبانی اصلاح طلبی مد نظر ما چیست؟ قانون گرایان به عنوان مثال، یکی از مبانی اصلاح طلبی است. تغییر شرایط نامطلوب موجود یا توسل به روش‌های دموکراتیک و نه روش‌های خشونت آمیز به عنوان مثال، از دیگر مبانی اصلاح طلبی است. زمانی که مبانی مشخص شود، مواضع و دیدگاه افراد بر مبنای آن سنجیده می‌شود و آن گاه شما می‌توانید تشخیص دهید که افراد اصلاح طلب هستند یا اصول گرا! پس اولاً ما باید با این تفکر نادرستی که در حال حاضر وجود دارد و اصلاحات را به بند ناف اشخاص پیوند می‌زنند، مقابله کنیم. اگر این کار صورت گرفت، بعد بیاییم و بگوییم این مبانی اصلاحات است. اگر چنین شد می‌توان خارج از محافل رسمی اصلاح طلبان، اصلاح طلبی را پیش ببریم. به طور خلاصه ما برای رسیدن به اهداف اصلاح طلبانه که زمان هم خواهد برد، باید تکلیف خود را با خودمان و جریان اصلاحات و کسانی که نماد اصلاح طلبی و سخنگوی اصلاح طلبی هستند، مشخص کنیم.

بورو کراتیک پاسخگو نیست یا صرفاً می‌توان گفت عمل یکسری افراد خاص و شخصیت‌هایی که مساوی اصلاحات تعریف می‌شوند، مانع پیشبرد اصلاح طلبی است؟

به اعتقاد من، مردم به دنبال مصداق می‌گردند. یعنی در عرصه اقتصاد به دنبال مصداق هستند، در سیاست خارجه به دنبال مصداق هستند، در حوزه وظایف حکومتی و وظایف دولتی نیز دنبال مصداق هستند. وقتی مردم می‌بینند فردی به عنوان اصلاح طلب به قدرت می‌رسد و تمام شعارهایی که در گذشته داده است را به دست فراموشی می‌سپارد و در عرصه عمل کاملاً متفاوت با اصلاحات و شعارهای اصلاح طلبانه ظاهر می‌شود، این نتیجه‌ای جز سرخوردگی ندارد. ویدتر آن که می‌بینیم اصلاحات با یکسری افراد خاص پیوند خورده است و این‌ها نیز بیشتر به دنبال تأمین منافع شخصی و باند و محفلی خود هستند. وقتی در عمل اصلاح طلبان را می‌بینید که پای بند به اصول دموکراسی - که در واقع اصل و اساس اصلاح طلبی را تشکیل می‌دهد - نیستند و در عمل وقتی به قدرت می‌رسند نسبت به خود کاملاً زاویه‌ای ندارند و حتی سعی می‌کنند آن را توجیه کنند. اینجاست که تو خالی بودن شعارهای آنان مشخص می‌شود. پیش‌تر اشاره کردم که شخصیت گرایان یکی از معضلات و مشکلات جریان اصلاح طلبی است. مثلاً آقای خاتمی به عنوان رهبر جریان اصلاحات که البته بنده ایشان را اساساً شایسته چنین کسوتی نمی‌دانم - در جریان انتخابات با یک «تکرار می‌کنم» مردم را به رأی دادن به گروهی از کاندیداهای نمایندگان مجلس دعوت می‌کند اما این افراد که در رأس آنان آقای عارف است، مهر سکوت بر لب زده‌اند و عملکرد قابل دفاعی ندارند، دیگر چگونه می‌توان انتظار داشت هم‌چنان به اصلاحات امیدوار باشند؟

در خصوص این که می‌فرمایید آقای خاتمی شایسته رهبری جریان اصلاحات نیست، چه توضیحی دارید؟

آقای خاتمی از لحاظ شخصیتی فردی کاملاً اخلاقی است. در میان مجموعه روحانیت از نظر صداقت می‌توان به او اعتماد کرد ولی ایشان برای رهبری اصلاحات با رویکردی که من مد نظر دارم، یعنی پیدا کردن یک راه حل تدریجی و قطعی برای امحاء روابط و مناسبات غیردموکراتیک و جایگزین کردن مناسبات دموکراتیک بدون توسل به خشونت، فرد مناسبی نیست. آقای خاتمی در بزنگاه‌های مختلفی ثابت کرده است که شجاعت و جسارت لازم را برای اعلام مواضع صریح و شفاف ندارد. در حالی که یکی از مشخصه‌ها و میزهای رهبر یک جریان، داشتن شجاعت و جسارت است. دوم این که ایشان توان طرح مبنای فکری اصلاحات را ندارند. رهبر یک جریان باید در حکم ایدئولوگ آن جریان باشد. ایشان تا به امروز نتوانسته است ایدئولوژی اصلاحات را کاملاً تعریف و تبیین نماید. حتی بعضاً اصول‌گرایی چون علی مطهری، شفاف‌تر و صریح‌تر از ایشان در مسائل مختلف سیاسی اعلام موضع می‌کنند. رهبر باید خودش راهبر باشد و نقشه راه در اختیار داشته باشد. ایشان اساساً نقشه راه را نمی‌دانند. وقتی کسی نمی‌تواند از اصلاحاتی که یک تعریف تقریباً پذیرفته شده در دنیا دارد، دفاع کند، به اعتقاد من شایستگی لازم را برای رهبری ندارد. مسأله سوم نیز عملکرد ایشان است. آقای خاتمی به شدت تحت تأثیر اطرافیان خود است و همه چیز را از دریچه عینک اطرافیان خود می‌بیند. ایزوله بودن آقای خاتمی

جز دل‌سردی عمومی و ریزش بدنه اجتماعی اصلاحات نداشت. یکی از دیگر علل شکست جریان اصلاحات، پیوند خوردن آن با عملکرد دولت هاشمی بود. انحراف از زمان ورود کارگزاران و سوار شدن آن‌ها بر جریان اصلاحات، هم در دولت خاتمی و هم در مجلس آغاز شد. اجرای برنامه‌های اقتصادی شکست خورده آقای هاشمی در دولت خاتمی و عدم توجه دولت خاتمی به بحث معیشت عمومی که یکی از مهمترین نیازهای جامعه آن روز بود، در کنار عدم توجه اصلاحات به فسادستیزی، شکاف طبقاتی گسترده و احساس نیاز جامعه به عدالت اجتماعی باعث عدم توفیق جریان اصلاحات شد. اگرچه پیوند خوردن جریان اصلاحات با شخص آقای خاتمی نیز در بررسی شکست اصلاحات قابل انکار نیست اما ناکامی مجلس اصلاحات در تحقق شعارهایی که داده بود نیز در ناامیدی عمومی به جریان اصلاحات، بسیار موثر بود. بحث اصلاح قانون مطبوعات و جرم سیاسی که از پیش با افتادترین شعارهای مجلس اصلاحات بود، هیچ گاه به ثمر نرسید. مردم همان طور که در زمان پیروزی احمدی نژاد در انتخابات از وی شناختی نداشتند، از خاتمی نیز شناخت چندانی نداشتند و تنها احساس می‌کردند که انتخاب خاتمی به معنای نه گفتن به هشت سال دولت هاشمی رفسنجانی و نه گفتن به اقتصاد حاکم در زمان اوست. مردم انتظار داشتند با رأی به خاتمی، اقتصادی متفاوت با دوران هاشمی را تجربه کنند. اما متأسفانه بخش عمده‌ای از آنچه توسط آقای خاتمی پیش گرفته شد، از سیاست‌های آقای هاشمی اقتباس شده بود. همه این عوامل باعث شد که جریان اصلاح طلبی با شکست مواجه شود. زمانی که احمدی نژاد نیز با شعار عدالت اجتماعی و مبارزه با فساد وارد عرصه شد، نه تنها خاتمی بلکه بدنه جریان اصلاحات نیز نتوانستند در برابر او توفیقی به دست آورند.

به سرخوردگی مردم و سردرگمی اصلاحات اشاره کردید، آیا این دو عاملی که منجر به شکست اصلاحات و در نهایت به پیروزی احمدی نژاد شد، هم‌چنان گریبان گیر جریان اصلاحات نیست؟

متأسفانه هم‌چنان هست. اصلاح طلبان به جای این که پس از شکست، از آن درس بگیرند و عمل شان را منطبق بر شعارهایشان کنند و نیازهای عمومی را مد نظر قرار دهند، هم‌چنان همان شیوه گذشته را در پیش گرفته‌اند. اکنون یکی از نیازهای عمومی مردم، بحث مبارزه با فساد و کاهش فاصله و شکاف طبقاتی است که متأسفانه اصلاح طلبان به آن توجه چندانی نمی‌کنند. اصلاح طلبان حتی گویی دیگر حرف جدیدی برای زدن ندارند و حرف‌هایی که مطرح می‌کنند حرف‌های کلیشه‌ای و تکراری است. اکنون بخشی از همین جریان‌ها که موسوم به اصلاحات است، سر کار آمده‌اند و مردم عملکردشان را به صورت عینی و ملموس می‌بینند، اما فساد هنوز هم بیداد می‌کند و حتی برخی از اصلاح طلبان خود در آن دخیل هستند. پیوند کنونی جریان اصلاحات با دولت روحانی و هزینه سرمایه اجتماعی خود در موضوعاتی چون براجام که حال با کشتن مواجه شده است، در صورت ادامه این وضع، مجدداً منجر به ظهور پدیده‌ای چون احمدی نژاد می‌شود.

به محافظه کاری آقای خاتمی اشاره کردید. می‌توان گفت امروزه نیز سایر اصلاح طلبان، رویه‌ای بوروکراتیک را در پیش گرفته‌اند. می‌توان گفت که دیگر اصلاحات

بهاره آریان
کارشناسی روانشناسی ۹۵



پیش مصاحبه: هنوز صحبت‌هایش، رنگ و بوی نطق‌های آتشین‌اش در مجلس ششم را دارد. اکبر اعلمی اگر چه به عنوان نماینده اصلاح طلب در مجلس ششم و هفتم شورای اسلامی حاضر بود، اما هیچ گاه وصف اصلاح طلبی، مانع انتقاد او از دوستان و همراهانش نشد. او مدت هاست که از محافل و احزاب اصلاح طلب، دوری گزیده است اما معتقد است ذره‌ای از اصول اصلاح طلبی، عدول نکرده است. اعلمی عقاید خاص خود را دارد و به عنوان مثال، برخلاف جریان رسمی اصلاح طلبان، سیدمحمد خاتمی را شایسته رهبری جریان اصلاحات نمی‌داند. در گفت و گویی که در ادامه می‌خوانید، از چگونگی تولد جنبش دوم خرداد و چرایی شکست اصلاح طلبان در انتخابات ۸۴ سخن گفته است. اعلمی راه برون‌رفت از انحصار اصلاح طلبان بر اصلاح طلبی را تعیین می‌داند و دوری از شخصیت گرایان می‌داند. آنچه در ادامه می‌خوانید، خلاصه‌ای از مباحث طرح شده در این گفت و گو است.

پیش زمینه‌های ذهنی جریان سیاسی اصلاح طلب در ایران را شاید بتوان تا مشروطه و پیش زمینه‌های دینی آن را شاید بتوان تا پیش از مشروطه نیز ادامه داد. اما تولد جریان اصلاحات سیاسی که پس از دوم خرداد، در کشور مشاهده می‌کنیم، به چه علت است؟

فضای قبل از سال ۷۶ فضای کاملاً متفاوتی نسبت به آنچه در دوران آقای رفسنجانی می‌دیدیم، بود. فضای کاملاً بسته و خفقان حاکم در آن دوره نسبت به وضعیت فعلی به مراتب بیشتر بود. رسانه‌ها به جز روزنامه «سلام» که از سال ۶۹ وارد عرصه مطبوعات شد، به صورت یک بعدی و در جانبداری از حاکمیت منتشر می‌شدند. هم به لحاظ یک رسانه و هم به لحاظ فضای سیاسی، این نیاز کاملاً احساس می‌شد که جامعه آپستن تغییر و تحولاتی است. در بحبوحه انتخابات ۷۶، تقریباً جامعه‌ای دو قطبی را شاهد هستیم؛ یک قطب اقلیت و متمایل به خاستگاه حاکمیت که وانمود می‌کند هر آنچه حاکمیت می‌خواهد منطبق بر منویات مردم نیز هست و یک قطب کاملاً منتقد نسبت به اوضاع سیاسی و اقتصادی و خواستار اصلاح و تحول در مناسبات و ساختارهای موجود. شعارهایی که در سال ۷۶ داده می‌شد، تقریباً با شعارهای پیشین نماز جمعه‌های تهران متفاوت بود. این شعارها در تناسب با ذات‌های که به دنبال نوآوری جامعه، خواستار دموکراسی بود، مورد اقبال عمومی قرار گرفت. بنابراین مهمترین علت تولد جنبش دوم خرداد، این بود که مردم در جست و جوی یک اندیشه و گفتار نو بودند.

در واقع اگر این را بپذیریم که پیش از دوم خرداد ۷۶، فضایی تک قطبی وجود داشته و در بحبوحه انتخابات، یکسری حرف‌های جدیدی در حال طرح است که با این فضای تک قطبی مغایرت دارد و مردم پذیرای آن هستند، بسیاری از پروژه‌هایی که در دولت اصلاحات کلید زده بود مثل جامعه مدنی، چرا در نهایت و پس از هشت سال، منجر به روی کار آمدن احمدی نژاد می‌شود؟ در این نگاه اولاً باید روی کار آمدن احمدی نژاد را یک شکست برای جریان اصلاحات بدانیم و ثانیاً باید بررسی کنیم علت عدم موفقیت این پروژه‌ها چه بوده است؟ آیا مثلاً ایده‌هایی که مطرح می‌شده، مورد پذیرش جامعه و مردم نبوده است؟ یا از سمت مردم پذیرش وجود داشته است اما کارگزاران پروژه اصلاحات توان اجرایی مناسبی نداشتند؟

یک عامل، سردرگمی جریان موسوم به اصلاحات بود که خودش نمی‌دانست چه اصلاحاتی مد نظرش است. به طور مثال وقتی آقای خاتمی بحث جامعه مدنی را عنوان کرد، این جامعه مدنی اولاً مبتنی بر لیبرالیسم است، ثانیاً مبتنی بر جدایی دین از حکومت است. بخشی از افراد احساس کردند این نوگرایی است و آقای خاتمی نیز که مدعی آن است، می‌تواند آن را به اجرا درآورد. بعد از مدتی دریافتند که خاتمی به عنوان یک روحانی و کسی که بر پیروی از خط امام استوار است، این کار از توان او خارج است. لیبرالیسم ۱۸۰ درجه با دیدگاه‌های امام خمینی به عنوان بنیان گذار جمهوری اسلامی، زاویه دارد. این نوع نگاه اساساً هیچ گونه سنخیتی با ولایت مطلقه فقیه نیز ندارد. خاتمی با اتخاذ سیاستی محافظه کارانه، از وعده‌ها و پلتفرم انتخاباتی خود، گام به گام عقب نشینی کرد به گونه‌ای که برای مثال، جامعه مدنی ایشان هم بدل به مدینه النبی شد! این عقب نشینی‌ها، نتیجه‌ای





غلامرضا ظریفیان، فعال اصلاح طلب در گفت‌وگو با فرارو عنوان کرد: «بخشی از اختلاف نظر در خصوص حضور آقای هاشمی در شهرداری تهران به تجارب گذشته ایشان برمی‌گردد. در کنار این مسأله به هر حال مسائلی که برای آقای نجفی رخ داد و حالا این که مسأله بیماری ایشان دلیل کناره گیری بود یا فشارها، موجب شده است اختلاف نظرهایی در خصوص رفتن آقای هاشمی از شورا به شهرداری شود. ضمن این که این قبیل اختلاف نظرها در خصوص آقای نجفی هم مطرح بود. از همان ابتدا برخی از اصلاح طلبان با حضور ایشان در شهرداری تهران مخالف بودند.» وی افزود: «البته باید در نظر داشت که به طور کلی یکی از ویژگی‌های جریان اصلاحات غیر از چارچوب‌های اصلی، همین تنوع و تکثر نگرش در میان احزاب است که کاملا پذیرفته شده است؛ بنابراین تا جایی که این اختلاف نظر به اصل حرکت اصلاحات آسیبی وارد نکند، مورد قبول و منطقی است و به رسمیت شناخته‌ایم.» وی اظهار کرد: «این که چه کسی صلاحیت مدیریتی داشته باشد و بتواند در خصوص او یک اتفاق نظر میان اصلاح طلبان و اصلاح طلبان با گروه‌های رقیب ایجاد کرد، بسیار مهم است؛ لذا نکته‌ای که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که یک فرد از شورا برود یک فرد از جریان رقیب وارد شود. این مهم است که روابط اصلاح طلبان با حاکمیت بهبود یابد.»

اصلاح اصلاح طلبی



بیش از آن که خرقة سیاسی و قدرت به تن کند، خرقة فرهنگی و اجتماعی بر تن خواهد کرد. اما اصلاح طلبی دموکراتیک، دارای ویژگی‌های مختلفی است که از جمله می‌توان به بسط نظام حزبی و جایگزینی احزاب فراگیر و حرفه‌ای با احزاب محفلی، تأسیس و تقویت نهادهای تغذیه کننده فکری جریان اصلاحات برای بهبودبخشی سیاست گذاری در این جناح کمک به تقویت نهادهای نمایندگی افشار متکثر اجتماعی و استفاده از پلت فرم‌های جدید و کارآمدتر مشارکت سیاسی اشاره کرد. جریان اصلاح طلبی اگر یک گرانگه و خاستگاهی داشته باشد، آن تکیه‌گاه، جامعه مدنی بوده است. یعنی لایه‌های میانی و گروه‌های روشنفکری و نهادهایی که آن‌ها را به صورت کلی، نهادهای مدنی می‌نامیم. متأسفانه شرایطی که برای اصلاح طلبان ایجاد شد، تمرکز بر رأس هرم جامعه بود و میانه و قاعده هرم جامعه را فراموش کردند و به طور فزاینده‌ای با قاعده جامعه با توهم پوپولیستی فاصله گرفتند. همچنین از لایه‌های میانی و مدنی جامعه به دلیل این که آن را در شرایط ضعیف و غیر مؤثر می‌پنداشتند، فاصله گرفتند. طبیعی است که با نوعی واژدگی در این دو لایه وسیع اجتماعی مواجه شوند و طبیعتاً نتوانند ارتباط تنگاتنگی با مردم، روشنفکران و اصحاب تفکر برقرار کنند. اصلاح طلبان در دو دهه اخیر، همواره بر فتح کرسی‌های انتخاباتی و بروکراسی حکرانی تأکید کرده‌اند اما به این مسأله بی‌توجه بوده‌اند که بهره‌وری حداکثری از ظرفیت این کرسی‌ها، در گرو حمایت فراگیر اجتماعی از نمایندگان منتخب است. در واقع اگرچه اصلاح طلبان صرف نظر از ۸ سال دولت محمود احمدی‌نژاد، توانسته‌اند در انتخابات متعددی به پیروزی برسند، اما در پیشبرد برنامه‌های اصلاحی ناکام بوده‌اند. علت این امر در این نکته است که اصلاح طلبان تنها در ایام انتخابات سراغ مردم می‌روند و دست یاری می‌طلبند. همین مسأله به تدریج باعث تحلیل رفتن پایگاه اجتماعی اصلاح طلبان شده است و به تبع اصلاح طلبان، قدرت بسیج و نمایندگی تقاضای عموم جامعه را از دست داده‌اند. اصلاح طلبان نسبت به این مسأله غفلت ورزیده‌اند که تصاحب دولت به منزله دسترسی به قدرت در قانون است حال آن که این جنبش اجتماعی ست که قدرت در عمل را به دنبال دارد. اصلاح طلبی دموکراتیک می‌تواند با رجوع به مردم، توجه به جنبش‌های اجتماعی نظیر جنبش دانشجویی، جنبش کارگری و... و تقویت نهادهای استحکام بخش اصلاح طلبی را میسر کند. اصلاح طلبی اصلاح شده، تنها راهی ست که به مدد آن می‌توان ظرفیت‌هایی یافت یا ساخت که بدون شکست‌های ساختاری و بدون پرداخت هزینه‌های گزاف در شیب لغزان خاورمیانه کلنگی شده، گره از مسائل حاد گشود و بر امروز این واحد سیاسی، چنان حکم رانده شود که مردم به بهبودی فردای آن امیدوار شوند.

❖ آنچه در این نوشتار تحت عنوان اصلاح طلبان یا حاملان اصلاح طلبی از آن یاد شد، مقصود جریان رسمی اصلاح طلبی در ایران پس از دوم خرداد ۷۶ تا وضعیت کنونی است، حال امروز سهمی از قدرت سیاسی داشته یا نداشته باشند. مراد از این تفکیک نیز، تأکید بر تمایز میان یک جناح سیاسی در جریان قدرت و اصلاح طلبی به مثابه یک ایده، مشی و روش است.

میان ایده اصلاح طلبی و عامل آن یعنی اصلاح طلبان، باید تفکیک قائل شد چرا که پیشبرد اصلاح طلبی، کنشگر توانمند می‌طلبد اما اصلاح طلبانی که تا کنون ذیل بیرق اصلاحات، شناخته شده و بر مصدر امور بوده‌اند، با ضعف و تعلل بسیارشان، نتوانسته‌اند توفیق چندانی کسب کنند. در واقع علی‌رغم تمام محدودیت‌های ساختاری و حقوقی موجود، اصلاح طلبی اگر از انحصار حاملان کنونی آن خارج و به سیاق دیگری دنبال شود، هنوز می‌تواند برای مشکلات پیچیده و سلسله بحران‌ها در بخش‌های مختلف حکمرانی، ثمربخش باشد. بدین ترتیب مقدمه اصلاحات حقوقی و حقیقی در نظم سیاسی ایران، اصلاح و تقویت خود اصلاح طلبی از طریق تغییر در حاملان و مشی و روش اصلاح طلبی موجود است. اما این مهم چگونه عملیاتی می‌شود؟ اصلاح طلبی پس از خرداد ۷۶، به سبب ضعف نظری، برای یافتن راهکارهای متناسب با اوضاع کشور، بیشتر بر محوریت نقش افراد و تشکیلات سیاسی استوار بود. اما پس از دو دهه تجربه اصلاح طلبی در قامت یک جناح سیاسی، ادبیات فربه‌ای برای اصلاح طلبی فراهم شده است و دیگر نه تنها محوریت برخی افراد و تشکیلات سیاسی، ضرورت گذشته را ندارد بلکه دیگر صرف تاکتیک‌های موضعی آنان هم نمی‌تواند وجه تمایز اصلاح طلبان از رقیبان خود در اذهان عمومی باشد. در شرایط کنونی، اصلاح طلبی باید به مثابه یک برنامه سیاسی نگریسته شود تا بتوان عناصر، ابزارها، اهداف و اولویت‌های پیشبرد سیاست‌های اصلاحی را شناسایی و در دستور کار قرار داد. برنامه سیاسی نیز باید از درون گفت و گوهایی عمومی و بدون حذف سایر گفتارهای سیاسی، شکل بگیرد و در نهایت در تقویمی از اصلاحات مد نظر در سطوح مختلف حکرانی و ابزارهای قانونی در اختیار که می‌تواند به آنان جامه عمل بپوشاند، به مردم عرضه شود. نیک پیداست یگانگی ابزاری که اصلاح طلبان در راستای پیشبرد برنامه سیاسی اصلاح طلبی می‌توانند امید به دست آوردن آن را داشته باشند، پایگاه مردمی است. به دست آوردن پایگاه مردمی، خواناترین و محتمل‌ترین راه برای پیشبرد برنامه‌های اصلاحی است. اما متأسفانه اصلاح طلبان در تجربه دو دهه حیات خود، به جای تقویت ابزارهای مردمی و تشکیلاتی که از یک سو می‌تواند پشتیبان برنامه اصلاحات باشد و از سوی دیگر نیروهایی که در مقابل اصلاحات ایستاده‌اند را به عقب نشینی وادار کند، فقط بر چانه زنی با ارکان قدرت تمرکز کرده‌اند و همین مسأله در گذر زمان باعث ناامیدی و تعمیق فاصله مردم با آنان شده است. حاملان اصلاح طلبی از دوم خرداد تا امروز، جریان اندیشگی، اجتماعی و گفتمانی اصلاح طلبی را به یک معنا ذبح عقلی کرده‌اند. به این معنا که جریان اصلاح طلبی را از شادابی و فربگی اندیشه‌ای و گفتمانی به یک بازیگر در صحنه قدرت تقلیل داده‌اند. در واقع، چهره‌ای از اصلاح طلبی ترسیم کرده‌اند که چهره‌ای حکومتی است. چهره یک جریان در قدرتی که تمام اهداف و آرمان آن، این است که در حوزه ماکرو فیزیک قدرت حضور داشته و سهمی از قدرت را در اختیار داشته باشد. در واقع می‌توان گفت که دیگر تجربه دو دهه اصلاح طلبی بوروکراتیک به بن بست رسیده است و باید اصلاح طلبی دموکراتیک جایگزین آن شود. اصلاح طلبی دموکراتیک بیش از آن که به قدرت نظر داشته باشد به جامعه و مردم توجه می‌کند. در این معنا، اصلاح طلبی

بی‌پایه و اساس نیست، چرا که طبق یکی از قضایای دیالکتیک، این کل است که حقیقت را تعیین می‌کند؛ نه به این معنا که کل مقدم بر اجزایش است بلکه به این معنا که ساختار و عملکرد کل است که همه موقعیت‌ها و نسبت‌های جزئی را تعیین می‌کند. پس در یک جامعه بسته، حتی جنبش‌های اصلاحی و مترقی نیز در معرض این خطر قرار دارند که به ضد خود تبدیل شوند و البته این بسته به میزان پذیرش قواعد بازی دارد. در این معنا اصلاح طلبان موجود، تنها استمرار طلب و انسدادیابور هستند، چرا که با فراموشی آرمان‌ها و عدول از معیارهای گذشته، نوعی دگردیسی را تجربه و همه چیز را بر مدار حفظ وضع موجود تحلیل می‌کنند. در واقع آن‌ها معتقدند که ظرفیت‌های کشور همین است که تا کنون بروز کرده‌است و فراتر از این راهی نیست.

۴ جرای نامی اصلاح طلبان در پیشبرد اصلاح طلبی که به صورت عام می‌توان آن را افزایش ظرفیت‌های حل مسأله دولت و جامعه ایران در مسیر بسط خیر همگانی یا بسط دموکراسی، عدالت، آزادی و رفاه بدون در خطر انداختن نظم و امنیت دانست تا کنون در سطوح مختلفی مورد ارزیابی قرار گرفته و موانع مختلفی برای آن ذکر شده است. برخی بر موانع ساختاری تأکید دارند و معتقدند که سیستم حامی پروری در ایران، ساخت قدرت سیاسی را به جای لایه‌های افقی طبقات اجتماعی، مبتنی بر ستون‌های عمودی گروه‌های حامی پرور خودسر که مستقل از دولت قرار دارند، شکل داده است و این مسأله، مانع بزرگی در برابر دولت منتخب مردم و اجرای سیاست‌های مد نظر است. برخی دیگر بر این نظر هستند که نظام حقوقی کنونی، اجازه پیشبرد سیاست‌های اصلاحی را نمی‌دهد و برخی دیگر نیز معتقدند که عدم وجود بینشی مشخص مبتنی بر پایه‌های فلسفی در میان اصلاح طلبان، مهمترین علت عدم توفیق آنان است. آنچه مسلم است، این نکته است که اصلاح طلبان در وضعیتی پارادوکسیکال اسیر شده‌اند؛ آن‌ها از یک سو حفظ نظام جمهوری اسلامی را چنان که هست، اصلی مسلم برای خود می‌دانند، اما از سوی دیگر برای سهم گیری از قدرت در این نظام و پیشبرد اهداف اصلاحی خود، راهی جز فتح کرسی‌های نمایندگی مردم در دولت و مجلس شورای اسلامی ندارند که این مهم نیز جز از طریق کسب آراء حداکثری عمومی و گروه‌های مختلف اجتماعی که گاه سر سازگاری با نظام دارند، میسر نمی‌شود. اصلاح طلبان راهی جز صندوق رأی نمی‌شناسند چنان که تعبیر «بت‌وارگی صندوق رأی» به درستی به آنان نسبت داده می‌شود، اما حتی برای شرکت در انتخابات نیز، نیاز به رخصت و جواز حاکمیت دارند.

۵ علی‌رغم ناکامی اصلاح طلبان و گسست بخشی از بدنه این جناح سیاسی، نگارنده بر این نظر است که اشتیاق برای اصلاحات فروکش نکرده است چرا که هنوز کم هزینه‌ترین مشی و روش برای پیشبرد خیر عمومی، اصلاح طلبی است. اما اصلاح طلبی به شکلی که تا به حال ادامه داشته است، دیگر کارکرد چندانی ندارد. در واقع بدون غفلت از سایر موانعی که در مسیر پیشبرد اصلاح طلبی تا کنون به آن اشاره شد، نگارنده بر این نظر است که بخشی از مشکل پیشبرد اصلاح طلبی در ایران امروز، حاملان اصلاح طلبی است. در این معنا

علی قدیری
کارشناسی ارشد علوم سیاسی ۹۵

۱ تمایز گذاری‌های دوگانه نظیر چپ-راست یا لیبرال-محافظة کار و... فراتر از نام و نشان، دستگاه‌های تحلیلی و بعضاً واجد ظرفیت تبیینی‌اند. در یک سامان سیاسی، هر یک از دستگاه‌های تحلیلی و تبیینی، باید بتوانند میان دو سوی حداکثری گفتار و منازعه درباره حکمرانی و سیاست گذاری تمایز بگذارند. این دست تمایز گذاری، حاصل تحلیل پاسخ‌های گوناگون و بلکه متضاد به مسائل کلان و بنیادین در ذیل سه سرفصل هستند: تشخیص خیرهای عمومی بر مبنای نظامی ترجیحی، تخصیص منابع مبتنی بر اولویت بندی نظام مند برای تأمین خیرهای عمومی و در نهایت توزیع منافع گردش قدرت و ثروت مبتنی بر ملاک‌های مشخص و معین. تمایز گذاری دوگانه اصلاح طلب و اصول‌گرا در ادبیات سیاسی ایران که پس از انتخابات خرداد ۷۶ مرسوم شد، دلالت چندانی بر مرز بندی میان دو جریان فکری - سیاسی با دو دسته پاسخ مختلف به سه سرفصل ذکر شده نداشت، چرا که در هر دو جناح سیاسی، گستره تنوعات و اختلافات فکری چه در هسته و چه در بدنه به وفور وجود داشت. با این حال در اوان شکل گیری این دوگانه، اصلاح طلبی و اصول‌گرایی دست کم دو نام برای دو گروه سیاسی کامپیش منسجم و متشکل، درون ساخت سخت سیاسی کشور به ضمیمه عقیه‌ها و پایگاه‌های اجتماعی خاص هر یک بود. یعنی این دو اصطلاح در واقع نام دو نیروی عمده سیاسی و اجتماعی واجد انسجام درونی معنادار بود که نحوه توزیع و توان قوا میان آن‌ها، رفتارهای نظام سیاسی کشور را تعیین می‌کرد. اما اکنون سال هاست که دیگر اوضاع به این ترتیب نیست و وضعیتی آشفته میان دو جناح سیاسی کشور حاکم است، تنها نگاهی به چنشن انتخاباتی دوره‌های اخیر، سندی بر این مدعاست.

۲ «اصلاح طلبی»، اکنون دالی یا مدلول مشوش و مبهم است. اصلاح طلبی روزی در کشور نام جریان منسجمی در قدرت بود که پایگاه اجتماعی مشخص آن، می‌توانست آن را به آسانی و به درستی شناسایی و معرفی کند. اما امروز حتی در هسته سخت تک تک احزابی که وصف اصلاح طلبی را حمل می‌کنند هم کم‌تر انسجامی در فهم و اولویت بندی مسائل سیاسی و اقتصادی و درک مقتضیات اداره کشور یافت می‌شود. آنچه در مقیاس جریان‌های سیاسی کشور، اصلاح طلبی خوانده می‌شود، نه تنها وحدت ایدئولوژیک ندارد، بلکه از نظر تعیین برنامه عمل و اقدام سیاسی، مجموعه‌ای از برداشت‌ها و پیشنهادهای متقاطع و واگراست. حتی معیارهای اصلاح طلبی نیز در ایران امروز آشفته است و در هاله‌ای از ابهام قرار دارد؛ به قولی، تنها نزدیکی به اصلاح طلبان و بزرگان این جریان یا مسئولیت در دوران هشت ساله اصلاحات، مرز اصلاح طلبی با جناح رقیب است. زیرجریان‌های منتسب به اصلاح طلبی نیز، هر یک به شیوه خود می‌کوشند که از گشودگی پنجره فرصتی که با دولت یازدهم به آرامی باز شده است و هر چه به پایان دولت دوازدهم نزدیک‌تر می‌شویم، بسته‌تر می‌شود، به سلامت عبور و از حاشیه صفحه قدرت به سوی مرکز راهی باز کنند و از وضعیت مشرف به حذف که تجربه سخت و تلخ آن را هم‌زمان با دولت‌های نهم و دهم پشت سر گذاشته‌اند، خلاص شوند. این اشتغال به خویشتن سبب شده است، رویکرد حل مسأله‌ای به فهم امور کشور به حاشیه رانده شود و در عوض، هر یک از مسائل کشور، تنها دستاویزی برای فرو کوفتن حریف و رقیب شود.

۳ شعار «اصلاح طلب، اصول‌گرا/دیگه توموه ماجرا» در جریان اعتراضات دی ماه ۹۶، از یک سو بیانگر این است که معترضان میان خود و بدنه حاکمیت اعم از اصلاح طلب و اصول‌گرا، اختلاف و شکاف عظیمی مشاهده می‌کنند که در کنار انباشت مسائل حل نشده ریز و درشت، سبب رواج نامیدی فزاینده مردم شده است. از سوی دیگر، بیانگر این است که اصلاح طلبان در اذهان عمومی با توجه به سیاست‌هایی که بی‌توجه به مسائل واقعی مردم در پیش گرفته‌اند، موقعیت سابق خود را از دست داده‌اند و دیگر نمی‌توانند نقش میانجی میان مردم و حکومت را ایفا کنند چرا که دیگر مردم و حاشیه نشینان قدرت، تفکیکی میان اصول‌گرایان و اصلاح طلبان قائل نیستند. گویی مردم از راهبرد «صبر و انتظار» و ماشاات اصلاح طلبان به ستوه آمده‌اند و آن‌ها را نه راه حل، بلکه بخشی از معضل می‌دانند. چنین تصویری البته سراسر

عبور از بحران‌ها با وحدت احزاب امکان‌پذیر است

به گزارش ایستنا، محسن هاشمی رفسنجانی در مراسم تجدید میثاق شهردار تهران و اعضای شورای شهر با آرمان‌های امام راحل(ره)، اظهار کرد: امام خمینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی سال‌ها از بحران‌های بسیاری عبور کردند که می‌توان از آن‌ها با عنوان بحران‌های همزاد نام برد که ابعاد سیاسی و امنیتی داشت. از سوی دیگر در جنگ تحمیلی با درایت ایشان و وحدتی که با احزاب و اقوام مختلف ایجاد کردند، کشور از بحران‌ها عبور کرد و در نهایت انقلاب را تحویل حضرت آیت الله خامنه‌ای دادند. رئیس شورای اسلامی شهر تهران افزود: امروز در شرایطی قرار داریم که شباهت‌هایی با آن بحران‌های همزاد دارد، اگرچه این بحران‌هایی که با آن روبرو هستیم شبیه بحران‌های گذشته نیست اما سخت‌تر است. وی با اشاره به این که بحران کشور در دوران گذشته از نوع بحران‌های سخت بود، گفت: این نوع بحران‌ها را می‌توانستیم با مردم مطرح کنیم، این در حالی است که بحران‌های نرم وحدت مردم را سخت کرده است که امیدواریم با درایت رهبری از این بحران‌ها هم عبور کنیم. وی با اشاره به مشکلات حوزه اقتصادی در نتیجه تحریم‌های ایجاد شده و بحران‌های اجتماعی اظهار کرد: با وحدتی که بین احزاب و در سایه ولایت فقیه است، امیدواریم بتوانیم از این بحران‌ها عبور کنیم.



مهدی طاهریان
کارشناسی اقتصاد ۹۴

پیش‌مصاحبه: همان‌طور که انتظار می‌رفت، در قامت یک اصلاح‌طلب بوروکرات به پرسش‌ها پاسخ داد. مرتضی مبلغ، معاون سیاسی و امنیتی وزارت کشور ایران در دولت اصلاحات، از مدافعان دو آئین‌ه جریان اصلاحات است و معتقد است اصلاح‌طلبان به تدریج کارآزموده‌تر شده‌اند. مبلغ، اصلاح‌طلبی را تنها راه پیش روی جامعه برای اصلاح و تأمین منافع عمومی می‌داند. همین اعتقاد باعث شده است تا هم‌چنان به فعالیت حزبی خود ادامه دهد و اکنون عضو شورای مرکزی حزب اتحاد ملت ایران اسلامی است. در مصاحبه پیش‌رو از مهمترین موانع ناکامی دولت اصلاحات در پیشبرد اصلاحات سیاسی، نقش سیدمحمد خاتمی در جریان اصلاحات و تاکتیک‌ها و استراتژی‌های امروز اصلاح‌طلبان سخن گفته است. آنچه در ادامه می‌خوانید، خلاصه از این گفت‌وگو است.

جنبش دوم خرداد، اهداف و آرمان‌هایی را برای اصلاحات سیاسی در کشور در نظر داشت که از جمله آن می‌توان به نظام تحزب و توسعه سیاسی اشاره کرد. اما این اهداف با موانعی روبرو شد که روند دموکراتیزاسیون در دولت اصلاحات را با وقفه مواجه کرد. مهمترین موانعی که در این راستا وجود داشت، چه بود؟

دوم خرداد یکی از نقاط عطف بزرگ جمهوری اسلامی است. یعنی صرف انگشت گذاشتن بر برخی از ناکامی‌ها نمی‌تواند، بزرگی این واقعه را زیر سؤال ببرد. پس از خرداد ۷۶، دولت ایران وارد یک دوران و گفت‌وگمان جدیدی شد که بازگشت ناپذیر است ولو این که موانع بسیار عیدده‌ای هم در مقابل اهداف آن وجود داشته باشد. در خصوص این موانع و عوامل بازدارنده، به‌طور ویژه و اساسی به دو موضوع مهم می‌توان اشاره کرد. نخست این که به هر حال جامعه ایران، جامعه‌ای سنتی بوده‌است. درست است که جامعه ایران در دوران معاصر، وارد عرصه جدیدی شد اما سنت‌های موجود در جامعه به‌طور مستمر در برابر دنیای جدید مقاومت داشته‌اند و به دلایل مختلف اجازه نمی‌دهند که این دنیای جدید در جامعه ایران به خوبی هضم و جذب بشود. قشر وسیعی از جامعه ایران یعنی قشر متوسط جامعه، به دنبال آن بود که ضمن حفظ ارزش‌های دینی و اخلاقی، با شرایط جهانی تطبیق پیدا کند. این تعارض جدی بین سنت و مدرنیته همواره در دوران معاصر و به خصوص از زمان مشروطه به بعد در کشور ساری و جاری بوده است و بعد از انقلاب نیز هم‌چنان ادامه پیدا کرده است. در کنار این مسأله، عامل دومی که می‌توان به آن اشاره کرد، عنصر خارجی است. به دلیل اهمیت جایگاه استراتژیک ایران، همواره در کانون توجه قدرت‌های جهانی و به خصوص غربی بوده‌ایم و همین‌طور در داخل نیز جریان‌هایی وجود داشته‌اند که از این موضوع، بهره برداری‌های بسیار گسترده‌ای داشته‌اند. جریان‌های افراطی و تندرو داخل کشور که منافعشان در حفظ روندهای واپس‌گرا بوده و هست، همواره کوشیده‌اند با اغراق خطرات احتمالی بین‌المللی برای کشور، زمینه را برای سودجویی داخلی خود فراهم کنند. این دو عامل مهم دست به دست هم داده‌اند و یکدیگر را تقویت کرده‌اند تا در روند مطالبات مردم سنگ‌اندازی شود.

اشاره کردید جنبشی که آغاز شده است، اگرچه ناکامی‌هایی داشته اما نقطه عطفی بوده است که دیگر بازگشت ناپذیر است. اما اگر ناکامی‌های دولت اصلاحات را عاملی بدانیم برای ظهور فردی مانند احمدی نژاد با همه مشکلاتی که بعدها ایجاد کرد، از جمله فضای بسته سیاسی که به مثابه بازگشتی به پیش از جنبش دوم خرداد بود و شرایط تک قطبی بدتری در کشور در قیاس با پیش از دوم خرداد ۷۶ ایجاد کرد، این مسأله به چه صورت قابل توضیح است؟

همان‌طور که اشاره کردم، این چالش‌ها به هر حال آثار مخرب خودش را نیز بر جای گذاشت. اما در مورد این که بازگشت ناپذیر است، باید گفت که شرایط کشور را در نظر بگیرید و روندهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، مطالبات مردم، سطح آگاهی و سطح هوشمندی مردم را مشاهده کنید. می‌بینید که در قیاس با پیش از جنبش دوم خرداد، بسیار متفاوت شده است.



شما می‌توانید برگردید روزنامه‌های دهه اول یا حتی دو دهه اول، انقلاب را مطالعه و با روزنامه‌های پس از دوم خرداد مقایسه کنید. می‌بینید که دنیای بسیار متفاوتی حاکم است؛ گفت‌وگوها، مطالبات، درخواست‌ها، نگاه‌ها... این نشان می‌دهد که جامعه ایران وارد یک ساحت جدید گفت‌وگمانی شده است و از این جهت، بازگشت ناپذیر است. شاید بتوان با تهدید، فشار، مهندسی، محدودسازی و کنترل مردم کارهایی انجام داد اما این‌ها مقطعی و موقتی است. مانند آب رودخانه‌ای که شروع به حرکت می‌کند و مدام جلوی آن بند و سد می‌گذارند؛ می‌توان موقتاً جریان آب را کنترل کننده کرد یا به آن جهت داد اما حرکت آب بالاخره پیش خواهد رفت، ولو کندتر، با موانع بیشتر و با پیچ و تاب‌های مختلف.

یکی از عوامل موفقیت اصلاح‌طلبان در چند انتخابات اخیر، همین سرمایه اجتماعی آقای خاتمی عنوان می‌شود. حال این که وجود ایشان واقعا چقدر موثر بوده است، بحث دیگری است. آیا برای فقدان حضور ایشان در ایام انتخابات چاره‌ای تدبیر شده است؟ وقتی درون یک جریان، شخصی وجود دارد که سرمایه اجتماعی است، مهم این است که آن شخص چگونه عمل می‌کند. اگر آن شخص به گونه‌ای عمل کند که همه چیز را منحصر به خودش کند و شرایط رشد عقلای جمعی را فراهم نکند به گونه‌ای که تنها خود و جایگاهش اهمیت یابد، فقدان چنین فردی در رأس امور، برای آن جریان آسیب‌زا است. اما اگر شخصیت‌ها به گونه‌ای عمل کنند که خودشان را تکثیر کنند - از طریق تقویت خرد جمعی، تقویت گفت‌وگو میان افراد و است و ارتقاء عقلانیت و سطح فکری و فرهنگی جامعه - دیگر این افراد در عمل یک فرد هستند اما در متن و بستر جامعه بخش شده‌اند. این افراد اگر روزی از نظر فیزیکی هم کنار بروند، آثارشان در جامعه باقی می‌ماند و آسیبی متحمل دیگران نمی‌شود. من فکر کنم شخصی مثل آقای خاتمی رفتارشان چنین بوده است. اگر در شرایط مختلف بررسی کنید، می‌بینید که همواره به خرد جمعی، رشد جامعه و اجماع جریان اصلاح‌طلب تأکید کرده‌اند. در واقع آقای خاتمی بسترسازی می‌کند و این‌طور نیست که همه چیز را به خودش گره بزنند. بنابراین به نظر من این حرکتی سازنده و فریخته است که توسط برخی شخصیت‌ها دنبال می‌شود و لذا این‌ها خودشان را در جامعه گسترش می‌دهند. به نظر من در خصوص تأثیر آقای خاتمی در انتخابات نیز نباید اغراق کرد چراکه اغراق در این مسأله باعث فراموشی بخشی از واقعیات دیگر است. وقتی جامعه آرمان‌ها و آموزه‌های اصلاح‌طلبی را برمی‌گزیند و به دنبال آن است و آن را به صورت جدی مطالبه می‌کند، بستری جدی برای سایر فعالیت‌ها ایجاد می‌شود. وقتی یک نفر پرچم دار آن می‌شود و جامعه احساس می‌کند که این فرد منادی و پرچم داری واقعی است، به او اقبال می‌کند. این‌طور نیست که شخصی مانند آقای خاتمی بدون بستری اجتماعی و مطالبات بومی با مقبولیت مواجه شود.

از دوم خرداد ۷۶ تا به امروز حوادث مختلفی را گذرانده‌ایم. آن چیزی که امروز شاهد آن هستیم نوعی جذب و دفع در جریان اصلاح‌طلبی است. از یک سو برخی همراهان دیرروز جریان اصلاحات از آن برده‌اند و از سوی دیگر ائتلاف‌هایی با برخی اصول‌گرایان میانه رو

اشاره کردید که نگاه اصلاح‌طلبان معطوف به منافع ملی است و این باعث می‌شود تا یکسری مصلحت‌اندیشی‌های حزبی، کنار گذاشته شود. اما اتخاذ چنین سیاستی، باعث دو موج انتقاد نسبت به اصلاح‌طلبان شد. یکی زمانی که ایده آشتی ملی مطرح شد و دیگری زمانی که گفت‌وگو ملی عنوان شد. بسیاری در اعتراض، این پرسش را طرح کردند که این گفت‌وگو در واقع با چه کسانی است؟ آیا گفت‌وگو اصلاح‌طلبان با حاکمیت است یا گفت‌وگو با تمام کسانی که از اول انقلاب تا به امروز حذف شده‌اند؟ مثلاً نهضت آزادی، این آشتی ملی و گفت‌وگو ملی حول چه محوری می‌چرخد و چه افرادی را شامل می‌شود؟

گفت‌وگو ملی یک آموزه بزرگ و بسیار با اهمیت و اساسی است که ابعاد آن منحصر به یک حزب و جناح نمی‌شود. گفت‌وگو ملی یعنی این که تمام آحاد جامعه با در نظر داشتن اقتضانات گفت‌وگو، یاد بگیرند که با یکدیگر گفت‌وگو کنند. چراکه گفت‌وگو این نیست که من حرف خودم را بزنم و او حرف خودش را بزند و هیچ کس نیز از موضع خودش کوتاه نیاید. گفت‌وگو یعنی این که من بپذیرم دیگری هم وجود دارد. دیگری هم ممکن است سهمی از حق داشته باشد و من هم ممکن است سهمی از حق داشته باشم. اما منظور از آشتی ملی، انسجام ملی و تعامل ملی این است که بر سر مسائل حیاتی کشور باید به اجماع و تصمیمی واحد برسیم. این‌طور نباید باشد که یک طرف حاکمیت یک سخن بگوید و یک نظر داشته باشد و طرف دیگر نظر دیگری داشته باشد. عدم اجماع ملی بر سر مسائل حیاتی کشور، آثار مخرب بسیاری به دنبال دارد. وفاق بر سر مسائل اساسی کشور، گروه‌های سیاسی را از حالت اپوزیسیون عمل کردن در جایگاه حکومت که هر کسی برای خودش عمل می‌کند، خارج می‌سازد. به نظر من این نکته از ضروری‌ترین و مبرم‌ترین نیازها و مسائل امروز جامعه است، به این دلیل که به خاطر فقدان تعامل‌های سازنده، وارد چالش‌ها و بحران‌های مخربی شده‌ایم و از پس مشکلات برنمی‌آییم و مشکلات روز افزون شده است.

تا چه میزان نقد درون گفت‌وگمانی که میان برخی از نخبگان این جریان وجود دارد، به سطوح بالای این جریان، تسری پیدا کرده است؟

یکی از ویژگی‌های جریان اصلاح‌طلبی، تکثر است. یعنی اصلاح‌طلبی تکثر فکری را می‌پذیرد و قائل به آن است، چراکه جامعه متنکثر و دارای افکار و اندیشه‌های مختلف است. اصلاح‌طلبی، گفت‌وگمانی نیست که کاملاً یکپارچه و یکدست باشد. آرمان‌ها و آموزه‌های اصلی اصلاحات را تمامی افراد ذیل این گفت‌وگمان می‌پذیرند اما در حاشیه‌ها متفاوت فکر می‌کنند و نقطه نظرهای متفاوتی دارند. اصلاح‌طلبی همچنین بیش از همه اعتقاد دارد که باید نقادی در درون خودش نیز جریان داشته باشد تا بتواند این آموزه را ترویج دهد. بنابراین می‌بینید که در هر مقطعی شدیدترین و تندترین و جدی‌ترین نقدها به اصلاح‌طلبی، توسط خود اصلاح‌طلبان صورت گرفته‌است و به نظر من این پدیده مبارکی است. حال این وسط ممکن است افراط و تفریط‌هایی نیز باشد، ممکن است گاهی برخی از روی غرض شخصی نیز وارد این فرآیند مبارک بشوند. به نظر من این‌ها مسائلی حاشیه‌ای است، منتها یک نکته را هم باید توجه کرد که متأسفانه زمین اصلاح‌طلبی، زمینی فوق‌العاده سخت و ناهموار و حتی گاهی پارادوکسیکال است. از یک طرف جامعه توقعات و مطالباتی دارد و از طرف دیگر با توجه به مشی اصلاح‌طلبان، پیشرفتشان بسیار کند است. اما نهایتاً می‌بینید که هیچ چاره دیگری جز اصلاح‌طلبی نیست. یا اصلاح‌طلبان باید انزوا پیشه کنند و عرصه را به گروه مقابل واهند و یا در زست اپوزیسیون، وارد فرآیند براندازی شوند که آن هم جز درد و رنج بیشتر برای جامعه نتیجه‌ای ندارد. جز اصلاح‌طلبی، یا سکوت و سکون است که برای جامعه عارضه دارد و یا ورود به عرصه‌های خشونت است که آن هم نیز جامعه را به ورطه سقوط می‌کشانند. لذا چاره‌ای جز این نیست که به اصلاح‌طلبی بازگردیم حال اگر اصلاح‌طلبی، کارکرد لازم را نداشته باشد باید آن را اصلاح کرد؛ یعنی روش‌ها، شیوه‌ها، تعاملات و روش‌های رسیدن به اهداف اصلاحی، روز به روز نو و کارآمدتر شود و شکل‌های جدیدی به خودش بگیرد که بشود این راه را هموارتر و مؤثرتر پیمود.

اتفاق افتاده جبهه‌ای به نام اعتدال به وجود آمده است و جریان اصلاحات یکسری ورودی‌هایی داشته است که در گذشته این چنین نبوده است. این دفع و جذب در وهله اول چگونه قابلیت توضیح دارد و در وهله دوم آیا می‌توان گفت جنبش دوم خردادی که در سال ۷۶ به پیروزی رسید، امروز دستخوش تحول شده است؟

در هر دوره، افرادی با سلیقه‌های مختلف، نگاه‌های متفاوت و تفکرات متمایز، به یک جریان نزدیک یا دور می‌شوند. مثلاً بنده نوعی ممکن است در مناسباتم با هم‌حزبی‌ها یا هم‌فکران خود، توقعاتی داشته باشم که عملی نشود. ممکن است توقعات من درست نباشد یا ممکن است دیگران خطا کنند؛ گاهی هم تقابلهایی اتفاق می‌افتد که این‌ها مسائلی عادی هستند، همه جا هست و همیشه نیز بوده است. اما این که جریان اصلاح‌طلب در فرآیند زمانی و تاریخی خویش وارد بسترهای جدیدی شده و ارتقاء پیدا کرده است، کاملاً حرف صحیحی است. به این دلیل که تجاربی که هر جریان سیاسی یا جنبش اجتماعی کسب می‌کند، تبعاً می‌تواند برای راه آینده کمک کننده باشد. به تدریج اصلاح‌طلبان به خاطر شرایط حاد کشور، به این نتیجه رسیدند که بیش از همه باید به منافع ملی توجه کنند و تمام احزاب و جریان‌ها بیش از همه نگاهشان به منافع ملی باشد تا کشور بتواند از بحران‌های مختلف نجات یابد. اصلاح‌طلبان در طول زمان به این نتیجه رسیدند که هیچ چیز برتر از منافع ملی نیست و با تمام وجود پای آن ایستاده‌اند و رفتارشان نیز از سال ۹۰ به بعد، بیانگر این مهم است. اصلاح‌طلبان با تأکید بر خرد جمعی، به تدریج کوشیده‌اند تا با یکدیگر دور یک میز بنشینند. طبیعی است که با چنین فرآیندی هر حزبی باید بخشی از خواسته‌های خودش را کنار بگذارد. اگر هر حزبی بخواهد خواسته‌های خودش عملی شود، هیچ‌گاه نوبت به حزب و جریان دیگری نمی‌رسد. لذا در جهت این تعامل سازنده، افراد اپار و از خودگذشتگی کردند و سطح توقعاتشان را نسبت به آن مطالبه جمعی کاهش دادند تا نتوانستند به تدریج و به‌طور نسبی به این خرد جمعی برسند. در چند انتخابات اخیر و پس از رد صلاحیت‌های گسترده، اصلاح‌طلبان سه انتخاب داشتند: یا این که به دلیل این شرایط از سیاست کناره بگیرند و سکوت پیشه کنند که این تصمیم در مقابل منافع ملی است، چراکه با در پیش گرفتن این گزینه، جز حاکم شدن مجدد جریان‌های تندرو و مخرب چیزی حاصل نمی‌شود. یا این که بیایند و با تمام جریان‌های غیرخودشان یک خط و خط کشی انجام دهند و بگویند ما صرفاً اصلاح‌طلبیم و با دیگران هیچ کاری نداریم که این هم با توجه به رد صلاحیت‌های گسترده، هم بر خلاف خرد جمعی است و هم اوضاع به گونه‌ای بود که در فهرستی که اصلاح‌طلبان در سراسر کشور بررسی کردند، حتی به تعداد مورد نیاز حوزه‌های انتخابیه، کاندیدا نداشتند. بنابراین گزینه سومی مطرح شد که با توجه به شرایط موجود و با توجه به این که حتماً باید در انتخابات حضور فعال داشت، بیاییم و ادامه لیست مان را از افرادی انتخاب کنیم که به فکر منافع ملی هستند، ولو این که از جناح ما نباشند. این فرآیند به نظر من فرآیند پیشرفته و مطلوبی است و در واقع در راستای همان اصلاح‌طلبی است، چراکه اصلاح‌طلبی عقلانیت، اصلاح تدریجی و برهیز از خشونت نیست.

«ستاره اسکندری»، بهترین بازیگر جشنواره رد لاین کانادا

به گزارش سینماپرس، ستاره اسکندری جایزه بهترین بازیگر زن از جشنواره «رد لاین» کانادا را برای فیلم نیمه بلند «کمیکال» دریافت کرد. این فیلم تجربه کارگردانی «اشکان مستی» در حوزه فیلمسازی است. در کنار ستاره اسکندری، الی ترینگو از اتریش و بلانکا ویوانکوس از ایالات متحده کاندیدای دریافت این جایزه بودند. ستاره اسکندری، آریا توسلی، امیر قاسمی، شیدا خلیق، سینا کرمی و امیر حسین آصفی بازیگران «کمیکال» هستند.



عصبانی هستیم!

ورای داستان، رضا درمیشیان نیز در مقام کارگردان اثر، با تکنیک‌های مختلف، همواره می‌کوشد تا مخاطب، خود را به جای نوید تصور کند.
راوی «عصبانی نیستم» همواره نوید است. دوربین، پر جنب و جوش، در بسیاری از لحظات با کمترین فاصله از نوید قرار گرفته است و حس ترس، ناراحتی، استرس و حتی عشق نوید را به خوبی به بیننده منتقل می‌کند، دوربینی که مانند شخصیت نوید لحظه‌ای آرام و قرار ندارد و به دور او می‌چرخد. دوربین از چشمان نوید، فضای داخل جعبه‌اش و محیط اطراف او لحظه‌ای جدا نمی‌شود و ما فقط اتفاقاتی را می‌بینیم که نوید می‌بیند و نشخوار فکری را می‌شنویم که نوید به هیچ کس حتی ستاره نمی‌گوید. حتی اکستریم لانگ شات روی پل و جابه‌جایی مدام نوید، ستاره و پدر او و صدای مبهم و نامطمئن نوید روی تصاویر که نشان می‌دهد او دارد احتمالات را بررسی می‌کند، برای لحظاتی مخاطب را دچار این حس می‌کند که واقعاً در دنیای ذهنی نوید گرفتار شده است. بی‌پولی، بی‌کاری و خستگی جامعه‌ای که در تبعیض غوطه ورست، درد مشترک نوید با بسیاری از جوانان و دانشجویان امروز است. همذات پنداری با نوید، برای فعالین دانشجویی که بر خوردهای سیاسی و امنیتی را تجربه کرده‌اند و با مشکلات اقتصادی عیدهای دست و پنجه نرم می‌کنند، کار دشواری نیست. نوید، آدمی است که در دل هزاران جوان ایرانی نفس می‌کشد و هر روز ده‌ها نفر مانند او در واکنش به تمام سرخوردگی‌ها، در ذهنشان دیگری را لت و پار می‌کنند. همه چیز در «عصبانی نیستم» روی دور تند است و تنها لحظاتی که دوربین آرام می‌گیرد و مخاطب دمی احساس آسودگی می‌کند، لحظه‌ای است که نوید در کنار ستاره است. اما بعد از هر خداحافظی، دوباره سر کوب و تنگدستی و دوربین ناآرام و پرش‌های نماها هستند که مانند پتکی بر سر نوید و مخاطب کوبیده می‌شوند. در واقع برخلاف فرم متنسج فیلم، جامپ کات‌ها



بینامتنیت و مسأله اقتباس، راهی به نقد روش مند

که برخی حوادث و حتی شخصیت‌ها را از روند داستان حذف کند (تغییر اجباری)، به همین دلیل است که باید گفت هر چند پیرنگ داستان و فیلم اقتباس شده از آن یکسان است، اما اثر دومی خود دارای شخصیت هنری مستقل است و در قامت یک اثر خلاقانه جدید ظاهر می‌شود.

پرسش دوم: آیا همه اقتباس‌ها از الگوی واحدی تبعیت می‌کنند؟

خیر، میزان وفاداری به متن اولیه و حق دخالت و تفسیری که خالق اثر سینمایی برای خود قائل است، اقتباس‌ها را از هم متفاوت می‌کند. بدین ترتیب برداشت کاملاً وفادارانه (وليام وایلر) از بلندی‌های بادگیر یک چیز است و اقتباس ملال آور و سرد «آندرآ آرنولد» در سال ۲۰۱۱ چیز دیگری. فیلم آرنولد از ابزار روایت مدرن استفاده می‌کند و دیالوگ به معنای مرسوم آن در کم‌ترین میزان ممکن رد و بدل می‌شود اما روایت وایلر یک کلاسیک تمام عیار است و تنها دغدغه‌اش روایت قصه گو و وفاداری به متن است.

پرسش سوم: آیا می‌توان اقتباس سینمایی را در چارچوب یک نظریه نقد ادبی تحلیل کرد؟
بله، به نظر می‌رسد که می‌شود. «لینداهاچن» در کتاب (نظریه اقتباس) (۲۰۰۶)، در پی این مهم برآمده است. او در خلال بحث خود و در تبیین بنیان نظری کارش، به نظریه بینامتنیت اشاره می‌کند و اقتباس را یک درگیری بینامتنی

تهران می‌رود؛ دکتری که در شرایط تحریم اقتصادی ایران، به دلالی روی آورده و کار و کاسبی خوبی را رقم زده است، پسر عموی نوید به او پیشنهاد شراکت در ملکی را می‌دهد اما او سرمایه‌ای برای شراکت در اختیار ندارد. همکلاسی‌های دوران دانشجویی، دیگر گزینه‌های پیش روی نوید برای رجوع به آن‌ها و یافتن کار است. یکی از آن‌ها که بنگاه املاک ماشین دارد، به او پیشنهاد می‌کند که قطعات اتومبیل‌های وارداتی را بدزدد و درصد بگیرد، دیگری نیز به او پیشنهاد می‌کند که از ایران برود چراکه به سبب سوء پیشینه دوران دانشجویی حتی نمی‌تواند به تدریس بپردازد. شرایط دشوار تهیه وام نیز آخرین امیدهای نوید برای زندگی با ستاره را از بین می‌برد. تیرهای نوید یکی پس از دیگری به سنگ می‌خورد، گویی عشق نوید و ستاره متأثر از وقایع سیاسی و اقتصادی، دیگر نفس‌های آخرش را می‌کشد و تلاش‌های بی‌امان پسر رنجور، افسرده حال و جنون زده‌ای که همه تلاشش را می‌کند تا روزگار، ستاره، تنها دارایی‌اش را از او نگیرد، دیگر به بن بست رسیده است. شکست‌های پی در پی، پله به پله خشم و عصبانیت نوید را بیشتر می‌کند. جنون او لحظه به لحظه همپای ترس از دست دادن ستاره بیشتر و بیشتر و او سرخورده‌تر و بی‌پناهر می‌شود. حرف‌های نگفته مخزن اسرار نوید را پر کرده است و دیوانگی نوید رفته رفته بیشتر نمود بیرونی پیدا می‌کند؛ جر و بحث او با ستاره در خانه و به دنبال آن صحبت تند و تهدیدآمیز با پدر ستاره گلاویز شدن با شهرام – کسی که در نظر نوید، خواستگار ستاره و رقیب عشقی‌اش است – و بازگشتن پیش صاحب کار قبلی‌اش برای وصول دست‌مزدش، همه و همه نمود این جنون عریان است.

نوید در طول داستان در انواع و اقسام موقعیت‌های اجتماعی قرار می‌گیرد که همگی آنان بر خاسته از شرایط اجتماعی جامعه ایران می‌باشد و به همین جهت تماشاگر خیلی زود احساس همدردی خود را با نوید ابراز می‌نماید. اما



مهدیه یاوری

کارشناسی ارشد روانشناسی بالینی ۹۳

موسسه «گالوپ»، در گزارش سالانه ۲۰۱۷ خود، طی یک پژوهش بر روی احساسات جهانی که بر اساس مطالعه وضعیت ۱۴۲ کشور انجام شد، مردم ایران را به عنوان عصبانی‌ترین مردم جهان معرفی کرده است. طبق این گزارش، مردم ایران با ۵۰ درصد، پس از عراق و سودان جنوبی، به عنوان عصبانی‌ترین کشور دنیا معرفی شده‌اند. حتی اگر این گزارش را مغرضانه و بر اساس مقاصدی خاص بدانیم، باز هم بر مبنای تجربیات منفی روزانه خود و دیگران که تأثیر مستقیمی بر عصبانیت دارد، می‌توان گفت که عصبانیت به دنبال عوامل متعددی، بدل به یکی از احساسات روتین جامعه ایران شده است. «عصبانی نیستم»، دومین فیلم بلند رضا درمیشیان که پس از ۵ سال با کش‌وفوس‌های فراوان و اصلاحیه‌های متعدد به اکران عمومی رسید، داستان یکی از افراد عصبانی جامعه ایران است.

نوید، دانشجویی پرتلاش، آرمان‌گرا، عصبانگر و با وسواس فکری حادی است که در جریان اعتراضات دانشجویی به دنبال وقایع سال ۸۸، ستاره دلر و از تحصیل بازمانده است. اما تحصیل در دانشگاه تهران و سال‌های فعالیت دانشجویی برای او، «ستاره» دیگری نیز به همراه داشته است. ستاره همکلاسی نوید است که به دنبال گرایشات فکری مشترک و فعالیت‌هایی مشابه، به یکدیگر علاقه مند می‌شوند. نوید که برای تحصیل از کردستان به تهران آمده است، حال دلیل دیگری برای ماندن در شهر تهران یافته است. نوید به دنبال تعلیق از دانشگاه، تنها راه برای سروسامان دادن به زندگی و غلبه بر تنگ دستی را ورود به بازار کار می‌بیند. ابتدا در کارگاه تولیدی لباس به امورات حسابداری مشغول می‌شود اما طولی نمی‌کشد که کار خود را در آن جا از دست می‌دهد. صاحب کار نوید از او انتظار دارد که در حکم «شُرخر»، چک‌های او را وصول کند اما چنین انتظاری هیچ تطابقی با روحیه نوید ندارد. مشاجره تند صاحب کار نوید با او، سرانجام منجر به برخورد فیزیکی و اخراج نوید می‌شود. نوید که از کنترل خشم و حال ناخوش خود مستأصل شده است، به نزد روان پزشکی می‌رود و از عدم توانایی خود در کنترل اعصاب و هیجاناتش شکایت می‌کند. گذران سخت زندگی در تهران برای نوید، تنها با خوردن قرص‌های تجویزی روان پزشکی و دیدار روزانه ستاره میسر می‌شود. اما در یکی از این دیدارها، ستاره از نگرانی‌های پدرش برای آینده زندگی مشترک او با نوید می‌گوید و نوید یگانه امید خود به زندگی را در معرض خطر می‌بیند. نوید راه حل را در صحبت با پدر ستاره جست و جو می‌کند. پدر ستاره که بعد از فوت مادرش به تنهایی بار زندگی را به دوش کشیده است، ملتمسانه از نوید درخواست می‌کند تا ستاره را به حال خودش رها کند تا او سرنوشت بهتری نصیبش شود. نوید اما وحشت زده از صحبت‌های پدر ستاره، بر نامزدی خود با ستاره تأکید می‌کند و از پدر ستاره یک ماه زمان می‌خواهد. نوید برای تأمین پول مورد نیاز برای تشکیل زندگی مشترک با ستاره بیش از پیش به آب و آتش می‌زند. ابتدا سراغ پسرعمو و تنها فامیل خود در



مهدی ظریفیان

دکتری ادبیات ۹۶

مقدمه

تعریف اقتباس سینمایی چیست؟ پاسخ این پرسش شاید در نگاه اول آسان به نظر برسد اما وقتی بخواهیم تعریفی مستدل و استوار از آن ارائه کنیم، در می‌یابیم که با چه سؤال دشواری روبرویم. از دل این پرسش به ظاهر ساده پرسش‌های دشوار دیگری زاده می‌شود. ارتباط میان متن اولیه و فیلم اقتباسی چگونه است؟ میزان وفاداری فیلم به قصه اصلی تا چه میزان است؟ آیا فیلم سینمایی فرزند اثر ادبی است یا خود موجودی مستقل است؟ آیا باید رسالت فیلم سینمایی را فقط در حد تصویر کردن خط به خط اثر ادبی دانست یا شخصیتی کاملاً مستقل برای آن قائل شد؟ همه این پرسش‌ها منتقدین را بر آن داشته تا در جوانب مسأله اقتباس بیندیشند و آن را به یکی از دراز دام‌ترین بحث‌ها در مطالعات سینمایی تبدیل کنند. در این گفتار کوتاه به اختصار به این مسأله پرداخته ام و برآنم تا از گذر یکی از مؤثرترین نظریه‌های نقد ادبی به این پرسش‌ها پاسخ دهم.

پرسش اول: تعریف اقتباس

شاید بتوان گفت اقتباس سینما از ادبیات، نوعی ترجمه است. چنان‌که «رومن یاکوبسن»، منتقد فرمالیست روس

و فست موشن‌هایی که به‌کرات تنش و تشنج را از پرده سینما به ذهن مخاطب منتقل می‌کنند، صحنه‌های عاشقانه فیلم روان و راحت اجرا می‌شوند.

رضا درمیشیان سعی کرده است در بیشتر صحنه‌هایی که شخصیت نوید، آشفته است و از میان جمعیت عبور می‌کند، دوربین را نزدیک صورت او ببرد و از لنزهای تقریباً واید استفاده کند تا آشفتنگی و سردرگمی نوید را برساند. وقتی نوید با خودش حرف می‌زند، تصاویری می‌بینیم که او در میان جمعیت انبوهی که در حال حرکت است، ایستاده و این حس به مخاطب القا می‌شود که او در یک محیط پر تنش – جامعه – گیر افتاده است. در واقع نوید میان جمعیت انبوهی که در بازار در حال رفت و آمد هستند، خیره به نقطه‌ای نامعلوم، بی‌حرکت ایستاده است و تصویر آدم‌هایی که از کنارش می‌گذرند، بهترین تصویر برای بیان وضع درمانده نوید است که چه طور مغلوب شتاب زندگی شده و به جای جلو رفتن در نقطه‌ای نامعلوم میخکوب شده است. این سکانس، به خوبی تنهایی نوید در میان مردم را به تصویر می‌کشد. مواجهه نوید با دوستان دوران دانشجویی‌اش – به خصوص احمد که در واکنش به اعتراض نوید به دگرگونی‌اش می‌گوید: «کدام یک از این مردم، سراغ ما را پس از ستاره دار شدن گرفت» – که هر کدام بی‌توجه به گذشته خود، درگیر روزمرگی شده‌اند و به قواعد بازار تن داده‌اند، بیش از پیش تنهایی او را به رخ می‌کشد. حتی خانهای که نوید و دوستانش در آن زندگی می‌کنند، علی‌رغم تأکید آنان بر قدمت و اهمیتش، در آستانه تخریب برای ساخت برج است. خانه‌ای که انگار نمادی از ویرانی زندگی جوانانی ست که تفکراتشان هیچ تجانسی با جامعه امروز ایران ندارد. گویی درمیشیان با نیم‌نگاهی به دگردیسی دانشجویان و جوانان، هزینه بالای فعالیت سیاسی و شرایط بد اقتصادی کنونی را دلایلی می‌داند که دانشجویان و جوانان آرمان‌خواه و عدالت‌خواه گذشته که سیاست‌میخته با حماسه را مد نظر داشتند و جان بر کف، خود را یگانه ناجی ملت در بند می‌دانستند، بدل به دانشجویان و جوانانی کرده است که خسته از آرمان‌گرایی و اندیشه ورزشی‌های طولانی گذشته، روحیه محافظه کارانه‌ای در پیش گرفته‌اند تا فارغ از سیاست پر خطر و با پرهیز از اقدامات هزینه‌زا، صرفاً آینده خود را تضمین کنند. «عصبانی نیستم!» در لایه زیرین خود، خبر از تمام دانشجویان و جوانانی می‌دهد که برای سازگاری با جامعه، باید آرمان‌های گذشته را رها کنند و در بستر مناسبات جدید هضم شوند. دانشجویان و جوانانی که آرمان‌های بلندشان، جای خود را به ساختمان‌های بلند داده است و هر آن که نتواند این را بپذیرد و حتی بخواهد له آن بشورد، جز جنون سرنوشتی ندارد. گویی این تنها راه پیش روی نوید با هر جوان دیگر برای رسیدن به نقطه تعادل با جامعه ویران پیرامونی ست که در آن همه چیز با دزدی و دلالی پیش می‌رود. اما به هر میزان که در زندگی روزمره غرق شد و نسبت به حال و روز جامعه، منفعل و کور و کر بود، باز هم این پرسش مطرح است که در برابر سونامی اخبار ناگواری که هر روز به سر و صورت ما برخورد می‌کند، می‌توان عصبانی نبود؟!



علی قربانی کارشناسی روانشناسی ۹۴

جشنواره کن ۲۰۱۸ از تاریخ هجدهم اردیبهشت ماه سال جاری با فیلمی از کارگردان سرشناس و نامی کشورمان افتتاح شد. بهترین فیلمساز سینمای ایران در همه این سال‌ها، حالا در اوج موفقیت و مقبولیت، نمره سال‌ها تلاش و کوشش و قریحه و استعداد نابش را می‌پیند. او نخستین فیلمساز ایرانی برنده اسکار و تنها کارگردانی است که تماشاگر حاضر است در ساعت شش و نیم صبح برای دیدن فیلم تازه‌اش بلیت بخرد. اتفاقی بی‌سابقه در سراسر دنیا که حتی اگر نکات فرامتنی را در رخ دادنش موثر بدانیم، باز هم نمی‌توانیم استثنایی بودن این رخداد را انکار کنیم. این جایگاه فیلمسازی است که از دل یک شهرستان کوچک - شهر سده در استان اصفهان - آمده و گام به گام در مسیر پیشرفت قرار گرفته است. فیلمسازی که برخلاف عده‌ای هر گز از رانت برخوردار نبوده و به واسطه موقعیت ویژه و حمایت‌هایی که بی‌دریغ از برخی صورت گرفته، با بودجه‌های کلان دولتی مشق کارگردانی نکرده است. به همین دلیل هر آنچه اصغر فرهادی به دست آورده حاصل تلاش خودش است نه محصول حمایت‌های فلان نهاد یا فلان مرکز فیلمسازی. کافی است مسیر جهانی شدنش را در نظر بگیریم، اینکه چگونه رفته رفته به جرگه فیلمسازان موسوم به جشنواره‌ی پوسست تابا ساخت و نمایش هر اثرش، پیشنهاده تازه‌ای از سینمای ایران به محافل بین‌المللی ارائه دهد. پیشنهاده تماشای فیلم‌هایی از ایران که جای تکیه بر موقعیت‌های اگزوتیک و ارائه تصویری عجیب و غریب و شوکفت‌انگیز، همپا و در مواردی بهتر از غربی‌ها، درام پردازی می‌کند و جای بیابان و کوه - که لو‌کیشن‌های تکرار شونده سینمای جشنواره‌ی ایران بودند - تصویر شهری مدرن را به نمایش می‌گذارد. حالا هر فیلم تازه فرهادی یک اتفاق مهم سینمایی است. می‌توان گفت، از «شهر زیبا» به این سو، فرهادی فیلمساز مهمی قلمداد شده و این اهمیت به مرور زمان افزایش یافته است نه کاهش، اکنون نیز به بهانه اکران آخرین فیلمش در جشنواره کن، می‌کوشم با توضیح بستری که فرهادی در آن رشد کرده و جهان آثارش را شکل داده است، مروری بر آثار وی داشته باشم.

تلویزیون

فرهادی پس از سال‌ها تجربه فیلم کوتاه ساختن در انجمن سینمای جوان اصفهان در دوران راهنمایی و دبیرستان، پس از ورود به دانشگاه و تحصیل در رشته تئاتر، نویسندگی و کارگردانی چندین نمایش، فعالیت حرفه‌ای خود را در دنیای تصاویر با تلویزیون آغاز می‌کند. او در نخستین قدم، نویسندگی سریال «ماه مهربان» به کارگردانی بهروز بقایی را عهده دار می‌شود و در همین ایام نوشتن سریال‌های «بزشکان» و «روزگار جوانی» را به انجام می‌رساند و با این سوابق به سراغ نخستین تجربه کارگردانی خویش یعنی سریال «چشم به راه» می‌رود. تجربه‌ای که خیلی زود به کارگردانی «داستان یک شهر» در سال ۱۳۷۸ انجامید. سریالی که باعث شد سازنده اش به عنوان فیلمسازی خوش ذوق و توانا مطرح شود. نکته جالب توجه سریال «داستان یک شهر» توجه فیلمنامه نویس و کارگردان به طرح مسائل اجتماعی بود، آن هم در شرایطی که تلویزیون در آن دوران سراغ مضامین تلخ اجتماعی نمی‌رفت. «داستان یک شهر» مورد استقبال مردم قرار گرفت و فرهادی سری دوم آن را هم کارگردانی کرد. در سری دوم این سریال، فرهادی رویکردش به مضامین اجتماعی را پررنگ‌تر می‌کند و با اعتماد به نفس افزون‌تر، قصه‌هایی تلخ‌تر از سری اول را روایت می‌کند. آن قدر تلخ که ۳ قسمت از سریال اجازه پخش نمی‌یابد. در این میان فرهادی سریال «مجتمع مسکونی فرخ و فرح» را هم می‌نویسد و کارگردانی می‌کند. سریالی که لحن طنزآمیز دارد، درست برعکس «داستان یک شهر»، در ابتدای دهه ۸۰، فرهادی سریال «یادداشت‌های کودک‌کی» را برای همسرش پریسا بخت آور می‌نویسد و این آخرین کار فرهادی برای تلویزیون است. هرچند سال گذشته زمزمه‌هایی راجع به نوشتن فیلمنامه سریال «خانه به دوش» به کارگردانی رضا عطاران توسط اصغر فرهادی از سوی یکی از بازیگران این فیلم مطرح شد اما واکنشی از سوی فرهادی یا عطاران به این سخنان دیده نشد.

سینما

همکاری با حاتمی کیا

فرهادی به پشتوانه موفقیت‌هایی که در تلویزیون به دست آورده است، با پیشنهادی جالب توجهی از سوی ابراهیم حاتمی کیا مواجه می‌شود. حاتمی کیایی که تصمیم گرفته برای نخستین بار جای شخصیت‌های همیشگی آثارش - قهرمانان جنگ - سراغ آدم‌های معمولی و عادی جامعه برود. حاتمی

اینجا هستیم چون میهن ما اینجاست و مهر وطن نیروی بزرگ ماست

پرویز پرستویی، در مراسم تشییع پیکر ناصر ملک مطیعی به سخنرانی پرداخت و گفت: بهروز وثوقی حجت را تمام کرد و امروز همه جای دنیا ما را می‌بینند که چطور از هنرمندانمان تجلیل می‌کنیم. این بازیگر با اشاره به اینکه باید به پوری بنایی، انوشیروان روحانی، سعید راد، نصرت کریمی و همه هم نسلان او تسلیت گفت؛ در پاسخ به شعارهای مختلفی که مردم سر می‌دادند، گفت: اینجا هستیم چون میهن ما اینجاست و مهر وطن نیروی بزرگ ماست. این سایه گسترده است و گسترده‌تر می‌شود و وای به حال کسانی که این سایه را نمی‌خواهند. مهر مردم مرهم است. در این ساعات گذشته صداوسیما به یاد آورد ناصرخان را ببیند ولی یادتان می‌آید چند وقت پیش با او چه کردید؟ ناصر خان تاریخ سینمای ایران است. صداوسیما، مال شما نیست. با پول ما و بیت‌المال صداوسیما شده است. وی با انتقاد از اتفاقات پیش آمده در برنامه‌های تلویزیونی ضبط شده با حضور ملک مطیعی گفت: آقای مهران مدیری شما هنرمند شایسته‌ای هستید و یک سوال از مهمان خود می‌پرسیدید که عاشق هستی؟ شما می‌دانستی که ناصر ملک مطیعی عاشق مردم است؟ چرا او را دعوت کردید و بعد تلویزیون به جایش طبیعت نشان داد؟ این‌ها که اختلاس نکردند. پرستویی در پایان سخنانش افزود: ناصرخان رفت ولی شما را به وجدانتان قسم اهالی سینما، کمی بیشتر هوای هم را داشته باشیم. بگذارید نسل جدید که می‌آید، قدر بداند. این شتر دم خانه همه می‌خوابد.

وقایع اتفاقیه / شمارهٔ چهل و هشتم / نیمه اول خرداد ۹۷

آقای پایانِ باز!



کیا که مدت‌ها روی پرونده یک هوایماریایی کار کرده و حتی در جلسات داد‌گاه هم حاضر شده نتیجه تحقیقاتش را در اختیار فرهادی جوان می‌گذارد. نتیجه فیلمنامه‌ای به نام «ارتفاع یست» است. فیلم در جشنواره فجر به نمایش در می‌آید و منتقدان آن را انتری متفاوت در کارنامه حاتمی کیا ارزیابی می‌کنند. جالب این که حاتمی کیا به فیلمنامه فرهادی وفادار می‌ماند و تنها سکانس پایانی را تغییر می‌دهد. حضور نویسندهای جوان در کنار کارگردانی باتجربه، این امتیاز را داشت که فرهادی را به سینمایی‌ها بیشتر و بهتر شناساند. جوانی با کارنامه‌ی موفق در تلویزیون که حالا فیلمنامه فیلم حاتمی کیا را نیز نوشته بود.

بیابان گردی پر حاصل

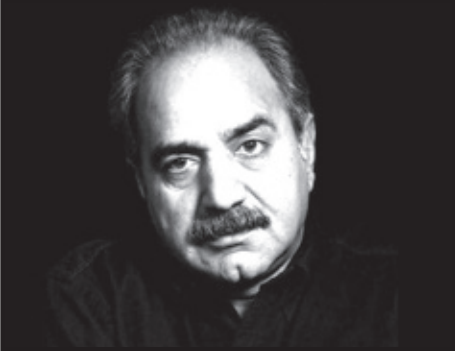
پس از همکاری با حاتمی کیا، فرهادی به سراغ ساخت اولین اثر سینمایی خود رفته و در آن داستان مردمانی را روایت می‌کند که قبلاً نیز در سریال «داستان یک شهر» به آن‌ها پرداخته بود؛ آدم‌های طبقه فرودست که در شرایطی دشوار زندگی می‌کنند. «نظر» که کارگر جوانی که مجبور شده زنش را طلاق بدهد، سر از بیابانی در می‌آورد که یک پیرمرد مارگیر با اتومبیلش در آن جا حضور دارد. فرهادی در نخستین تجربه بلندش، چالش بزرگی را تجربه می‌کند. اگر مقدمه و موخره «رقص در غبار» را کنار بگذاریم، آنچه به جا می‌ماند فیلمی است با حضور یک جوان و یک پیرمرد که داستانش در دل بیابان روایت می‌شود. آنچه در «رقص در غبار» مشهود به نظر می‌رسد، تعهد اجتماعی فیلمساز و همدلی اش با افراد طبقه فرودست است. فیلم، بازی درخشان و متفاوتی از فرامرز قریب‌بان دارد که تصویر تازه‌ای از این بازیگر کهنه کار ارائه می‌دهد. «رقص در غبار» در بیست و یکمین جشنواره فیلم فجر به نمایش در آمد و مورد توجه منتقدان قرار گرفت. همچنین این فیلم در جشنواره‌ی بین‌المللی نیز موفق عمل کرد اما در اکران عمومی شکست سختی خورد.

ناظر بی طرف

«شهر زیبا» عنوان دومین فیلم بلند سینمایی فرهادی است که یک سال پس از «رقص در غبار» به نمایش در آمد. از همان «رقص در غبار» می‌توان یکی از ویژگی‌های بارز سینمای فرهادی را دریافت و آن عدم تمایل او به خط‌کشی‌های مرسوم سیاه - سفید میان کاراکترهاست. فیلمساز معمولاً می‌کوشد تا در مواجهه کاراکترهایش از موضع ناظر بی‌طرف خارج نشود. هر جا که به نظر می‌رسد او به نفع یکی از کاراکترها موضع گرفته کمی بعد نقطه مقابل را در کانون توجه قرار می‌دهد. در «شهر زیبا» نیز که شاهد شبکه‌ای از روابط و رخدادها هستیم، به نظر می‌رسد حق با همه کاراکترهاست. از فیروزه (ترانه علیدوستی) که می‌کوشد برادرش را از اعدام برهاند گرفته تا ابوالقاسم (فرامرز قریب‌بان) که نمی‌تواند از خون دخترش بگذرد. فیلم به دیدگاه فرهادی درباره نسبیّت و پرهیز از قطعیت و حکم صادر کردن گسترش می‌یابد. تبدیل این دیدگاه - نسبی بودن واقعیت - به درام یکی از هنرهای فرهادی است. چیزی که اغلب مقلدانش فاقد آن هستند.

تنش در قلمرو آرامش

ساخت دو فیلم موفق در جلب توجه منتقدان و حضور در جشنواره‌های داخلی و خارجی اما ناموفق در جذب تماشاگر، باعث می‌شود فرهادی روال فیلمسازی اش را عوض کند. وی در یکی از مهمترین تصمیمات حرفه‌ای اش، درام اجتماعی و فضای جنوب شهر را رها کرده و سراغ ملودرام و طبقه متوسط می‌رود. «چهارشنبه سوری» در چنین فضایی شکل می‌گیرد و به روایت خانواده‌ای از طبقه متوسط می‌پردازد که در آن خیانت و دروغ ریشه دوانده است. نکته جالب توجه فیلم استفاده از هدیه تهرانی در نقشی است که تا آن مقطع - اوایل دهه ۸۰ - طلب مقابلش را بازی کرده است. ترانه علیدوستی هم به‌عنوان دختر خدمتکار در فیلم حضوری



طبقه فرودست رخ نمی‌دهد و دعوا تماماً میان کاراکترهای طبقه متوسط است و در فیلم «درباره الی» هم اساساً هیچ کاراکتری از دل جنوب شهر انتخاب نشده در جدایی شاهد ستیز طبقاتی هستیم. با توجه به این که فیلم در اواخر دهه ۸۰ ساخته شده می‌توان تصور کرد که فرهادی متأثر از شرایط اجتماعی، به دو قطبی به وجود آمده، توجه بیشتری نشان داده است. «جدایی نادر از سیمین» از همان ابتدا با تنش آغاز می‌شود و فرهادی ترجیح می‌دهد کاراکترهایش را در دل داستان طلاق معرفی کند. شیوه روایت فیلمساز متفاوت از نحوه داستان پردازی «درباره الی» است و به لحاظ مضمونی در جدایی با فیلمی به مراتب نزدیک‌تر با فرهنگ ایرانی مواجه هستیم، هر چند به لحاظ بات‌تاب جهانی، «جدایی» بسیار بیشتر از «الی» در دنیا دیده شده و درخشیده است. جدای از جایزه اسکار، جدایی بیش از ۵۰ جایزه معتبر جهانی دریافت کرد تا با فاصله بسیار، برافتخارترین فیلم تاریخ سینمای ایران لقب بگیرد؛ فیلمی که فرهادی را در جایگاهی منحصر به فردی قرار داد.

گذشته هر گز نمی گذرد

پس از پروژه «جدایی نادر از سیمین»، اکنون اعتبار جهانی فرهادی این امکان را برایش فراهم کرده بود تا در پاریس یک فیلم بین‌المللی بسازد و این بار هم به روایت زندگی آدم‌هایی بپردازد که در فضایی پر از سوءتفاهم می‌کوشند از گذشته شان عبور کنند و به آینده دلخواه شان برسند. در حالی که فرهادی در «رقص در غبار»، تا «جدایی نادر از سیمین»، همواره روندی رو به رشد را طی کرده بود. با فیلم «گذشته» سکنه‌ای در این روند به وجود آمد تا دیگر بهترین فیلم فرهادی آخرین فیلمش نباشد. در واقع، «گذشته» فیلمی است که نمی‌تواند به پای آثاری چون الی و جدایی برسد، ولی در عین‌حال ملودرامی مدرن و متفاوت است از فیلمسازی ایرانی که توانسته پروژه‌ای جهانی را در سطح استاندارد و قابل قبول بسازد؛ فیلمی که نامزد دریافت نخل طلای کن بود و «برنیس برژو» برای بازی در این فیلم، جایزه بهترین بازیگر زن را از این جشنواره دریافت کرد.

جسارت

سال ۱۳۹۴، فرهادی «فروشنده» را ساخت. فیلمی که از ماه‌ها قبل از اکرانش بسیاری از طرفداران فرهادی در سرتاسر دنیا منتظر آن بودند. فرهادی در پیوستار به تصویر کشیدن روابط انسان‌ها، این بار به سراغ مفهوم انتقام می‌رود و با برداشتی آزاد از نمایشنامه «مرگ فروشنده» اثر «آرتور میلر»، فیلمش را می‌سازد. برداشتی که به واسطه بار آن، کنار هم قرار گرفتن صحنه‌های بازی این نمایشنامه در فیلم و صحنه‌های زندگی واقعی عماد (شهاب حسینی) و رعنا (ترانه علیدوستی)، جذابیت خاصی به فیلم بخشیده است. نکته قابل تحسین در ساخت فیلم «فروشنده» این است که فرهادی علی‌رغم موفقیت‌های بزرگی که با دو سه فیلم آخرش کسب نمود، همان راه را در پیش نگرفت و با جسارت تمام از منطقه راحتی خویش فاصله گرفت. اگر چه فیلم کماکان ولم دار تجربه‌های گذشته فرهادی است اما روایت قصه اش جنس دیگری دارد و البته تأثیر گذاری اش تاریخ انقضای کوتاه‌تری. این فیلم از ساخته‌های پیشین فرهادی مینیمال‌تر، سر به زیرتر و جمع و جورتر است اما تکنیک نویسنده و کارگردان مثل همیشه با اعتماد به نفس کامل همراه است. بسیاری «فروشنده» را در سطحی پایین‌تر از فیلم‌های «درباره الی» و «جدایی نادر از سیمین» می‌دانند. با این حال این فیلم موفق به کسب جایزه بهترین فیلمنامه و بهترین بازیگر مرد اول از جشنواره کن شد. همچنین «فروشنده» برای دومین بار اسکار بهترین فیلم خارجی زبان را برای فرهادی به ارمغان آورد.

آخرین ایستگاه

آخرین رد پای فرهادی در دنیای سینما، «همه می‌دانند» نام دارد که در اسپانیا و به زبان اسپانیایی ساخته شده است و زوج «خاویر باردِم» و «بنه لوبه کروز»، ستارگان آن هستند. فیلمی که پس از به نمایش در آمدنش در جشنواره کن، نظر منتقدین را جلب نکرد. گویی فرهادی با ساخت فیلم در ایران و با عوامل ایرانی، نتایج مطلوب تری می‌گیرد. با این حال به دلیل عدم آغاز اکران عمومی این فیلم در ایران، هنوز نمی‌توان پیرامون آن نظری داد و ناچاراً نقد و بررسی آن را باید به زمان دیگری موکول کرد.

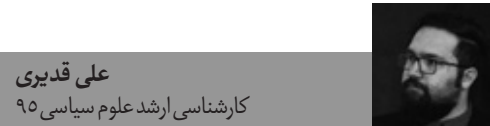
در پایان و به عنوان آخرین نکته می‌توان گفت فرهادی با بهره گیری از گرفتن بازی متفاوت از بازیگران حرفه ای، قصه گویی پر کنشش، عدم قضاوت در بطن روایت اخلاقی و… به مهمت‌ترین فیلمساز ایرانی، در عرصه جهانی، پس از عباس کیارستمی بدل شده است. افتخاری که فرهادی بدون شک پس از پیمودن مسیرهای پر سنگلاخ و دشواری به آن رسیده است.

امروز با وجود برخی گله‌ها و خستگی، هرگز ناامید نبوده و ناامید نخواهیم شد

مراسم افطاری پر حرف و حدیث رئیس‌جمهور با هنرمندان دهم خرداد ماه برگزار شد. در این مراسم هنرمندانی چون محمود دولت‌آبادی، فاطمه معتمد آریا، علی نصیریان، لوریس چکناواریان و... حضور داشتند. این در حالی بود که از چند روز قبل هنرمندانی چون پرویز پرستویی، آناییتا همتی، مهناز افشار، شیلا خداداد و چندی دیگر این مراسم را تحریم کرده بودند. با آغاز این مراسم علی نصیریان بازیگر سینما و تلویزیون در سخنانی با بیان اینکه استمرار حیات ملت ایران ثمره فرهنگ غنی این ملت است که از گذشته به ما به ارث رسیده، گفت: «آنچه در آشفته بازار امروز جهان می‌تواند فشار موجود بر مردم را کاهش داده و امید را در دل آن‌ها زنده نگاه دارد، هنر است.» او در ادامه افزود: «در طول تاریخ بیش از آن که به داشته‌های فرهنگی خود اتکاء داشته باشیم به داشته‌های طبیعی اتکاء کرده‌ایم و لازم است از میراث فرهنگی خود به نحو شایسته‌تری بهره بگیریم». پس از نصیریان، ستاره اسکندری بازیگر سینما و تئاتر به عنوان سخنران پشت میکروفون این مراسم رفت و با تشکر از رئیس‌جمهور و دولت تدبیر و امید برای آن که مجال فعالیت برای اهالی فرهنگ و هنر در دولت‌های یازدهم و دوازدهم بیش از گذشته فراهم بوده است، اظهار داشت: «ما شما عهد کردیم و تلاش کردیم تا به عقب باز نگردیم و امروز با وجود برخی گله‌ها و خستگی، هرگز ناامید نبوده و ناامید نخواهیم شد.»



سینمای پساانقلاب
درنگ بر تحولات سینما در سال‌های نخست انقلاب



علی قدیری
کارشناسی ارشد علوم سیاسی ۹۵

مقاله

خبر در گذشت ناصر ملک مطیعی در مدت کوتاهی رسانه‌های مختلف داخلی و خارجی را درنوردید و زمینه‌ساز بحث‌های گوناگونی میان عموم جامعه و خاصه اهالی سینما شد. پیش از آن که چه دوری در خصوص کارنامه سینمایی ملک مطیعی داشته باشیم و عملکرد و توانمندی او را ارزش‌گذاری کنیم باید ببیزیریم که او در کنار محمدعلی فردین و بهروز وثوقی، از ارکان سینمای ایران پیش از انقلاب بود و حتی با ابراز تأسف نسبت به «فیلمفارسی»‌های پیش از انقلاب، نمی‌توان از زیر بار تاریخ سینمای ایران شانه خالی کرد. ملک مطیعی قریب به سی سال در سینمای پیش از انقلاب و در حدود صد فیلم به ایفای نقش پرداخت اما پس از انقلاب و با تغییر چارچوب‌های حاکم بر سینمای ایران، دیگر نتوانست بر پرده نقره‌ای حاضر شود - جز نقش کوتاهی در دو فیلم «برزخی‌ها» به کارگردانی ایرج قادری در سال ۱۳۶۱ که مدتی پس از اکران متوقف شد و «نقش نگار» به کارگردانی علی عطشانی در سال ۱۳۹۲ - ممنوعیت حضور ملک مطیعی در سینمای پس از انقلاب و به عبارتی عدم حق کار کردن او در سینما، موضوع مورد بحث سینماگران در روزهای پس از درگذشت او بود. اما این که چرا ملک مطیعی - به منزله نمادی از بازیگری در سینمای پیش از انقلاب و نه شخص او - اجازه فعالیت در سینمای پس از انقلاب را پیدا نمی‌کند، موضوع نوشتار پیش رو است.

سینما و انقلاب

سینمای ایران در مقاطع انقلاب اسلامی و بعد از آن، خصوصاً در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، ناخودآگاه تحت تأثیر عواملی خارج از متن و اراده درونی سینما، بدل به هنری ماهیتاً سیاسی شد. چنین جایگاهی، پیش از این که نتیجه کار ده‌های اندیشه‌گون و یا حتی زائریک سینما، سینماگران و یا حتی اندیشه سیاسی آنان در روزهای بعد از انقلاب باشد، ناشی از تعارضی درونی و بنیانی میان اذهان و افکار اغلب نیروهای سنتی انقلاب با ذات سینما به عنوان عامل و حامل بزرگترین و بارزترین مظهر مدرنیته در دل جامعه بود. توضیح آن که ضدیت با سینما در ایران ریشه عمیقی دارد. به عنوان مثال در سال ۱۲۸۳، شیخ فضل‌الله نوری، در اولین خانه فیلم عمومی ایران که تنها در تهران برپا شده بود، شرکت و آن را ممنوع اعلام کرد. همین امر سبب شد تا تنها پس از یک ماه فعالیت این نهاد متوقف شود. شیخ فضل‌الله نوری، سینما را به عنوان نمادی از غرب زدگی، «دروزی خواب‌آوری» توصیف کرد که پیروان را مبتلا به بیماری «کشنده یا مهلک» می‌کند. در مثال دیگر، مجتبی نواب صفوی، یکی از رهبران جمعیت فدائیان اسلام در صحبت از سینما و تأثیر مستقیم آن بر جامعه، سینما را همراه با دیگر واردات غربی، «کوره ذوب» می‌نامید که یوی آن از تمام ارزش‌ها و معنویات جامعه مسلمان بلند می‌شود. انقلابیون سنتی در آستانه انقلاب ۵۷ نیز با برخورداری از این پشتوانه فکری و تاریخی نسبت به سینما، آن را مستقیماً عامل فساد، بی‌بند و باری فحشا و ابستگي فرهنگی و در یک کلام سمبلی از دوران طاغوت می‌دانستند. اما این بار، مخالفین سینما نسبت به مخالفین عقیدتی-نگرشی دوره اول سینما در ایران، قدرتمندتر و از لحاظ موقعیت و جایگاه از توان اجرایی بیشتری برخوردار بودند. اگر در روزهای اول ورود سینما به ایران، سنت گرایان مخالف سینما، تنها از قدرت ابراز مخالفت لفظی با سینما - به عنوان اصلی‌ترین عامل مدرنیته و حامل ابزارهای انحطاط سنت‌های ملی و مذهبی - بهره می‌بردند، این بار همراه با پیروزی انقلاب، با درون مایه‌های سخت سنتی و مذهبی که در قالب یک پرسوه هدفمند و اندیشیده شده به وقوع پیوسته بود، خود سینما را هدف قرار داده بودند. در واقع آن‌ها می‌کوشیدند تا مدرنیته و تمامی ظواهر آن را از جامعه انقلابی حذف کنند؛ سینما نیز جز یکی از ظواهر مدرنیته چیزی نبود. بدین ترتیب، مسأله «بودن یا نبودن» سینما بود. سینما به عنوان مظهر فساد، غرب زدگی و طاغوت، قبایی که فشر سنتی تر انقلاب برای این دردانه هنر که تعاری دوخته بودند، آماج شدیدترین حملات سنت گرایان قرار گرفت. در این میان آنچه که اندک حاشیه امن تصور برای سینماگران را نیز مورد ملاحظه قرار می‌داد، وابستگی، بدنامی و عدم پیوستگی جریان غالب سینما و سینماگران با روح انقلاب بود. کم‌اینکه رویکردهای حکومتی سینمای پس از انقلاب نیز، بدبینی عمیقی را در میان انقلابیون نسبت به این هنر ایجاد کرده بود. مجموعه این عوامل، ضریب اطمینان از ادامه حیات سینما را در دوران جدید ایران به حداقل می‌رساند.

تا با هم رنگ نشان دادن خود با جماعت، مطالبات انقلابی را عمدتاً با اهدافی غیر فرهنگی به تصویر بکشند. از آن جا که چنین رویکردی طبق شناخت و درک درست و یا حتی ایمان و اعتقاد صورت نگرفته بود، منجر به ساخت آثار ماندنی نشد. نتیجه چنین وضعیتی فقط تغییراتی سطحی و ظاهری در سینما و فرهنگ بود. در حالی که این دست آثار، با استفاده از شرایط حساس جامعه، با این که از همان آیشخور سینمای نازل سابق سیراب می‌شدند، به روی پرده آمدند، برخی از فیلم‌های اندیشه‌گون، به بهانه‌هایی از قبیل پوشش بازیگران و... از اکران بازماندند؛ نظیر «خط قرمز» مسعود کیمیایی و «مرگ یزدگرد» بهرام بیضایی. چنین وضعیتی، در نهایت منجر به گشوده شدن راه به نوعی سینمای سطحی، شعاری و انقلابی نما شد. بدین ترتیب سینمای ایران صاحب تعدادی اولاد ناقص‌الخلقه شد که از تعارض و تناقض میان درون و بیرون رنج می‌بردند؛ درون آثار متأثر و یا حتی کپی از فیلم‌فارسی بود در حالی که در ظاهر فیلم‌ها و دست اندر کاران سعی می‌کردند خود را هم رنگ انقلاب نشان دهند. این دوران دوران آغاز روندی است که در آن سنگ بنای سینمای بعد از انقلاب ایران نهاده شد؛ تجربه سینمایی فرمایشی، تبلیغاتی و سیاسی نما. تجربه‌ای که با اندکی شناخت از عاقبت هر نوع سینمای تبلیغاتی و دولتی، می‌توانست به وقوع نپیوندد. هر چند با استناد به شرایط پیرامونی سینمای ایران پس از انقلاب، شاید بتوان گفت این رویکرد ناگزیر بود چرا که در این شرایط سینما بیش از هر چیز، محتاج اثبات برادری خود با انقلاب بود.

نخستین چالش‌ها

هژمونی گفتمان انقلابی و لزوم پیوستن به این گفتمان برای ادامه فعالیت در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب، دو گروه را بیشتر از گروه‌های دیگر در سینمای ایران وسوسه به بهره جویی از مقبولیت این گفتمان در جهت پیشبرد امیال و اهداف فردی و گروهی شان کرد. گروه اول تعدادی از بازماندگان سینمای نازل سابق بودند که در تمام جوانب با انقلاب فاصله داشتند اما با ابراز توبه‌های ظاهری از گذشته خود، مسیر ادامه فعالیت خود را در سینما هموار کردند. این گروه سالوسانه، با سوءاستفاده از احساسات انقلابی اجتماع، در کان فیلم‌فارسی را بر پایه موضوعات انقلابی نما برپا کردند. آنچه در نگاه اول نقطه اشتراک فیلم‌های ساخته‌شده توسط اعضای این گروه را رقم می‌زند، نوعی رویکر سیاسی نمایانه، متظاهرانه، سطحی و شعاری در این گروه از فیلم‌ها است که گاه فارغ از موضوع و داستان، در انتخاب نام فیلم‌ها جلوه‌گری می‌کند. چنین سوء استفاده‌ای، البته تمام ماجرا نبود. سوی دیگر سکه نیز مربوط به رویکردی می‌شد که فیلم‌فارسی سازان، به بازنمایش داستان‌های انقلابی می‌پرداختند. داستان این فیلم‌ها، غالباً بر مدار همان داستان‌ها و مضامین فیلم‌فارسی می‌چرخید، با این تفاوت که در سطح روی، مناسبات انقلابی، شورش کارگران بر فودال‌ها و... جایگزین داستان‌های عشقی - جاهلی سابق شده بود. گروه دوم اما که پیوندگان طریق سینمای سیاسی بودند، به دنبال امیال و اهدافی غیر از سینما، در بدنه سینمای آن زمان حضور داشتند. این عده بیشتر به سودای تبلیغ اهداف، جریان‌ات و افکار سیاسی، فعالیت در سینما را پیش گرفته و برای نیل به هدف اولیه، مضامین سیاسی و ایدئولوژیک را دست مایه خلق آثارشان قرار دادند. از این منظر، جدای از خاستگاه‌های فکری سازندگان، آنچه این آثار را از آثار گروه اول تفکیک می‌کند، اندیشه آشکار و ذات شعاری حاکم بر این فیلم‌هاست که خط افتراقی میان اندیشه شعاری این گروه و بی‌اندیشه‌های سرشار در گروه اول

ترسیم می‌کند. اما در سوی دیگر جریان، آنچه این آثار را نیز به سان آثار مربوط به طیف اول به رده آثار نازل می‌راند، هویت گمشده سینما در پس شعارهای سطحی فیلم‌هاست. به عبارت بهتر، حلقه گمشده فیلم‌های این طیف، سینما و حلقه گمشده فیلم‌های متعلق به گروه اول، اندیشه و صداقت است. گروه اول، بی‌توجه به چگونگی و بی‌اعتقاد به خاستگاه‌های انقلابی‌گری، شرایط اجتماعی - اقتصادی و نقش آن‌ها در انقلاب، با ساخت آثاری از قبیل «مفسدین» و «سرباز اسلام» امان منطقی، «سیم خاردار» مهدی معدنیان، «برزخی‌ها» ایرج قادری و... ساده انگارانه سعی در اتصال خود به بدنه سینمای سیاسی داشتند و گروه دوم نیز با این که اساساً در بدنه انقلاب قرار داشتند، با ساخت آثاری از قبیل «برای آزادی» حسین ترابی، «توبه نصوح» محسن مخملباف و... سعی در بسط ایدئولوژی‌های خاص با واسطه سینما داشتند، در حالی که توانایی و شناخت چندانی از سینما نداشتند. به عبارت دیگر چالش سینمای پس از انقلاب ایران چنین است: آثانی که سینما را می‌شناختند، یا اجازه فیلمسازان نداشتند و یا این که به واسطه عدم شناخت از مناسبات جدید فرهنگی و اجتماعی، مجدداً بر خون فیلم‌فارسی نشسته بودند و آثانی که انقلاب و مناسبات جدید پس از انقلاب شناخت داشتند، سینما را نمی‌شناختند تا با آن آثارشان را با ظاهری موجه‌تر ارائه نمایند. این دو گروه اگرچه ظاهراً از لحاظ نیت و درونیات تفاوت‌های بنیادی با یکدیگر داشتند، اما اشتراکی عمیق آنان را به هم نزدیک می‌کرد و در یک راستای کاربردی قرار می‌داد که آن سوءاستفاده یا استفاده بد از ابزارهای بیان مسائل سیاسی در سینما، با هدف دستیابی به اهداف غیر سیاسی و غیر سینمایی و عمدتاً اقتصادی در گروه اول و سیاسی و غیر سینمایی در گروه دوم بود. این دو گروه، به واسطه ظاهر به سیاسی‌نمایی و رویکردهای تابع این امر که به تمکین بی‌قید و شرط از خواسته‌های طبقه حاکم به منظور تقویت و تثبیت خود می‌انجامید، سینمای سیاسی ایران را از مسیر یک دیدگاه اوتوپیاپی دور کرده و شمال و خاتمه یک سینمای حکومتی را برای سینمای ایران ترسیم کردند؛ رویکردی که ظاهراً مقبول نظر حکومت هم قرار گرفت و حمایت‌های بعدی از این سینما را در پی داشت. شاید بتوان تشکیل ارگان‌های حکومتی برای نظارت و اداره سینما، نظیر حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی را نتیجه مقبولیت حکومتی رویکرد متظاهرانه گروه‌های فوق‌الذکر برشمرد.

فرجام سخن

فیلم‌های تولید شده در سال‌های نخست انقلاب، اگرچه مبتنی بر سوار شدن بر امواج مطالبات زمانه و سلباب عدل‌های خاص بود و سینما را به ورطه نوعی پرداخت عوامانه کشاند، اما پیش از هر کار کرد دیگری، نظرات انقلابیون سنتی را به مقوله سینما تعدیل کرد. ساخت این آثار، آن هم در دورانی پرتلاطم و سوء تفاهم برانگیز، با هر کیفیت سینمایی و زیبایی‌شناسی، روزنه‌امیدی برای اطمینان از تدوام راه سینما بود. اگرچه شاید بی‌رحمانه باشد اما باید گفت که حذف برخی از اهالی سینمای پیش از انقلاب و خاتمه حیات هنری آنان، به حاشیه رفتن تولیدات سینمایی اندیشه‌گون پس از انقلاب به سبب عدم پیروی از برخی قواعد و مناسبات حکومتی جدید نظیر حجاب و در نهایت تولید آثاری سینمایی سیاسی نما یا سطحی نازل - توسط عناصر سینمایی پیش از انقلاب که فاقد درک صحیحی از مناسبات جامعه انقلابی بودند و همچنین انقلابیونی که به القاب سینما آشنایی نداشتند - برای اثبات توانمندی خدمت سینما به انقلاب، بهایی بود که سینماگران پرداختند تا این هنر به بقای خود ادامه دهد.

نادر مشایخی، آهنگساز و رهبر ارکستر، در گفت‌وگو با ایسنا، درباره قطعه «۱۱ ستاره» به خوانندگی سالار عقیلی و آهنگسازی بابک زرین، اظهار کرد: نمی‌دانم این کار برای جام جهانی مناسب است یا نه اما به طور کل و به هزار دلیل می‌گویم این سرود خیلی ضعیف است. او تصریح کرد: موسیقی سرود تیم ملی فوتبال بسیار ضعیف است و حیث صدای سالار عقیلی که برای چنین کاری بخواند. مشایخی خاطر نشان کرد: تیم ملی در جام جهانی بازی می‌کند و برمی‌گردد و این چیزها هم فراموش می‌شود. گذشته از تمام این‌ها سرود باید حالتی داشته باشد که وقتی آن را می‌شنویم یادمان بماند و ما را به مفهوم موضوع مورد نظر و هیجان ارجاع دهد. این آهنگساز اضافه کرد: در این کار هر چه هست قبلا به انواع مختلف بارها شنیده‌ایم. بر این اساس کار ضعیف، الکی و از سر باز کردن ساخته شده است. او توضیح داد: ارکستراسیون این قطعه ضعیف است و ارکستر، آن حضور لازم را ندارد. تمام زورش را می‌زند چیزی به ما بگوید و مانند آدمی است که مدام کنار گوش ما داد و بیداد می‌کند. مشایخی گفت: در این قطعه از کلیشه‌هایی استفاده شده که متعلق به ۴۰ سال قبل هستند. اگر می‌خواستند کارشان پاپ باشد، چیزی که استفاده کرده‌اند، از مد افتاده است. اگر می‌خواستند اسطوره‌ای باشند، استفاده ضعیف از گروه پاپ به طور همزمان با ارکستر، رگه‌های اسطوره‌ای را به طور کامل از آن گرفته است. او در پایان تأکید کرد تنها نکته مثبت، سالار عقیلی است که متأسفم چرا روی این موسیقی خوانده است.



کلاغ سفید بر شانه‌های فردوسی

شخصیتی و نوع روابط دوستان در گروه و نگاه یکایک آن‌ها به مقوله موسیقی، زندگی و جامعه ریشه دارد تا این که وابسته به نیاز بازار یا مسائل دیگر باشد. عمده گروه‌ها یا افرادی که در بازار موسیقی ایران فعالیت می‌کنند، پس از موفقیت یک آلبوم، دیگر همان مسیر را ادامه می‌دهند و با روحیه‌ای محافظه کارانه اسیر یک تکرار می‌شوند و از قواعد بازار پیروی می‌کنند و خلاقیت خود را از دست می‌دهند، اما گروه دال حداقل در دو آلبوم منتشر شده، چنین نکرده است و همچنان هم با استقبال مواجه است. این مهم چگونه میسر شده و آیا ادامه خواهد داشت؟

در مورد قدم دوم و برای آلبوم دوم، اتفاقا ما محافظه کاری هم داشتیم. به هر حال کنار گذاشتن روشی که مخاطب داشته و گروه با آن شناخته شده است و تولید کردن محصولی کاملا جدید، قاعدتا ریسک بزرگی است اما از طرف دیگر، درگیر تکرار شدن و عدم ایجاد خلاقیت نیز کار درستی نیست. در همین بازار موسیقی گروهی بود که جسارت بیشتری به خرج داد و از آلبوم اول خود فاصله زیادی گرفت ولی مخاطب از این تغییر استقبال نکرد. از طرفی گروهی هم بود که اسیر تکرار شد و تغییر ایجاد نکرد و باز هم مخاطب راضی نشد و در نظرش همان آلبوم اول خوب بود. پس ما راه پر خطری را پیش رو داریم. از این نظر که باید کاری انجام دهیم که هم جسارت و نوآوری داشته باشد و هم از اصل خودمان دور نشویم. به نظر می‌رسد در «کلاغ سفید» این اتفاق افتاده است و خیلی خوشحالم که تا این لحظه استقبال خوبی از آن شده است. ما دائما با هم صحبت می‌کنیم. فکر می‌کنیم و می‌خواهیم حرکتمان رو به جلو باشد. در واقع آن چیزهایی که بلد هستیم را پیاده کنیم. چیزهای جدید یاد بگیریم و در همان فضای که برای خودمان ایجاد کرده ایم، کار کنیم.

گروه دال تجربه تلاش برای یخش رایگان کنسرت خود بر روی اینترنت را دارد. هدف گروه از این اقدام چه بود و چه بازخوردهایی را به دنبال داشت؟

ما تلاش زیادی کردیم که در کنسرت اردیبهشت ۹۶ این اتفاق بیفتد. هدف اصلی گروه نیز در واقع دوستان عزیز بودند که به هر دلیلی توان دیدن این اجراها را از نزدیک نداشتند و یکی از مهمترین دلایل، شهر مشهد و شهرستان‌هایی بودند که برای برگزاری کنسرت با محدودیت‌هایی مواجه هستند که البته دلایل آن مشخص و واضح نیست چون این مسائل طبق قانون مشخصی اتفاق نمی‌افتند و تمام مباحث کاملا سلیقه‌ای و بر اساس منطق شخصی رخ می‌دهند. به هر حال این راهی بود که ما توانستیم برای دوستانی که مایل هستند صدای دال را بشنوند - هر چند که به کیفیت حضور فیزیکی در برنامه نیست - فراهم و فقدان ذکر شده را جبران کنیم. اما متأسفانه با همین مسأله هم موافقت نشد و مشکلاتی بر سر راه قرار گرفت و مجوز پخش اینترنتی روز قبل از اجرا لغو شد که قطعاً اتفاق ناخوشایندی برای ما بود.

برای نخستین بار است که گروهی با سبک تلفیقی و در حد و اندازه دال، به خراسان و به طور خاص به مشهد آمده و به اجرا پرداخت. این اتفاق را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ حال و هوا و شرایط سالن را در شب اجرا چگونه دیدید؟

خاطره‌ای بسیار شیرین و لحظات به یاد ماندنی را در شهر زیبای مشهد داشتیم و می‌توانم بگویم مخاطبین مشهدی ما، جزء پر انرژی ترین، فهم‌ترین و همراه‌ترین مخاطبان بودند. همچنین تیم اجرایی، با تمام کم و کاستی‌هایی که ناشی از بی‌تجربه بودن مشهد در برگزاری کنسرت است، بسیار خوب عمل کرد. نواقص موجود نیز با باز شدن قفل مجوز کنسرت‌های بیشتر، قطعاً بهتر می‌شود. نورپردازان، صدابرداران و مدیران اجرایی و سایر مسائل با فراهم شدن بستر برگزاری کنسرت‌های متعدد، می‌توانند رشد و پیشرفت بیشتری داشته باشند. تجربه اجرا در مشهد اما در عین حال کمی ناراحت کننده بود، آن هم از این جهت که این مردمان خوب و با احساس - در جایی که اساتیدی چون محمدرضا شجریان در آن متولد شده‌اند - به خاطر شرایطی خاص، از داشتن کنسرت‌های بیشتر محرومند. امیدواریم که باز هم این اتفاقات تکرار شود. نه فقط برای گروه دال بلکه برای تمام هنرمندانی که فعالیت می‌کنند و مخاطبانی در خراسان دارند که تشنه شنیدن صدای سازشان هستند.

زمانی درست است که این صداها به گونه‌ای با هم ترکیب شوند که مخاطب نتواند آن‌ها را از یکدیگر تفکیک کند. تلفیق باید در تار و پود موسیقی باشد نه این که چند لایه صدا از جغرافیاهای گوناگون بر هم سوار شوند و به نوبت هر کس نقش خود را ایفا کند. فکر می‌کنم این اتفاق باید به نوعی بیفتد که این تلفیق طوری در هم تنیده شود که مخاطب موسیقی، یک صدای یکپارچه بشنود و در هر ثانیه از موسیقی بتواند به یاد بیاورد که این هنرمند در چه جغرافیایی در حال زندگی است و به نمایندگی از چه مکان و فرهنگی با مخاطب سخن می‌گوید. اما به صورت کلی برخی سازها در واقع پایه اصلی موسیقی ما هستند؛ پیانو، ویالون سل و دودوک. تقریباً می‌توان گفت این‌ها همیشه هستند و اگر ما از سازهای دیگری بتوانیم کمک بگیریم، برای انسجام و فضایی که دلمان می‌خواهد به گوش برسد، حتما استفاده می‌کنیم. مثلاً در آلبوم دوم و به دنبال احساس نیاز برای صدایی خاص، از عود و ساوند افکت استفاده شده است. مثلاً در سازهای کوبه‌ای تا حدی شاید صدای سازها شبیه به درامز شده باشد درحالی که درامز نیست و فقط طبل اسنر درام اضافه شده است، چرا که احساس کردیم اگر یک ریتم ساده به این شکل به گوش برسد، بیشتر در قالب موزیک است.

جامعه ایران گرفتار نوعی خشونت چه در بُعد فردی و چه در بُعد روابط کلان‌تر اجتماعی است، اما گروه دال که نام خودش را از حرف اول واژه دوستی گرفته است، شاید منفک از متن جامعه، لطافت خاصی را در قطعات خود دنبال می‌کند و کارهای تولیدی اش چه در فرم و چه در محتوا آرامش بخش است، حتی می‌توان خصوصی‌ترین لحظات زندگی مان را با این قطعات زندگی کنیم. چگونه این امر میسر شده است؟ هدف گروه دال از تولید این نوع موسیقی در شرایط فعلی چیست؟

عبارت آرامش بخش که از آن استفاده می‌کنید، شاید به نظر فردی دیگر غمگین و بسیار آرام یا در نظر فرد دیگری، حالت شیدایی داشته باشد. در واقع این همان جادوی هنر و موسیقی است که می‌تواند حس‌های مختلف را در انسان‌های متفاوت برانگیزد. چگونه میسر می‌شود، باید گفت این حال ماست و ما هیچ وقت منفک از جامعه نیستیم و قرار نیست اگر خشونت در جامعه هست ما آن خشونت یا ناامیدی را نمایان‌تر کنیم. شاید گاهی اوقات لازم باشد که به بستر ناامیدی، امید بدهیم یا لازم باشد به برخی مفاهیم اجتماعی که احساس می‌شود، اشاره کنیم. ما قطعاً به عنوان افرادی که در این جامعه زندگی می‌کنیم، از آن حس و حالی می‌گیریم و در کارمان تأثیر می‌گذارند. اما بسیار پیش آمده است که مسیر، خود ما را پیش برده است. هدف دال این نیست که عیناً مفاهیم جامعه را منتقل کند یا خیلی منفک و متضاد باشد. در مورد هدف گروه در تولید محتوا هم باید گفت که محتوا چیزی نیست که ماواری آن، دلیل و منطق محکمی داشته باشد و بخواهد با برنامه ریزی انجام شود. همان طور که می‌دانید بخش زیادی از کار هنری به درونیات انسان‌ها متصل است و باید شخصیت‌ها را آنالیز کنیم تا بتوان متوجه شد چه اتفاقی در جریان است که چنین خروجی ایجاد می‌شود. به همین علت فکر می‌کنم بحث محتوا بیشتر در ویژگی‌های

تجربی یا موسیقی بر پایه سازبندی است. از همان ابتدا همگی روی حضور سازهای مختلف، متفق القول بودیم و فضای صدایی حاصل از آن را دوست داشتیم. شاید بتوان گفت که گروه ما هم تولید کننده موسیقی است و هم ترانه، در واقع تمام اجزای موسیقی دال، از ترانه گرفته تا نوع استفاده از سازهای پرکاشن و هارمونی‌های استفاده شده، همه تولیدی و به نوعی مختص گروه است. **چرا انتخاب شما موسیقی تلفیقی بود و این سبک را برگزیده اید؟ علت آن نوعی احساس نیاز در بازار موسیقی ایران نسبت به چنین سبکی است یا مسأله‌ای دیگر دخیل است؟ اگر این نیاز وجود دارد علت آن را در چه عواملی می‌دانید؟**

این که می‌گویید موسیقی تلفیقی شاید نگاه درستی نباشد. البته که ما سعی می‌کنیم آن چیزی که اسمش را تلفیقی می‌گذاریم، در تار و پود موسیقی ما اتفاق بیفتد نه اینکه صرفاً یک ساز ایرانی در کنار یک ساز غربی قرار بگیرد و این را تلفیق بگوییم. اما به صورت کلی این که چرا این نوع موسیقی را انتخاب کرده ایم، بخش زیادی از آن شاید به اراده و خواست خود ما نبوده است و به واسطه موقعیت زمانی و جغرافیایی - ما در عصری قرار داریم که عصر ارتباطات و گسترده شدن روابط بین المللی و از بین رفتن مرز هاست و به نوعی رسانه‌ها برای ما انتخاب شده است! همه ما به راحتی می‌توانیم به انواع موسیقی‌های دنیا دسترسی پیدا کنیم و بسیاری از آهنگسازانی که در ایران فعالیت می‌کنند، از آثار موسیقی غربی و شرقی تغذیه می‌شوند. بنابراین در ناخودآگاه همه ما، ترکیبی از نواهای جغرافیاهای مختلف است و ما نیز به عنوان یک گروه جوان که در این زمانه زندگی می‌کنیم، ناگزیر تحت تأثیر موسیقی غربی و غیر ایرانی قرار خواهیم گرفت. همان طور که می‌توان در ترکیه، کشورهای عربی، آذربایجان و کل خاورمیانه دید که هنرمندانی پا به عرصه موسیقی می‌گذارند که موسیقی آن‌ها، ترکیبی از حال و هوای تأثیر گرفته از موسیقی غرب، جاز، راک الکترونیک و موسیقی بومی کشور خودشان است.

همچنین در جامعه ما نیز قشری هستند - مخصوصاً قشر جوان - که چندان طرفدار موسیقی اصیل ایرانی نیستند و از طرفی موسیقی پاپ را نیز دوست ندارند. لذا باید بینابینی وجود داشته باشد با عنوان تلفیقی. گویی احساس این نیاز، این است که خوراک موسیقی خوب کم است. واقعاً محدود گروه‌ها و خواننده‌هایی هستند که بتوان از آن‌ها نام برد و از موسیقی شان دفاع کرد. ما هم از اتفاقاتی که در جهان و جامعه خود در حال وقوع است، مستثنی نیستیم. در نهایت شاید بتوان گفت که انتخابی ارادی برای برگزیدن موسیقی تلفیقی، به آن شکل نبوده و وابسته به شرایط خودمان و سلیقه‌هایی که برای ما شکل گرفته است، سراغ این نوع موسیقی رفته ایم.

اصولاً چه نگاهی به موسیقی تلفیقی دارید و این نوع موسیقی را از چه جنسی می‌دانید؟ مثلاً در نخستین آلبوم منتشر شده گروه دال به نام «گذر از اردیبهشت»، با گسترده‌گی سازها مواجه هستیم و نوای ویلنسل و پیانو تا ناله دودوک، در این آلبوم به گوش می‌رسد. در آلبوم دوم «کلاغ سفید» هم از ارکستر زهی بهره برده اید و در برخی کارها هم از ساوند افکت‌های الکترونیک و آکوستیک استفاده شده است.

نگاه ما به موسیقی تلفیقی این گونه است که تلفیق



امیرضاکرامتی
کارشناسی حسابداری ۹۲

پیش مصاحبه، در اسفند ۱۳۹۲ با انتشار تک آهنگ «آوازم را می‌رقصیدی»، گروه «دال» ورود خود به بازار موسیقی ایران را اعلام کرد؛ گامی استوار برای آغاز مسیری دشوار. گام‌های بعدی نیز با دقت و صلابت بیشتری پیموده شد و در سال ۹۳ با چند تک آهنگ دیگر که در فضای مجازی منتشر کرد، جایش را در بین مخاطبان موسیقی تلفیقی پیدا کرد. در همان سال قطعه «طعم شیرین خیال» را برای تیتراژ فیلمی با همین نام به کارگردانی کمال تبریزی ساخت. اولین آلبوم گروه دال با نام «گذر اردیبهشت»، در بهار ۹۵ منتشر و جزء پر فروش ترین موسیقی های سال شد. موسیقی گذر اردیبهشت، در سی و دومین جشنواره موسیقی فجر، برنده لوح تقدیر بهترین موسیقی تلفیقی سال و همچنین کاندید جایزه «باربد» در بخش آهنگسازی شد. وجه تسمیه گروه دال، واژه دوستی است و گروه دال نامش را از اولین حرف واژه دوستی گرفته است. اعضای این گروه را امین هدایتی (خواننده)، شایان شکرآبی (آهنگساز و پیانو)، غزل مهدوی (شاعر و ترانه سرا)، یزدان بهمنی (سازهای هندپن و کوبه ای) و میلاد سعیدی (سازهای کوبه‌ای) تشکیل می‌دهند. همچنین فرشاد رضایی (گیتار باس) و آرش آذر (دودوک) نیز دال را همراهی می‌کنند. دومین آلبوم گروه دال نیز با عنوان «کلاغ سفید» در اسفند ۹۶ عرضه شد که با استقبال کم نظیر مخاطبان بازار موسیقی مواجه شد. در حاشیه اجرای گروه دال در مشهد که به همت کانون موسیقی دانشگاه فردوسی امکان آن فراهم شده بود، فرصتی دست داد تا با شایان شکرآبی، سرپرست و نوازنده پیانو گروه دال و میلاد سعیدی، نوازنده پرکاشن، به نمایندگی از گروه دال، گفت و گویی داشته باشیم. در این گفت و گو از انگیزه تشکیل گروه دال، چرایی انتخاب سبک موسیقی تلفیقی و... سخن به میان آمده است. آنچه در ادامه می‌خوانید، بخش‌هایی از این گفت و گوی تفصیلی است.

سر آغاز فعالیت گروه دال به اسفند ۱۳۹۲ بازمی‌گردد. گروه‌های مختلفی نظیر «دنگ شو»، «پالت»، «چار تار» و... پیش از شما در سبک موسیقی تلفیقی فعالیت داشته اند. انگیزه شما از تشکیل گروه دال چه بود؟ این سؤال را از دو جهت می‌پرسم؛ اول این که زمینه فکری تشکیل گروه دال چه بود و چه کانسپت ذهنی نسبت به فرم و انسجام محتوای موسیقی تلفیقی داشتید و دوم این که وجه تمایز گروه دال با سایر گروه‌های فعال در زمینه موسیقی تلفیقی چیست؟

انگیزه ما از تشکیل گروه چیزی جز یک دغدغه مشترک نبود. چند دوست کنار هم جمع شده بودیم و سال‌ها به این فکر بودیم که فعالیت خودمان را به صورت جدی منتشر کنیم. ما حدوداً از سال ۹۰ با یکدیگر ساز می‌نواختیم و یک کنسرت با گروهی تحت عنوان «دیگر» در تالار وحدت روی صحنه بردیم. آزمون و خطا کردیم و حدوداً بعد از یک سال و نیم ساز زدن کنار هم و رد و بدل کردن موسیقی، به صورت تجربی و آزمون و خطا، به یک موسیقی تجربی رسیدیم که نتیجه اش را در «آوازم را می‌رقصیدی» می‌توانید بشنوید. ترکیب بندی سازها، نوع نگاه به آهنگسازی، تنظیم و ترانه سرایی که به آن دست یافتیم در این اثر یافت می‌شود. ما به عنوان گروهی که می‌خواستیم بعد از این گروه‌هایی که نام بردید، پا به عرصه بگذاریم، بازار موسیقی ایران را رصد کردیم و باید این کار را انجام می‌دادیم. قطعاً از این گروه‌ها تأثیر گرفته‌ایم اما نه تأثیری که بخواهیم ببینیم آن‌ها چه راهی رفتند که ما نیز برویم بلکه تأثیر به نوعی که سعی کنیم نوآوری خود را داشته باشیم و حرف تکراری نزنیم. قطعاً اگر نسخه‌ای تکراری بودیم مخاطب به گروهمان جذب نمی‌شد. وجه تمایز ما با سایر گروه‌ها را نیز خود مخاطب متوجه می‌شود و به توضیح نیازی نیست. هر گروهی به هر حال ویژگی‌های منحصر به فرد خودش را دارد همان طور که هر فرد ویژگی‌های خاص خود را دارد و بودن افراد کنار هم می‌تواند ترکیب جدید و خاصی را ایجاد کند. در گروه ما با توجه به پیشینه موسیقی ایرانی که تک تک بچه‌ها دارند و همچنین نگاه‌های مدرنی که به موسیقی داریم و علاقه مند هستیم که آن‌ها را تجربه کنیم، چنین ترکیبی ایجاد شده است و نیاز به توضیح بیشتر نیست. آنچه به عنوان موسیقی تلفیقی گفته می‌شود، به نظر ما موسیقی



اگر سرمار را می‌زدیم، مارهای دیگر به وجود نمی‌آمد

امان الله قرایی مقدم، جامعه شناس و استاد دانشگاه در گفت و گو با خبرنگار «انتخاب» درباره ماجرای تعرض به دانش‌آموزان در مدرسه‌ای در غرب تهران و این‌که بیان این آزار و اذیت‌ها در جامعه، نوعی تابو به شمار می‌رود، گفت: کاری که آن آقا کرد، خودش شکستن تابو بود؛ هم برای جامعه هراس ایجاد کرد هم از نظر اجتماعی و حتی سیاسی برای کشور زیانبار بود. او ادامه داد: این فرد تمام اخلاقیات و انتظاراتی را که از آموزش و پرورش در جامعه وجود دارد، زیر سؤال برد و لطمه و ضربه بدی به آن وارد کرد. قرایی مقدم درباره علت و چرایی رخ دادن چنین رویادهایی، با اشاره به سابقه فعالیت‌ها و تألیفات خود در حوزه آموزش و پرورش گفت: وقتی آموزش و پرورش به دست ناهلان افتاد و افراد غیرمتخصص را وزیر کردند و لیسانس ریاضی و جغرافیا را - که تخصصی مرتبطی ندارند - به عنوان مدیر مدرسه استفاده کردند و به اهمیت نقش مدیر مدرسه و پس از او ناظم، به عنوان اداره کننده مدرسه اهمیت ندادند، کار به این جا می‌کشد. اگر سر مار را می‌زدند، مارهای دیگر به وجود نمی‌آمد. وی افزود: کسی که قرار است معلم، معاون و ناظم شود و یا مدرسه را اداره کند باید از جمیع جهات مورد بررسی قرار گیرد.

وقایع اتفاقیه / شماره چهل و هشتم / نیمه اول خرداد ۹۷

فریاد می‌کشم پس هستم ...



هدف یا لذت مورد انتظار، متوقف شود. به طور مثال، عدم توفیق در پیگیری و احقاق حقوق شهروندی می‌تواند منجر به ناکامی شود. ساختار اقتصادی معیوب و تلاش برای رسیدن به سطح قابل قبولی از معیشت و نتیجه عکس گرفتن و همچنین قیاس وضعیت خود یا افشار مرفه جامعه - که در نتیجه همان ساختار معیوب اقتصادی است - می‌تواند به ناکامی‌هایی از این دست دامن بزند.

مطابق نظریه ناکامی پرخاشگری «دولارد»، اگر ما نتوانیم به آنچه می‌خواهیم و انتظار داریم برسیم، این امر موجب پرخاشگری خواهد شد. شدت پرخاشگری بستگی به اهمیتی دارد که فرد برای هدف قائل است و از رسیدن به آن محروم شده است. به عبارت دیگر شدت پرخاشگری به شدت ناکامی وابسته است. از جمله مفاهیم مهم این نظریه، مفهوم جا به جایی است. جا به جایی به مفهوم تغییر کانون توجه فرد از عامل ایجاد کننده تنیدگی روانی و ناراحتی و متوجه ساختن خشم به موضوع دیگری به عنوان جانشین است. به اعتقاد روانشناسان، هر میل یا خواسته غریزی که به مانعی برخورد کند و مجال بهره گیری و خشنودی نیابد، ایجاد تنیدگی روانی می‌کند. برای از میان بردن این تنیدگی ناراحت کننده خواسته مزبور یا پس زده می‌شود و به ناخودآگاه می‌رود یا این‌که جای خود را به خواسته دیگری که بر آوردن آن آسان‌تر است، می‌دهد. معمولا وقتی صحبت از ناکامی شدید عاطفی، اقتصادی، جنسی و یا سیاسی به میان می‌آید، فردی را تصور می‌کنیم که دچار محرومیت عاطفی، اقتصادی، جنسی یا سیاسی است؛

حمایت گرایی ایرانی

کنند، در این صورت نه تنها بازار شمع سازان رونق خواهد گرفت که بازار قصابان، بازار تولیدکنندگان موم، شمعدانی و... رونق زیادی خواهد گرفت و قطعا از این رونق هم گردش پولی زیادی در کشور شکل خواهد گرفت و هم اشتغال زایی زیادی خواهیم داشت، اما آیا این کار، عقلانی است؟ به عبارت دیگر باستیا عنوان می‌کند که در حضور گزینه‌های جایگزین خارجی که بسیار کارآمدتر از گزینه‌های داخلی هستند، تأکید بر حمایت گرایی و تولید داخلی اجناس ضعیف‌تر از گزینه‌های خارجی، به سرانجامی جز هدررفت منابع داخلی منجر نمی‌شود. طرفداران حمایت گرایی در دفاع از مواضع خود همواره به مثال‌هایی مانند تعرفه‌های آمریکایی بعد از جنگ داخلی یا زاین بعد از جنگ جهانی متوسل می‌شوند. اما هیچ گاه به نکاتی مانند افت هزینه نقلیه در آمریکا پس از جنگ داخلی به علت کشف کشتی بخار یا مشکلات زاین پس از دوره حمایت گرایی در تجارت بین الملل اشاره نمی‌کنند.

علاوه بر نکات فوق، به طور کلی مبحث تعرفه‌های حمایتی در ایران منجر به بروز مشکلات بسیار زیادی در سطح کلان شده است. اولین و شاید بارزترین مسأله در این مورد، به وجود آمدن قاچاق در ابعاد وسیع است. هنگامی که تعرفه‌های سنگین دولتی با میانگین تعرفه‌ای ۲۱ تا ۲۸ درصد - بنا بر گزارش‌های مختلف - برای واردات وضع می‌گردد، در برابر آن، قاچاق اجناس به علت وجود بازار مناسب برای فروش این اجناس، امری عقلانی و به صرفه به نظر می‌رسد. خصوصا برای مردم در مناطق مرزی ایران که از سطح رفاه مناسبی برخوردار نیستند. مسأله بعدی که به سبب وجود تعرفه‌ها در ایران، در عرصه اقتصادی با آن

تصور می‌کنیم، در صورتی که حمایت گرایی ایرانی

تصوری که تا حد قابل قبولی درست است. پژوهش‌های صورت گرفته توسط «کاتالانو» در آمریکا حاکی از آن است که با مختصر افزایش در میزان بیکاری در یک محله، میزان خشنونت در آن نیز بالا می‌رود و در همین مطالعات با کاهش سریع میزان بیکاری در اواخر دهه ۹۰، میزان جرایم خشنونت بار در این کشور به طور چشمگیری کاهش یافت. ولی این رابطه همواره برقرار نیست، کمالینکه در دوران رکود اقتصادی در دهه ۱۹۳۰ که محرومیت اقتصادی بیداد می‌کرد، میزان جرایم خشنونت بار چندان بالا نبود. حتی «کمیسون ملی بررسی علل و راه‌های پیشگیری از خشنونت» در ۱۹۶۹ به این نتیجه رسید که بهبود وضع اقتصادی می‌تواند احساس ناکامی را دامن بزند و خشنونت را افزایش دهد. یک علت روانشناختی بلافصل، وجود داشت که پدید آمدن احساس ناکامی را علی رغم بهبود شرایط واقعی تسهیل می‌کرد و آن انتظارات افزایش یافته در حوزه وضع قوانین مدافع حقوق مدنی بود. بنابراین نمی‌توان پدیده پرخاشگری را تماما ناشی از ناکامی دانست. اکنون سؤال اینجاست که چه تبیین دیگری می‌توان از آن ارائه داد؟

«بندورا» در پاسخ به این سؤال نظریه یادگیری اجتماعی خود را مطرح نمود که مطابق آن ناکامی فرد در دست یابی به هدف یا ناکامی به هر دلیل دیگر و نیز قرار گرفتن تحت فشار روانی، موجب بروز هیجان ناخوشایندی می‌شود که بسته به نوع واکنش‌هایی که بیشتر برای کنار آمدن با موقعیت‌های پر فشار آموخته و یاد گرفته است، آن هیجان ناخوشایند طیف وسیعی از واکنش‌ها را به طور بالقوه در وی سبب می‌شود. به



عبارت دیگر هر کسی که دچار ناکامی و فشار روانی می‌شود،

بسته به یادگیری‌های قبلی اش ممکن است پرخاشگری پیشه کند، یا از دیگران کمک بخواهد یا منزوی شود یا خود را با

مواد مخدر تسکین دهد. شاید حتی برای غلبه بر مانعی که موجب ناکامی و فشار روانی در او شده بود، تلاش و مقاومت بیشتری در پیش گیرد، تا به این ترتیب آن شرایط را تاب آورد. این‌که او کدام یک از این پاسخ‌ها و واکنش‌ها را برگزیند بستگی به این دارد که در گذشته کدام یک از آن‌ها احساس ناکامی او را بیشتر تسکین داده اند. افراد همواره در پاسخ به پیشامدهای محیطی رفتارهایی را الیراز می‌کنند و هر رفتار نیز نتایجی در بر دارد. رفتاری که با پاداش روبرو شود، تکرار خواهد شد. ولی رفتاری که به نتیجه ناخوشایندی بیانجامد دیگر تکرار نمی‌شود. افراد در نهایت از طریق همین فرآیند که «تقویت افتراقی» خوانده می‌شود، یاد می‌گیرند که رفتارهای موفق‌تر را برگزینند. فرض کنید فردی در فرآیند یک کار اداری، پس از صرف اتلاف وقت زیاد و تذکرات مکرر به کارمند مربوطه تغییری در روند کاری خود مشاهده نمی‌کند و بلافاصله پس

از بروز یک رفتار پرخاشگرانه، به هدف خود می‌رسد. مسلما این نتیجه مطلوب در واکنش رفتاری وی در آینده تأثیر خواهد داشت. انسان می‌تواند بازنمودی از موقعیت‌ها نیز در ذهن خود بسازد و با کمک آن پیامد احتمالی عمل خود را پیش بینی کند و از طریق این فعالیت شناختی، گنجینه رفتاری خود را شکل دهد. سومین منبع شکل دهنده این خزانه رفتاری، یادگیری مشاهد‌ای است، یعنی فرد از نتیجه رفتارهای دیگران به اصطلاح عبرت بگیرد و با ملاحظه برخی رفتارها که در دیگران منجر به نتیجه خوشایند شده اند، آن را بیشتر از بقیه انجام دهد. در این مورد می‌توان به افراد حاضر در اداره در مثال قبل اشاره کرد، آن جا که می‌بینیم بروز رفتارهای خشنونت آمیز و هنجارشکنانه دیگران نه تنها پیامد منفی ندارد که بعضا راهگشا خواهد بود. با توجه به آنچه که بدان اشاره شد، می‌توان این گونه بیان کرد که وجود ناکامی‌های اجتناب ناپذیر و گاه تحمیلی از سمت محیط و ساختار و تجربه هیجانات ناخوشایند، به سراخ رفتارهایی خواهیم رفت که از یک سو میراث گذشته دور که تحت تأثیرات فرهنگی ناشی از ۲۵۰۰ سال تاریخ سلطه حکومت‌های مستبد، زورگو و خشن بوده است و از یک سو حاصل آزمون و خطای موفقیت آمیز رفتار پرخاشگرانه در حال حاضر است. گویی ناکامی این چرخه را کلید می‌زند و پرخاشگری آموخته شده بازتولید می‌شود. به نظر می‌رسد فراخ از بُعد فردی خشنونت و پرخاشگری رو به افزایش در جامعه، شکستن چرخه خشنونت، نیازمند عزم همگانی و آسیب شناسی جدی از سوی حاکمیت و برنامه ریزی در این راستا است.



علی عبادتیان

کارشناسی اقتصاد۹۴

حمایت از کالای ایرانی در طول سالیان گذشته به علت روبرو شدن با چالش اقتصادی، همواره مبحثی مورد توجه بدنه حکومتی ایران و مردم ایران بوده است. این مهم بر هر انسان اجتماعی، بدیهی است که با افزایش تولید در یک کشور، اشتغال نیز افزایش می‌یابد و صادرات تولیدات نیز باعث افزایش ثروت و رشد اقتصادی می‌گردد. با نام گذاری سال ۹۷ به عنوان «حمایت از کالای ایرانی»، در تمام سطوح حکومتی و روشنفکری جامعه، صحبت‌های بسیاری در مورد شیوه حمایت از کالای ایرانی مطرح گردید. در مقاله پیش رو سعی دارم به شیوه‌های کنونی حمایت از کالای داخلی بپردازم، تأثیرات آن‌ها را بر بدنه اقتصادی کشور بررسی کنم و در نهایت به شیوه‌های دیگر حمایت از کالای داخلی می‌پردازم. شاید مهمترین و متداول‌ترین فرم حمایت گرایی اقتصاد را بتوان «دیوار تعرفه ای» خواند. اما آیا دیوار تعرفه‌ای در ایران با شرایط اقتصادی، فرهنگی و بروکراتیک ایران راه حل مناسبی است؟ آیا در کل می‌توان این شیوه را پاسخی مناسب برای افزایش تولید داخلی دانست؟ برای پاسخ به این پرسش، در ابتدا به مثال جالبی که «فردریک باستیا»، متفکر و اقتصاددان فرانسوی، عنوان می‌کند، می‌پردازم. فردریک باستیا به بیان داستانی از سرزمینی می‌پردازد که در آن شمع سازان، دادخواستی را به خدمت حاکم می‌برند و این دادخواست از این قرار است که اگر دولت بتواند شهروندان را مجبور کند که با استفاده از پرده‌های ضخیم پنجره‌های خود را ببوشانند و از ورود نور خورشید جلوگیری

عبارت دیگر هر کسی که دچار ناکامی و فشار روانی می‌شود،

بسته به یادگیری‌های قبلی اش ممکن است پرخاشگری پیشه کند، یا از دیگران کمک بخواهد یا منزوی شود یا خود را با

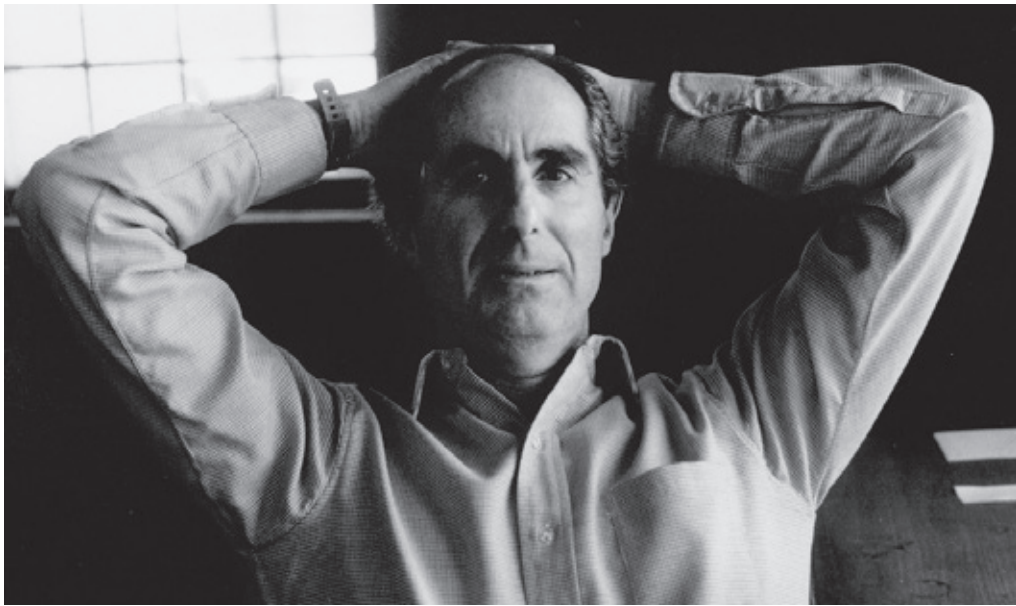
مواد مخدر تسکین دهد. شاید حتی برای غلبه بر مانعی که موجب ناکامی و فشار روانی در او شده بود، تلاش و مقاومت بیشتری در پیش گیرد، تا به این ترتیب آن شرایط را تاب آورد. این‌که او کدام یک از این پاسخ‌ها و واکنش‌ها را برگزیند بستگی به این دارد که در گذشته کدام یک از آن‌ها احساس ناکامی او را بیشتر تسکین داده اند. افراد همواره در پاسخ به پیشامدهای محیطی رفتارهایی را الیراز می‌کنند و هر رفتار نیز نتایجی در بر دارد. رفتاری که با پاداش روبرو شود، تکرار خواهد شد. ولی رفتاری که به نتیجه ناخوشایندی بیانجامد دیگر تکرار نمی‌شود. افراد در نهایت از طریق همین فرآیند که «تقویت افتراقی» خوانده می‌شود، یاد می‌گیرند که رفتارهای موفق‌تر را برگزینند. فرض کنید فردی در فرآیند یک کار اداری، پس از صرف اتلاف وقت زیاد و تذکرات مکرر به کارمند مربوطه تغییری در روند کاری خود مشاهده نمی‌کند و بلافاصله پس

از بروز یک رفتار پرخاشگرانه، به هدف خود می‌رسد. مسلما این نتیجه مطلوب در واکنش رفتاری وی در آینده تأثیر خواهد داشت. انسان می‌تواند بازنمودی از موقعیت‌ها نیز در ذهن خود بسازد و با کمک آن پیامد احتمالی عمل خود را پیش بینی کند و از طریق این فعالیت شناختی، گنجینه رفتاری خود را شکل دهد. سومین منبع شکل دهنده این خزانه رفتاری، یادگیری مشاهد‌ای است، یعنی فرد از نتیجه رفتارهای دیگران به اصطلاح عبرت بگیرد و با ملاحظه برخی رفتارها که در دیگران منجر به نتیجه خوشایند شده اند، آن را بیشتر از بقیه انجام دهد. در این مورد می‌توان به افراد حاضر در اداره در مثال قبل اشاره کرد، آن جا که می‌بینیم بروز رفتارهای خشنونت آمیز و هنجارشکنانه دیگران نه تنها پیامد منفی ندارد که بعضا راهگشا خواهد بود. با توجه به آنچه که بدان اشاره شد، می‌توان این گونه بیان کرد که وجود ناکامی‌های اجتناب ناپذیر و گاه تحمیلی از سمت محیط و ساختار و تجربه هیجانات ناخوشایند، به سراخ رفتارهایی خواهیم رفت که از یک سو میراث گذشته دور که تحت تأثیرات فرهنگی ناشی از ۲۵۰۰ سال تاریخ سلطه حکومت‌های مستبد، زورگو و خشن بوده است و از یک سو حاصل آزمون و خطای موفقیت آمیز رفتار پرخاشگرانه در حال حاضر است. گویی ناکامی این چرخه را کلید می‌زند و پرخاشگری آموخته شده بازتولید می‌شود. به نظر می‌رسد فراخ از بُعد فردی خشنونت و پرخاشگری رو به افزایش در جامعه، شکستن چرخه خشنونت، نیازمند عزم همگانی و آسیب شناسی جدی از سوی حاکمیت و برنامه ریزی در این راستا است.

به گزارش سینماپرس، کیهان بهمنی، مترجم و مدرس دانشگاه، با اشاره به نبود برنامه‌های ادبی در صداسیما بیان کرد: برنامه‌های مرتبط با ادبیات در رادیو بسیار کوتاه و موقتی است و تلویزیون هم اساساً از توجه به این مقوله کناره‌گیری کرده است. وی با اشاره به برنامه‌های معرفی کتاب در تلویزیون عنوان کرد: گاهی کتاب‌هایی معرفی می‌شود که من نمی‌دانم براساس چه سیاست‌هایی انتخاب شده‌اند. معرفی بعضی از این کتاب‌ها بسیار تبعیض آمیز است و من نمی‌دانم متر و معیار کتابی که در یک برنامه تلویزیونی انتخاب می‌شود، چیست. بهمنی با اشاره به تولید برنامه‌های مقطعی و موقتی در حوزه ادبیات توضیح داد: باید زمان مناسبی را به این برنامه‌های ادبی اختصاص داد. این که برنامه‌های رادر ۱۰ قسمت بسازید فایده‌ای ندارد بلکه تولید برنامه باید مداومت داشته باشد و به طور مثال مخاطب بداند یک شبکه تلویزیونی در چه ساعتی چه برنامه‌ای دارد. وی با اشاره به تولید برنامه‌های عمومی مرتبط با ادبیات عنوان کرد: همان طور ما درباره موضوعات مختلف مسابقه برگزار می‌کنیم، پس می‌توان مسابقاتی مختص ادبیات و کتاب طراحی کرد تا به تدریج مردم بدانند چیزی به نام کتاب وجود دارد و بیشتر سمت کتابخوانی بروند. این مدرس دانشگاه با اشاره به نبود فرهنگ مطالعه در جامعه اظهار کرد: تلویزیون در زمینه نبود مطالعه میان مردم خیلی مقصر است چراکه اصلاً کاری برای ادبیات انجام نمی‌دهد و برنامه ریزی ندارد.



متفاوت اما ساکت ...



آمنه مجذوب صفا
دکتری ادبیات فارسی ۹۶

در دنیای پر زرق و برق ادبیات و نویسندگی امروز، بدون حاشیه بودن در عین پرکاری بسیار سخت است. در زمانه‌ای که هر شخصی با هر مقدار دانش و توانمندی می‌تواند ادعای نویسندگی و نوشتن کتاب کند، «فیلیپ راث» بی‌سر و صدا می‌نویسد. نویسنده‌ای که تعدادی از بزرگ‌ترین جوایز ادبی جهان از جمله پن، فاکنر و پولیتزر را در زمان حیاتش برنده شد و سال‌ها همواره جزء محتمل‌ترین نامزدهای دریافت نوبل ادبی بود. درگذشت این نویسنده بی‌حاشیه و البته کمتر شناخته شده که هرگز به جایزه نوبل ادبی دست نیافت، در سن ۸۵ سالگی بهانه‌ای برای معرفی بیشتر این نویسنده و نگاهی به کارنامه او شد.

فیلیپ راث از نسل مهاجران یهودی-آمریکایی بود که همراه با موج مهاجرتی یهودیان در قرن نوزدهم به آمریکا رسیده بودند. فیلیپ در سال ۱۹۳۳ در نیوآرک نیوجرسی به دنیا آمد. خانواده‌ای متوسط داشت و ساکن محله‌ای متوسط بود، اما هرگز نویسنده متوسطی نبود. آشنایی ابتدایی اش با «سال بلو» یکی از دلایل رغبت او به این سمت بود. فیلیپ راث، خود درباره آثارش در برابر نویسندگانی چون «جان آبدایک» و «سال بلو» گفته است: «آبدایک و بلو چراغ قوه‌شان را بر جهان تاباندند و جهان را چنان که هست، نشان دادند. من سوراخی کنده‌ام و چراغ قوه ام را توی سوراخ تابانده‌ام.»

یکی از موارد حائز اهمیت در مورد فیلیپ راث، تحصیلات آکادمیک و نگاه دانشگاهی و تحصیل محور او به نویسندگی است. در دنیای ادبیات امروز که هر روز شاهد تقویت و رشد بیشتر نویسندگان تجربی هستیم، راث در مقام فردی دانش آموخته به کسب مدارک نویسندگی و تدریس نویسندگی در

آمریکا معرفی شد، دست مایه خلق شخصیت‌های این چنینی در فیلم‌های وودی آلن شد. راث تأثیرگذار، مخالفین سرسخت بسیاری نیز داشت. در اواسط دهه هفتاد که او به شهرتی نسبی دست یافته بود، به مطالعات و توجه به تاریخ رو آورد. تصویر او از شهروندان آمریکایی، پرداختن به عوام‌فریبی نیکسون، نقد روشنفکر ستیزی رایج در طبقه متوسط و توجه‌اش در مواردی به مسائل تاریخی، باعث شد تا اولین گروه منتقدانش جوامع سفیدپوستی انگلوساکسون پروتستان در آمریکا باشند. کسانی که معتقد بودند او هیچ احترامی برای این جوامع تأثیرگذار در آمریکا قایل نیست. اتهامی که همواره از طرف او رد می‌شد. راث به شدت مخالف تفکیک‌های نژادی و توجه به ریشه‌های افراد در جوامع مختلف آمریکایی بود و همین باعث شد تا در مواردی تصویر فردی ضد میهن و منتقد اعتقادات

دانشگاه اهمیت می‌داد. به همین دلیل سال‌ها در دانشگاه، ادبیات تطبیقی تدریس می‌کرد و سرآغاز کار نویسندگی را نیز با کار ویراستاری در انتشارات پنگوئن شروع کرد و تا سال ۱۹۸۹ به این همکاری ادامه داد. راث در سن بیست و هفت سالگی با انتشار رمان «خداحافظ کلمبوس» نامی برای خود در عرصه ادبیات انگلیسی دست و پا کرد. این کتاب جایزه ملی منتقدان و شهرتی زود هنگام برایش به ارمغان آورد. خودش در یک مصاحبه می‌گوید قصد نداشته نویسنده شود، فقط چند داستان کوتاه نوشته بود اما چاپ این کتاب در سال ۱۹۵۹ و پنج داستان کوتاه دیگر، سرنوشت او را عوض کرد. راث در خانواده‌ای یهودی متولد و بزرگ شده بود و در کتاب هایش زندگی یهودیان را به خوبی به تصویر کشید. تصویر یک یهودی روشنفکر نیویورکی و معترض که در برخی رمان‌های او از جمله «پورتنوی» به خوبی به جامعه

میهن پرستانه از او رایج شود. گروه دوم منتقدان او هم کیشانش هستند. کسانی که بعد از چاپ کتاب‌هایی با صراحت لهجه زیاد و حملات تند به این قشر اجتماعی، تمام تصورشان از پسر تحصیل کرده یهودی بر هم ریخت. آن‌ها هرگز انتظار چنین حملات تند و انتقاد صریحی از این طیف و طبقه اجتماعی را نداشتند. اما راث بسیار به صداقت و رک گویی در نویسندگی معتقد بود و زیر بار چنین فشارهایی نمی‌رفت.

از دیگر گروه‌های منتقد او فمینیست‌ها و طرفداران حقوق زنان هستند. کسانی که در حقیقت از دلایل عمده نرسیدن او به جایزه نوبل بودند. شهرت کاذب او در زن‌ستیزی او را از رسیدن به این جایزه بازداشت. نظریات و تفکرات او در مورد زنان و توصیفش از زنان به عنوان شخصیت‌هایی خودمحور و عذاب‌آور، بیش از پیش او را در معرض هجوم طرفداران حقوق زنان قرار داد. هر چند همواره این موارد را رد می‌کرد و تنها تجربیات ناخوش خودش از ازدواج‌های زود هنگامش و زندگی‌های شکست خورده را دلیل این نگاه می‌دانست.

در مجموع زبان تند، صریح، موشکافانه و برنده او در عین حال طرفداران بسیاری را نیز در سراسر جهان به او خواندن رمان‌هایش واداشت. راث در سال ۲۰۱۲ رسماً بازنشستگی خودش را اعلام کرد و تصمیم گرفت تا دیگر ننویسد. توصیف مسائل شخصی و مشکلات روانی با تکیه بر روابط انسانی از جمله موتیف‌های پرتکرار آثار او هستند. او از جمله معدود کسانی بود که آثارش توسط کتابخانه ملی آمریکا تا قبل از مرگش چاپ شد.

آنچه مسلم است، فقدان او در ادبیات انگلیسی معاصر، قطعاً ملموس و محسوس است. او شاید از آخرین بازماندگان نسل نویسندگانی چون بلو و آبدایک بود، کسانی که به آمریکا و مردمانش، در عین میهن پرستی، منتقدانه می‌نگریستند.

نقدی بر کتاب طریق بسمل شدن

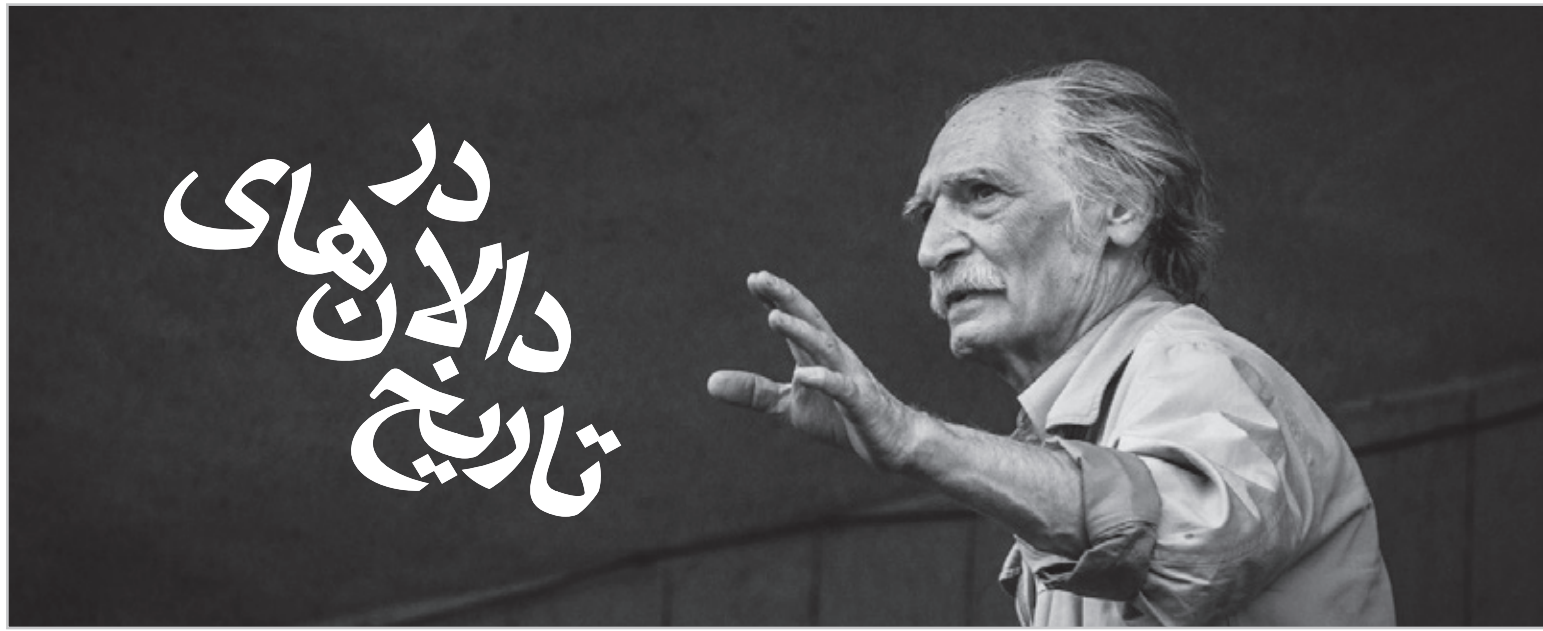
صفیه خدای فهادان
دکتری ادبیات و زبان فارسی ۹۲

طریق بسمل شدن، آخرین اثر محمود دولت آبادی، روایت گسسته و پریشان نگاری از جنگ ایران و عراق است. شمایل و منش متن بیش از آن که به رمان در معنای متعارفش نزدیک باشد، به نمایشنامه شباهت می‌برد. صرف نظر از درهم ریزی‌های مکرر مکان و زمان، داستان در دو لوکیشن محوری تعریف می‌شود: ۱. منطقه صفر مرزی، مابین چند تپه و شیار، جایی که چند سرباز، زمین گیر و رو به مرگ ایرانی که بازماندگان یک گروه عملیات شناسایی هستند، همراه با یک عراقی دوزبانه که به اسارتش گرفته‌اند، سخت‌ترین شرایط جنگی را از سر می‌گذرانند. در آخرین تماس‌ها با واحدهای فرماندهی به آن‌ها دستور عقب نشینی داده شده است اما اکنون به سختی در محاصره‌اند و در دیدرس تک تیرانداز دشمن، قدرت هر گونه اقدام را از دست داده‌اند. تشنگی و زخم، آن‌ها را رو به جنون می‌برد و هر یک برای دستیابی به آب، جان خود را به خطر می‌اندازند. تاریکی همه جا را فراگرفته است و مانع از شمارش زنده‌ها و کشته‌ها می‌شود.

۲. یک منطقه شهری در خاک عراق، خانه نویسنده‌ای عرب که داستان از او با نام‌های «کاتب» و «آن راوی دیگر» یاد می‌کند. یک افسر ارشد بعثی، نیمه شب در پرده‌ای از پرواز تشنج زای هواپیماهای ایرانی بر فراز شهر، به خانه کاتب آمده تا او را متقاعد کند به نوشتن گزارشی کذب در باره رابطه وحشیانه اسیران ایرانی با یکدیگر. ماجرا از این قرار است که یکی از اسرای ایرانی، زیر شکنجه جان سپرده است. افسر ارشد عراقی، با هدف وحشی جلوه دادن ایرانیان، دو اسیر نوجوان ایرانی را تطمیع کرده است که مقابل دوربین به قتل هموطن خود اقرار کنند و آن دو پذیرفته‌اند. اکنون کاتب موظف است این واقعه مستند را رنگی داستانی ببخشد و برای ثبت در تاریخ مهیا سازد. اما

کاتب حاضر به مزدوری و قلم فروشی نیست. در تمام طول رمان، رابطه‌ای رفت و برگشتی میان این دو ساحت روایی برقرار می‌شود. راوی دانای کل، گاه لحظات جان گاه شیار و شب وحشت و هذیان سربازان ایرانی را به تصویر می‌کشد و گاهی به مناظره و بحث میان افسر و کاتب گوش می‌سپارد. متن اساساً گفت و گو محور است و نویسنده در اثناء گفت و گوهای دراز دامن و پریشان شخصیت‌ها، گاه و بی‌گاه به دل تاریخ مناقشات ۱۴۰۰ ساله ایران و عرب نقب می‌زند و با لحنی کنایی و گزنده به بازخوانی قیام‌های ایرانیان علیه حمله عرب و نیز رابطه خلفای عباسی با خاندان‌های ایرانی می‌پردازد. ویژگی این فرازها این است که از نقطه نظر کاتب عراقی طرح می‌شود و کوششی است در جهت پرهیز از یک جانبه‌گری و مبارزه با مرزبندی‌های اعتباری و افکار جنگ طلبانه و ضد انسانی.

مضمون تکرار شونده رمان که در قالب یکی دو جمله به ترجیع بند شعرگونه‌ای تبدیل شده، این است که اسیر را نباید کشت و جنگ شنیع است. آن روایتی از جنگ که به عنوان سطرهای تاریخ به گوش ما رسیده، روایت دیکته شده فاتحان و نظامیان است. سطرهایی که کینه بازندگان و سرمستی برندگان، آن را از حقیقت فرسنگ‌ها دور می‌دارد. جنگ از اساس بی‌معناست. استراتژی‌های نظامی ایران در جنگ با عراق به شدت مورد انتقاد است. این ترجیع بندها که ساحت معنایی رمان را تشکیل می‌دهند، به همین اندازه آشکار و عریان و پرداخت نشده در میان حجمی از روایت‌های فرعی و شاخ و برگ‌های گیج‌کننده مندرج شده‌اند. شخصیت‌ها نیز در فضایی تئاتری، در حد چند تیپ و فیگور باقی می‌مانند و به تریبون بیان افکار نویسنده بدل می‌شوند. طریق بسمل شدن از قوانین یک اثر فراداستانی



در راهی
دالان
تاریخ



در حوالی نور قاب‌هایی از ماه مبارک رمضان

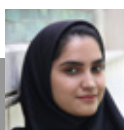
محمدحسین سمندری مقدم
کارشناسی مهندسی آب ۹۴



ادیت عکس با vsco cam

مصنوعی به نظر می‌رسد و ذات اصیل و شفاف هنر عکاسی را از عکس می‌گیرد - این نکته نه تنها در هنر عکاسی بلکه در سایر هنرها نیز باید مد نظر قرار گیرد تا روح مخاطب را با هنر صیقل دهد - این برنامه برای کسانی که عکس هنری می‌گیرند به مراتب کاربردی‌تر از کسانی است که می‌خواهند عکس‌های خانوادگی شان را ادیت کنند. برای استفاده از این برنامه کافی ست آن را دانلود و نصب کنید، سپس عکسی بگیرید و یک فیلتر را انتخاب نمایید و کنتراست، نور، رنگ و... آن را تنظیم کنید و سپس با تفاوت‌هایی بی‌نظیر با عکس قبلی تان، به اشتراک بگذارید و همه را شگفت زده کنید. در ادیت کردن عکس هایتان با این برنامه عجله نکنید، کمی زمان بگذارید و بارها ادیت کنید تا به نتیجه دلخواه برسید تا به جزئیات این برنامه دست یابید.

مهشید حسینی
کارشناسی مکانیک بیوسیستم ۹۶



حتما برای شما هم پیش آمده که بارها عکسی گرفته‌اید اما حوصله و مجال ادیت با فتوشاپ و لایت روم - برنامه‌های فوق حرفه‌ای ادیت - را نداشته‌اید و آن عکس را بدون ادیت رها کرده‌اید و یا همان طور به صورت خام به اشتراک گذاشته‌اید، اما نتیجه کار برایتان دلچسب نبوده است. در این نوشتار قصد دارم نخستین برنامه کاربردی با ادیت‌های خاص عکاسی را معرفی کنم: «vsco cam». این برنامه نیاز به وقت زیادی ندارد و با بالا و پایین کردن چند فاکتور می‌توان عکسی را به اشتراک گذاشت که گویی ساعت‌ها برای ادیت آن وقت صرف شده است. بزرگ‌ترین مزیت این برنامه این است که حجم عکس‌ها را پایین نمی‌آورد چرا که دیگر برنامه‌های ادیت عکس که برای سیستم عامل اندروید طراحی شده‌اند، کیفیت عکس را پایین می‌آورد و به تبع آن حجم عکس نیز کاهش می‌یابد. vsco کیفیت عکس را به همان شکل کیفیت اصلی، باقی می‌گذارد و وجه تمایز دیگر این برنامه با سایر برنامه‌های ادیت عکس در این است که مانند اینستاگرام، یک برنامه اشتراک گذاری عکس محسوب می‌شود و صرفا ادیت عکس انجام نمی‌دهد. از نقاط ضعف این برنامه اما می‌توان به فیلترهای محدود آن اشاره کرد که البته باز هم همان فیلترهای محدود، خاص و کاربردی‌اند و اکثر سلیقه‌ها را پوشش می‌دهند به گونه‌ای که تکراری نمی‌شوند. برای مثال از فیلتری با توناژ آبی - نارنجی تا فیلتری با رنگ‌های مه‌گرفته که برخی صفحات عکاسان اینستاگرام عکس‌های خود را با همین فیلتر ادیت می‌کنند و برای خود سبکی خاص در ادیت می‌سازند. در گستره فیلترهای vsco به چشم می‌خورد. البته نکته جالب توجه این برنامه ادیت عکس، این است که عکس‌های ادیت شده را طبیعی جلوه می‌دهد، برخلاف برخی برنامه‌های ادیت عکس که اگرچه ادیت‌های چشم‌نواز و پیچیده‌ای را ارائه می‌دهند اما حاصل کار،



من یک رسانه‌ام

منحصر به فرد کارش و بیان ادبی اش در عکاسی، وی را به یکی از بهترین عکاسان خبری قرن بیستم تبدیل کرد. برسون در سال ۱۹۳۱ پس از آموختن نقاشی، معاشرت با سورتالیست‌ها و اولین سفر یک ساله اش به آفریقا، تصمیم به عکاسی گرفت. شیوه هنری او «ابهام در لحظه عکاسی» است. او می‌گوید: «خاص و ناگهانی، به شرط آن که چشمانی هوشیار داشته باشیم. من یک رسانه ام، مشاهده می‌کنم و با چشمانم چیزها را می‌فهمم...» هنری کارتیه برسون، سرانجام در اوت ۲۰۰۴ در سن ۹۵ سالگی در خانه اش در استان پرووانس - واقع در فرانسه - درگذشت. پیکر او در مراسمی خصوصی با حضور بسیاری از دوستان عکاسش - که هیچ یک در آن روز عکسی نگرفتند - به خاک سپرده شد. تا روزهای متمادی پس از مرگش، عمده مطبوعات بین‌المللی به وی ادای احترام کردند. تیترو روزنامه «پاریزین» در توصیف مرگ برسون، «مرگ غول عکاسی» بود و «فرانفورتر روندشاو» - روزنامه‌ای معتبر و سراسری در آلمان - در این باره نوشت: «چشم قرن بسته شد». بزرگی تیتروهای خبری درگذشت برسون، به تهنیتی نشان دهنده اهمیت جایگاه او در رسانه‌های مختلف بین‌المللی است.

شمیم مصطفی زاده
کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی ۹۶



«تیر عکاسانه» کتابی به قلم شیوا «کلان شرو»، مورخ بزرگ عکاسی و دارنده مدرک دکتری تاریخ هنر و متصدی بخش عکس مرکز پومیدو (پاریس) است و ترجمه آن توسط بهاره احمدی صورت گرفته است. این کتاب با نگاهی به زندگی و آثار «کارتیه برسون» و با به همراه داشتن عکس‌ها و جزئیات ریز زندگی فردی و هنری او، می‌کوشد تا تصویر دقیقی تری از شخصیت و عملکرد وی ترسیم کند. هنری کارتیه برسون، از نظر بسیاری از کارشناسان و عکاسان مطرح جهان، جزء پنج شخصیت تأثیرگذار در تاریخ عکاسی است که با یک دوربین لایکای ۳۵ میلی متری، عکاسی می‌کرد. وی بیش از ۵۰ سال از زندگی اش را به سراسر جهان سفر کرد؛ از مکزیک تا نیویورک، از هند و گاندی تا کوبا و فیدل کاسترو و از چین تا شوروی. تیر عکاسانه، به بررسی جزئیات سفر کارتیه برسون به شهرها و کشورهای مختلف و دیدارهایی که در طول این سفرها با افراد برجسته داشته، پرداخته است. همچنین پرتره‌هایی از اشخاص و چهره‌هایی از مشاهیر که با آن‌ها ملاقات داشته نیز آورده شده است. پرتره‌هایی که در برخی موارد، شناخته شده‌ترین تصویری است که از آن شخص در ذهن دیگران به جا مانده است. همچون پرتره‌هایی از هنری ماتیس، ژان پل سارتر و ویلیام فاکنر. برسون، برجسته‌ترین نماینده عکاسی خبری آژانس نامی «مگنوم» و افسانه‌ای‌ترین عکاس قرن بیستم به شمار می‌رود. وی در جهانی تکراری زندگی می‌کرد که اتفاقات خسته کننده روزمره مانند انعکاس در گودال گل و لای، تصویر با گچ کشیده شده بر روی دیوار، هیکل سیاه پوش در مه و... همگی برای وی انعکاس حقایق بزرگ و آشنا در ضمیری ناخودآگاه بودند. وی شاعری ضدمانتیک بود که شعر او، عکس‌هایش است و زیبایی را در موضوعات «همان طور که هستند» و در واقع گرایشی مربوط به همین زمان و مکان کشف کرد. توانایی منحصر به فرد او در ثبت لحظه قطعی و چشمان دقیق او برای طراحی صحنه، شیوه

